

MANCHESTER
1824

The University of Manchester

[یگدنز دربن, Nabard-i Zindagi. (۳)., Nabard-i Zindagi (3)]

Source: *University of Manchester*

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28165669>

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to
University of Manchester

JSTOR

بزرگی

مجله ماهانه با نظاره‌یث تحریریه

۳

جامعه‌شناسی و تاریخ

آنجا که تاریخ وجود می‌آورند...

آیا با دیالکتیک میتوان جامعه را شناخت؟ - جنگ اتمی یا همزیستی؟

ابن خلدون و دو علم جامعه‌شناسی و تاریخ

زندگی دانشمندان و هنرمندان

آلبرت اینشتین: هر کس از من صحبت میکند و هیچکس مرا نمیفهمد!

جیمپی وردی

امناد و مدارک

نامه‌گاندی به نهر و

اعلامیه مهاتماگاندی درباره تعاقب نهضت مقاومت هند

مسائل سوسیالیسم

سوسیالیسم و مذهب و اصول اخلاقی

واقع‌بینی تاریخی (جهان‌بینی یکی از احزاب سوسیالیست)

اقتصاد و اجتماع

نتایج اجتماعی عقاید مالتوس - مالیات

مالیات و سازمانهای مالی و اداری در ایران

هنر: ادبیات

عصر نوین - بیاد جنوب - قصه شبهای دراز - پلهای شکسته

بی آنکه باز دوستت بدارم - فلک‌ار

کتاب نو

عقاید بزرگترین علمای اقتصاد - سرگذشت کندوها

تهران خرداد ۱۳۳۴

بها: ۱۵ ریال

سال اول

در این شماره :

صفحه	نام نویسنده	عنوان مقاله
۱	-	آنجا که تاریخ بوجود میآوردند
۱۱	دکتر پیرنیا	ثروت و فقر از نظر اقتصاد اجتماعی
۱۵	مهندس حسین ملک	دیالکتیک
۲۱	۱ - همایونی	جنگ اتمی یا همزیستی
۳۰	هرایر خالاتیان	واقع بینی تاریخی
۳۷	دکتر ایرج دهقان	پلهای شکسته
۳۸	دکتر رحیم عابدی	آلبرت انیشتین
۴۵	دوشیزه «آناهیت»	بی آنکه باز دوستت بدارم
۴۶	از اچلر - ترجمه: عام	سوسیالیسم، مذهب و اصول اخلاقی
۵۵	ر - شایان	فلکلر
۶۳	از یاریس	یاد بود صادق هدایت
۶۵	نامه - اعلامیه مهاتما گاندی
۷۱	بانوحییه فیوضات	جیسی وردی
۷۹	فریدون - کار	قصه شبهای دراز
۸۱	دکتر جزایری	مالیات
۸۴	ترجمه : کیانی نژاد	عصر نوین
۸۶	حسنملی رفیعا	مالیات و سازمانهای مالی و اداری
۸۸	م- ارائی نژاد	ابن خلدون
۹۵	عقاید بزرگترین علمای اقتصاد
۹۶	سرگذشت کندوها

بزرگی

سال اول

خرداد ماه ۱۳۴۴

شماره سوم

آنجا که تاریخ بوجود می‌آرند فکر و نیروئی که کنفرانس آمیائی-افریقائی باندوک از مظاهر آن بود

« امروز دنیا بدو بلوک تقسیم شده است ، این يك شانس »
« بزرگی است که در خارج از این دو بلوک عده زیادی »
« از انسان ها و حتی کشورهای کامل وجود دارند »
« که این تقسیم جهان را بدو بلوک «سیاست صحیح» نمیدانند... »
(از سخنرانی تیتو پس از مراجعت از هژند)

شانسی که تیتو از آن بحث کرده برای قسمت بزرگ بشریت که میل دارد در صلح و صفا زندگی کند شاید آخرین شانس برای جلوگیری از جنگ است.
تیتو تقسیم شدن جهان را بدو بلوک يك واقعیت انکارناپذیر میدانند ولی بعکس ادعای همان در بلوک وجود «عده زیادی از انسانها و حتی کشورهای کامل» را نیز که هوادار واقعی صلح اند واقعیتی انکارناپذیر میدانند.
تیتو در يك سخنرانی که در جلسه مشترك نمایندگان و سنای هندوستان ایراد کرد «سیاست صحیح» را اینطور بیان کرد. «باید عده دولتهائی را که علی‌رغم تقسیم جهان بدو بلوک حفظ صلح را مافوق همه میدانند اضافه کرد»

آری اگر عده دولت های مستقل از دبلوک مذکور بیشتر از مجموع دول مربوط بآن دو بلوک نیستند بی شک عده انسانهای مستقل از آن دو بلوک خیلی بیشتر از انسانهایی هستند که بدر بلوک متخاصم که خود را برای جنک آماده میکنند تعلق دارند.

شانس بزرگ برای بشریت اضافه کردن دولت هایی است که مدعی نمایندگی این انسانها هستند، متمرکز کردن بیشتر و موثر ساختن فکر آن انسانهایی است که نه فقط در حرکت زبان بلکه از صمیم قلب صلحجو می باشند.

خاصیت ذاتی آن دبلوک همانطور که مشاهدات عینی نشان میدهد توسعه و تجاوز باتکیه بنیرو و قدرتی است که هر روز در صدد ازدیاد آن می باشند. در این مرحله که هنوز آماده برای توسعه و انبساط نیستند یکی از آن دو با توسل بسیاست ایدئولوژی و دیگری با تکیه به قدرت اقتصادی، نفوذ خود را توسعه می دهند.

خاصیت ذاتی کشورها و انسان های مستقل از این دو بلوک محترم شمردن استقلال و خودمختاری ملل و حفظ و ادامه و ابدی کردن صلح، حل اختلافات ملی و بین المللی با وسائل مسالمت آمیز و مذاکره است. این بلوک انسانها و کشورها مستقل از آن دو بلوک فقط در شرایط صلح می توانند رشد و تکامل پیدا کنند. اگر هر کدام از دو بلوک متخاصم این تصور بیهوده را بخود راه میدهند که در جنک سوم جهانی فرمانروایی کره زمین را بدست می آرند بلوک انسانها و کشور های مستقل از آن دو که گاهی بنام بلوک سوم یا نیروی سوم نامیده میشوند یقین کامل دارند که از جنک طرفی نمی بندند و اگر جنک واقعاً خاتمه کامل مدنیت بشری نباشد موجودیت این کشورهای مستقل از آن دو بلوک و انسانهایی را که در قلمرو آن دو بلوک زندگی میکنند بمصیبتی دچار می سازد که در تاریخ بشر پیشینه ندارد و عواقب آن را نمیتوان پیش بینی کرد. برای احتراز از این مصیبت هولناک انسان های مستقل از دو بلوک در راه صلح (برای رشد و تکامل خودشان آنرا همان اندازه لازم دارند که ماهی آب را) مبارزه و فداکاری میکنند.

منشاء این بلوک مستقل از دو بلوک و این فکر احتراز از جنک و رشد و تکامل ملل در سایه صلح، در قاره آسیا از زمانی پیدا شده است که نطفه یک انقلاب فکری و اجتماعی بزرگ تاریخی در هندوستان بوجود آمد.

کنفرانس کلمبو و بوجود آمدن کشورهای گروه کلمبو و کنفرانسهای متعدد مربوط بدان و بالاخره کنفرانس ملل آسیایی و افریقایی در باندونک مظاهر و تجلیات مختلف و مراحل تکامل همان فکر انقلابی و زنده ای هستند که کشورهای آسیا و افریقا را یکی پس از دیگری آزاد میسازد. متأسفانه این فکر انقلابی و زنده و مسالمت جو، در دنیا واز جمله در کشور ما آنطوریکه باید شناخته نشده و تهورات غلط و واهی درباره آن بوجود آمده است.

بلوک مستقل از دو بلوک معتقد ببلوک سازی نیست :

اطلاق اصطلاح بلوک بآنهايي که تیتو آنها را «انسانها و حتی کشورهای

کاملی که این تقسیم جهان را بدو بلوک سیاست صحیح نمیدانند» نامیده، شاید مناسب نباشد. اگر بلوک به معنی مجموعه قدرتهای نظامی و غیر آن باشد که بر علیه یک مجموعه نیروهای دیگر بکار رود در این صورت این «انسان ها و کشور های کامل» را نباید بلوک نامید ولی اگر منظور از بلوک مجموعه انسانها و یا دولی باشند که در سیاست های کلی جهانی برای حل مسائلی که در پیش دارند دارای وجه مشترکی میباشند در این صورت کشور ها و عناصر نامبرده را میتوان یک بلوک، یک نیرو نامید.

شوروی و امریکا بنوان کشورهای پیشوا، منطقه نفوذ عظیم در جهان بوجود آورده اند، هدف بلوک مستقل از آن دو این نیست که بلوکی مشابه آنها بوجود آرد و برای حفظ تعادل و جلوگیری از چنگ زمانی این و زمانی آن را تقویت کند زیرا این سیاست بالاخره بچنگ منجر می شود که درست در جهت مخالف هدف کشورهای نامبرده است. بنابراین هدف کشورهای مستقل از آندو بلوک هرگز بلوک سازی شبیه آن اردوگاه نمیباشد.

در اعلامیه مشترک تیتو و نهرو درباره این موضوع اینطور قضاوت شده است:

- « بنا بر این رئیس جمهور (یوگسلاوی) و رئیس دولت (هند) »
- « این فکر را که در بعضی محیط ها تبلیغ شده است رد می کنند که »
- « یک (بلوک سوم) و یا (یک نیروی سوم) از کشورهایی که جزء »
- « آن دو بلوک موجود نیستند بوجود آورد در این فکر یک تناقض »
- « وجود دارد زیرا این بلوک درست این کشور ها را در سیستم »
- « بلوکها وارد می کند همان چیزی که خود این کشورها آنرا مطلوب »
- « تلقی نمیکنند... »

در اصل اعلامیه که از مجله « مسائل کنونی سوسیالیسم » ارگ ان اداره اطلاعات یوگسلاوی از صفحه ۱۴۰ شماره ۲۸ نقل و ترجمه شده که اصطلاح نیروی سوم و بلوک سوم بین الهالین قرار داده شده است، منظور اینست که مجموعه این کشور های آزاد و مستقل از آن دو بلوک را نباید یک نیروی متحده نظامی یا غیر آن تلقی کرد که برای رقابت و تقسیم جهان بناطق نفوذ بوجود آمده زیرا این کشورها هدف عالی تری را پیروی میکنند و آن جلوگیری کردن از تقسیم جهان به مناطق نفوذ نیروهای بزرگ است.

بنابر این اگر کشورهای گروه کلمبو و سایر عناصر مشابه آنها را نیروی سوم و یا بلوک سوم بنامیم این اصطلاح « نیرو » و یا « بلوک » را نباید بهمان معنی که نیرو و یا بلوک شوروی و یا عربی را تلقی میکنیم فهمید.

بزرگترین رسالت کشورها و عناصر و احزاب و جمعیت های مختلف که در جهان بنام نیروی سوم نامیده می شوند و یا بناسبت استقلال از آن دو بلوک باین عنوان تلقی می گردند اینست که تقسیم شدن جهان را بدو و یا چند بلوک متخاصم از بین ببرند.

برای روشن شدن بیشتر این نکته باید بر رسالت مذکور در سطور بالا و بهدفع

وروش آن فکروایده آل بزرگ بشری و جهانی که کنفرانس باندونک مظهری از آن بود توجه بیشتر کرد.

نه بیطرفی و نه پیوستن بیکی از دو بلوک متخاصم :

درموقع بحث از چگونگی دو بلوک متخاصم و ایجاد ارتباط با آنها و یا مناسبت تعیین موقعیت کشورها نسبت به پیمان‌های نظامی خاورمیانه، چند نظر اظهار می‌شود. کمونیست‌ها درجهان و توده‌ای‌ها در ایران، در صورتیکه در کشوری، در محیطی زمینه را برای الحاق بلوک شوروی مساعد نینند فوراً موضوع بیطرفی را پیمان میکشند و دولت هندوستان و کشورهای مشابه را که تا دیروز عامل امپریالیسم مرفی میکردند بعنوان نمونه کشورهای بیطرف معرفی میکنند در صورتیکه کشورهای مستقل از دو بلوک خود را بیطرف نمیدانند.

کمونیست‌ها درجهان غیر کمونیست، بخصوص توده‌ایها در ایران از بی طرفی یک‌پس ساخته اند و در اطراف آن یک سابقه ذهنی غلط و یک افکار عمومی ساختگی بوجود آورده اند که اغلب اشخاص صاحب نظر از ترس آن افکار عمومی تصنیی جرات نمی‌کنند عقیده خود را که بنفع کشور باشد صریح اعلام دارند این عده، بعضی از روی عقیده اشتباه‌آمیز و عده‌ای از ترس افکار عمومی تصنیی نوعی از بی‌طرفی را اعلام میدارند که کاملاً بی‌موضوع است و در شرایط حاضر ایران بنفع بلوک شوروی تمام می‌شود و تمام هدف شوروی نیز متوجه این سیاست بی‌طرفی است. در جنگ آینده که سرنوشت بشریت بدون اغراق در معرض سرد و ساخت است، در صورتی که مورد مهاجمه قرار گرفتن و یا نقض بی‌طرفی کشوری بنفع یکی از دو طرف متخاصم باشد، طبیعتاً بی‌طرفی آن کشور نقض خواهد شد و مانند آب خوردن مهاجم موجودیت اینگونه کشورها را از بین خواهد برد. در صورت وقوع جنگ و در صورتی که آناری از تمدن حاضر بشر و از تقسیمات کشوری دنیای حاضر چیزی باقی بماند، نتیجه این نوع بی‌طرفی در کشور‌های مشابه ایران این خواهد بود که پس از جنگ تمامیت ارضی ما در آذربایجان و بلوچستان و شاید سایر سرحدات بنفع کشور‌هایی که بیطرف نباشند در معرض خطر قرار گیرد. اگر در جنگ گذشته ترکیه توانست بیطرفی خود را حفظ کند برای این بود که اولاً اسلحه هسته‌ای اتم در کار نبود و ثانیاً باین مناسبت بود که ترکیه از یک بیطرفی مسلحانه پشتیبانی میشد و از طرفین استفاده می‌کرد، هر دو طرف می‌دید که نقض بی‌طرفی ترکیه یک میلیون نیروی مجهز و مصمم را بر علیه آنان بکار خواهد انداخت اگر در جنگ گذشته یک میلیون نیروی مجهز و مصمم عاملی در تمییر تبادیل نیروها بود با اختراع اسلحه‌های هسته‌ای، یک میلیون نیروی مجهز هم تقریباً ناچیز تلقی خواهد شد.

در مقابل این بی‌طرفی ساده لوحانه عده‌ای دیگر پیوستن باین و یا ن بلوک متخاصم را توجیه میکنند صرف نظر از توده‌ای‌ها عده دیگر معتقدند که دول غربی بحفظ وضع کنونی (ستاتوس کوو) در کشور‌های مشابه ایران علاقه دارند بیطرفی ایران در جنگ آینده از طرف شوروی نقض خواهد شد باید بلوک غربی

به بیوندیم که هم پیش از جنگ و هم پس از آن از فوائد پیوستن به غرب استفاده کنیم. حد مشترک تمام این صاحبان نظر تاحدی که دنباله رو بیگانه نباشند این است که آنها وقوع جنگ را حتمی تلقی می کنند با این فرق که بعضی تماشاجی مانند را ممکن دانسته وعده دیگر پیوستن ببلوک غرب و با شرق را صلاح میدانند آن عده که تصور می کنند در صورتی که ما برچسب، ورود اکیداً ممنوع است بسرحدات شمالی و جنوبی نصب کنیم ازبلیات و مصائب جنگ بر کنار می مانیم آنها در این اواخر سیاست نهر و کورهای مشابه را بعنوان دول بیطرف مثال می آرند در صورتی که این کشورها خود را بیطرف میدانند.

نظریات مختلفی که در اینجا با آنها اشاره کردیم دنیا را آنطور که هست قبول دارند درصد تغییر جهان نیستند بلکه درصد این هستند که با این و با آن بلوک کمک کنند و یا تماشاجی زد و خورد آنان باشند در صورتی که هندوستان و کشورها و عناصر مشابه یک ایده آل بزرگ جهانی را پیروی می کنند و آنها عقیده دارند که باید در جریان حوادث جهان امروز جداً مداخله کرد و بیطرف و بی اثر نبود و از وقوع جنگ جلوگیری کرد. رسالت بزرگ کشورها و عناصر مستقل از دبلوک دیکته کردن صلح بآن دبلوک و جلوگیری از تسلیحات و شرائطی است که در صورت موجود بودن آن شرائط امکان جنگ وجود پیدا می کند. ایده آل بزرگ ملیونها مردم آگاه غیر ممکن کردن جنگ است.

سرمایه داری خصوصی امریکا و اروپا از طرفی و سرمایه داری دولتی شوروی از طرف دیگر ظرفیت خود را پر کرده اند و در صدد توسعه و انبساط می باشند در صورتی که کشورهای تازه آزاد شده در آسیا و سوسیالیست های اروپا که می خواهند جهانی از نو بنا کنند صلح را مانند هوا برای تنفس لازم دارند که در سایه آن موجودیت خود را حفظ و ظرفیت خود را پر کنند.

صاحبان این آرمان بزرگ جهانی نمیتوانند نسبت ببلوکها و مسائل بین المللی بیطرف باشند البته نه طرفدار این بلوک و نه آن هستند ولی طرفدار جدی ایده آل بزرگ حفظ و ادامه و ابدی کردن صلح هستند و آنرا ممکن میدانند و برای از قوه بفعل آوردن آن سعی و کوشش بی مانند بکار می برند. اینها بی طرف و تماشاجی نمیباشند نسبت با آنچه در خاور دور می گذرد: نسبت بوحادث کره و آلمان شرقی و غربی و غیره و غیره نمیتوانند بی طرف باشند. باید در جریان این قضایا دخالت کنند زیرا صلح در جهان امروز تجزیه ناپذیر است همانطور که جنگ هم تجزیه ناپذیر است.

در صورتیکه آتش جنگی در محلی روشن شود با آسانی شعله آن تمام جهان را فرا خواهد گرفت راجع به مسئله بیطرفی در بیانیه مشترک تیتو - آنو رئیس دولت بیرمانی اینطور آمده است:

« در جریان مذاکرات چندین بار روی این موضوع تکیه »
 « شده که صلح را نمیتوان با بیطرفی منفی واقعیت داد. بیطرفی »

« بمنزله عقب نشینی از میدان جنگی خواهد بود که در آنجا برای »
 « صلح مبارزه می شود. همچنین حفظ صلح بوسیله پیوستن باین »
 « و با آن بلوک امکان پذیر نخواهد بود، که وجود این بلوکها »
 « اساسی ترین مشکل در راه تصفیه مسائل بین المللی و تحکیم مبانی »
 « صلح است. از طرف دیگر تشکیل گروه های دیگری از دول »
 « مطلوب نمیشد زیرا این اقدام طبیعتاً پیروی از همان سیاست »
 « تشکیل بلوک ها می گردد و در حقیقت منجر بتقسیم نوین دیگری در »
 « جهانی می گردد که بقدر کافی تقسیم شده است... »
 در بند پنجم اعلامیه مشترک نهر-و-تیتو اینطور آمده است.

«... سیاست عدم الحاق بلوکها بنظر ما معنی «بی طرف - بودن» و با اعتقاد به «اصل بیطرفی» را ندارد و همچنین سیاست ما»
 « آنطور که بعضی ها بیطرفی را معنی می کنند منفی بودن نمی - »
 « باشد بلکه سیاست، مثبت و فعال و ساختمانی و توجه بیک صلح »
 « دسته جمعی است که تنها وسیله برای تأمین اساس و پایه امنیت »
 « دسته جمعی است.»

همزیستی و حل اختلافات بوسائل مسالمت آمیز نیز و مندرتین وسیله است که میتواند نگاهداری صلح را تأمین کند.

نقش رهبران ملل مستقل از دو بلوک در سیاست جهان

دیدیم که صلح برای انسانها و کشور های مستقل از دو بلوک شرط و محیط رشد و تکامل است. برای اینکه صلح پایدار باشد سیستم های مختلف زندگی و ایدئولوژی های متفاوت باید بتوانند وجود همدیگر را در کره زمین تحمل کنند یعنی در عین تفاوت و یا تناقض باهم و در کنار هم زندگی کنند. ولی منظور از همزیستی حفظ حالت کنونی و عدم حل مشکلات نیست، برای اینکه صلح در عین همزیستی ادامه یابد باید کلبه کشورها و رژیم های متناقض يك اصل را قبول کنند که برای حل مشکلات بین المللی از زور و قدرت سر نیزه تاچه رسد بانرژیهسته ای استفاده نکنند. دیده میشود که صلح و همزیستی و بکار بردن وسائل مسالمت آمیز مانند علت و معلول لازم و ملزوم هم اند. آقای تیتو در سخنرانی که بمناسبت اعطای دکترای حقوق در اینورسیته رانکون کرد در این باره چنین گفت: «... جهات مختلف اصول نوینی که کشورهای تازه آزاد شده، عقب مانده در مناسبات بین المللی ایجاد کرده اند در حقیقت تجسم یک تئوری و نحوه عمل خاصی است که رفته رفته بنسب اصل همزیستی معروف شده است. البته این تئوری و نحوه عمل نه اختراع این دول و نه در انحصار آنهاست ولی تنها راه حلی است که قادر است مسائل اساسی واقیعت موجود بین المللی را حل کند. در این شماره مقاله ای از مجله پاسیفیک یوکسلاوی درباره همزیستی و انرژئی اتمی ترجمه و درج شده است لذا در اینجا فقط به ذکر نکاتی اکتفا می شود.

بلوک مستقل از دو بلوک متخاصم جهان همزیستی را زمینه ای برای حل

مسالمت‌آمیز قبول دارد ولی اشکال مسئله اینجاست که آیا سرمایه‌داری خصوصی آمریکا از طرفی ورژیم حاضر شوروی از طرف دیگر ممکن است واقعاً همزیستی را قبول کنند؟ اصول مرامی کمونیسم با همزیستی ابداً سازگار نیست ولی این مشکل بزرگی نیست زیرا رهبران شوروی مدتهاست که باصول مکتب خود پشت پا زده و آنرا تنها بعنوان آلت و ابزاری برای سیاست قدرت بکار می‌برند. در بلوک شرق و غرب عناصری وجود دارند که باصل همزیستی عقیده ندارند و بی شک در صورتی که امکان‌پذیر باشد سعی خواهند کرد با دست زدن باعمال زور و قدرت به هدف‌های خود برسند. ولی هدف کشورهای و انسانهای مستقل از آن دو بلوک تحمیل همزیستی و دیکته کردن صلح بآن عناصری است که بطور نهائی دست بردن باسلحه را مؤثرترین وسیله برای حل اختلافات بین‌المللی می‌دانند. بعضی تصور می‌کنند که دیکته کردن صلح از طرف کشورهایی که فاقد صنعت و اسلحه و بمب‌اتمی هستند بر قدرت‌هایی که هم صنعت و اسلحه و هم انرژی اتمی در اختیار دارند تخیلی بیش نمیباشد. اینک رجوع بواقعیات می‌کنیم:

تاچند سال پیش حتی مجامع بین‌المللی که می‌بایست سرنوشت جهان‌رأیین کنند در دست قدرت‌های بزرگ بود که صاحب حق و تو میباشند کشورهای آسیائی و افریقائی نمایندگی غیرمتناسب با جمعیت خود در سازمان ملل و در شورای امنیت داشتند و دارند. ولی امروز کشورهای آسیائی و افریقائی در باندونگ ارگانی بوجود آوردند که نمایندگی بیشتر از نیمی از جمعیت دنیا را داشت، قدرت‌های بزرگ جهان خوشحالند که این کنفرانس سازمان ملل متجدد رارسی شناخته و پشتیبانی میکنند این کنفرانس لیاقت و ارزش این ملل را برای داشتن تساوی حقوق واقعی بصاحبان زر و زور و انرژی اتمی قبولانند.

این کنفرانس بدون اینکه بمب اتمی داشته باشد صاحبان بمب اتمی یعنی بعضی از اعضاء آندو بلوک را مجبور کرد که اختلافات بین‌المللی را با وسائل مسالمت‌آمیز حل و فصل کنند. این مثال‌های کوچک نشان میدهد که دول آسیائی با داشتن همت و شجاعت و اراده میتوانند بالاخره صلح را بآن دو بلوک دیکته کنند. دولت فرانسه عضوی از بلوک غرب در تحت تأثیر کنفرانس باندونگ عجله در حل مسائل مستعمراتی خود کرد و امتیازاتی برای تونس قائل شد البته این پیش‌آمد خاتمه استعمار در مستعمرات فرانسه نیست ولی شروع کار است. از طرف دیگر دولت شوروی و چین کمونیست در حرف خود را از هواداران سخت و جدی حل مسالمت‌آمیز مسائل بین‌المللی معرفی می‌کنند ولی دو عمل بوسیله احزاب کمونیست حوادثی بوجود می‌آرند و آن مسائل و مشکلات موجود را در قلمرو مسائل ملی و محلی تلقی کرده و با زور سرنیزه می‌خواهند آن مشکلات را از پیش پای خود بر دارند.

یکی از بزرگترین مشکلات جهان امروز که در هر لحظه صلح را تهدید میکند مسئله فرموز است چین کمونیست که خود را از طرفداران جدی حل مسالمت‌آمیز مسائل بین‌المللی نشان میدهد در مسئله فرمز سازمان کنفرانس باندونگ به

روش مسالمت آمیز عقیده نداشت زیرا آن را مسئله داخلی تلقی میکرد و حاضر نبود با کشور دیگری درباره آن بحث کند.

هر چند اگر ناوگان هفتم امریکا که با بمب های اتمی نیز مجهز است وجود نداشت چین با تکیه بر نریزه خود و بمب های اتمی شوروی کار فرمز را با وسائل غیر مسالمت آمیز حل می کرد ولی نقش کشورهای مستقل از دو بلوک در اینست که در حال تعادل مسلحانه که وجود دارد بتوانند از تصادم جلوگیری کنند و بطرفین تحمیل کنند که بزور متوسل نشوند. اینکه چون لای این تحول بر معنی را (یعنی اینکه از اعمال زور و قدرت برای تصرف قرموز صرف نظر کرده و عوض اینکه آنرا مسئله داخلی چین تلقی کند حاضر شد با امریکا مذاکرات مستقیم کند) در کنفرانس باندونک به جهان اعلام کرد خیلی اهمیت دارد و نشان میدهد که مرکز ثقل حل و فصل مسالمت آمیز مشکلات جهان بطرف آسیا متوجه میگردد. با وضوح تمام مشهود است که اجتماع نمایندگان نیمی از جمعیت جهان در باندونک هر دو بلوک را سخت تحت تأثیر قرار میدهد و اثراتی را ظاهر میسازد که برای حفظ صلح جهان جداً موثر است.

تنها صدها میلیون ملل محروم ولی بیدار شده آسیا و افریقا نیستند که چشم امیدشان بر هیران ملل آزاد آسیا دوخته شده میلیونها مردم اروپا و امریکا و هزاران هزار دانشمندان و هنرمندان و کارشناسان جهان نیز چشم امیدشان به رهبران ملل آزاد آسیا دوخته شده است. در راه تحقق بخشیدن به ایده آل بزرگی که بلوک مستقل از دو بلوک آنرا تعقیب می کند، نیروی ذخیره خیلی بزرگ در اروپا و امریکا نیز وجود دارد. صرف نظر از عناصر و احزاب مشابه یوگسلاوی در اروپا شخصیت های درجه اولی که مدنیت غرب بدون آنها نمیتواند ادامه داشته باشد امروز متوجه آسیا گردیده اند بعنوان نمونه مختصری از اظهارات فیلسوف و دانشمند و جامعه شناس بزرگ جهان امروز یعنی آقای برتراند راسل را در این جا می آوریم. این دانشمند و فیلسوف شهیر انگلیسی در روزنامه معروف ستیمن اندنیشن مینویسد:

- «... فکر می کنم این بن بست را بوسیله گزارشی که»
- « از طرف يك دولت غیر عضو در جنگهای احتمالی هیدروژنی آنها»
- « پس از بازدید و بازرسی های دقیق تهیه شده باشد میتوان ازین»
- « برد. بعقیده من هند دارای فرصتی منحصر بفرد در این امر»
- « می باشد زیرا با چین کمونیست دوست است و چون عضو کشور»
- « های مشترك المنافع هم هست. با ملل غرب در رابطه مستحکمی دارد.»
- « مایلم ببینم دولت هند کمیته کوچکی از متخصصین علمی و نظامی»
- « تشکیل بدهد تا بجمع آوری و مطالعه شواهد از سایر متخصصین»
- « تمام قسمت های جهان بپردازند. گزارشی تهیه کنند و روشن»
- « نمایند چنگ هیدروژن تا چه حد خطرناک و دور از عقل است.»
- « آرزو میکنم دولت هند این گزارش را بدولت های دو بلوک»

- « شرق و غرب تسلیم کند و بخواهد که آنها عقیده خود را راجع »
 « به نتایج مندرجه بیان دارند ... هند بالا انحصار شایستگی انجام »
 « این امر را دارا می باشد . هند میتواند از هر دو طرف بخواهد »
 « که اعلام و اذعان دارند جنگ ، راهی برای حل و فصل مسائل »
 « نشان نیدهده . هند از هر حیث دارای این حق هست که در این »
 « امر اقدام کند زیرا در صورتی که جنگ دیگری شروع شود »
 « خسارات و مضار آن برای دول غیرعضو کمتر از طرفین مخاصم »
 « نخواهد بود...»

توجه باین نکات نشان میدهد آن تحول فکری بزرگ که در آسیا بوجود آمده و حوادثی که در قاره های آسیا و افریقا بوجود می آید و کنفرانس باندونگ تجسمی از آن جریان و حادثه بزرگ تاریخی است تنها مربوط بملل آسیا و افریقا نمی باشد بلکه این حوادث علامت و نشانه اینست که ملل آسیا و افریقا در صورت توجه بوظائف خود میتوانند در مسائل جهانی نقش خود را بازی کنند و دنیا را آن طوری که مطلوب ملیونها توده مردم است نه مطابق منافع عده معدود از نو بسازند .

بیان کنفرانس باندونگ

موقعیت و اهمیت کنفرانس آسیایی و افریقایی باندونگ اهمیتش خیلی بیشتر از آنست که در قلمنامه یا اعلامیه مشترک نهائی گنجانده شده . اعلامیه مشترک که بمنزله یک سند تاریخی مهم است از طرفی « مسئله صلح را بامسئله امنیت جهانی مربوط و پیوسته » میداند و از طرف دیگر « آزادی و صلح » را « در یکدیگر موثر و یکدیگر محتاج » میداند کنفرانس علاوه بر توجه کامل به مسئله افریقا و استعمار اعلام میکند که « متوجه شده است وجود استعمار در بسیاری از نقاط آسیا و افریقا بهر شکل و فورمی که باشد نه تنها مانع همکاری و فرهنگی است بلکه فرهنگ ملت هارا تحت فشار و ناراحتی قرار میدهد ».

علاوه بر پیروزی های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و تصمیمات عملی که برای توسعه روابط گرفته شد موفقیت بزرگی که مافوق مطالب مندرج در اعلامیه مشترک است بوجود آمدن خود این کنفرانس است که نمونه برجسته از اصل همزیستی است زیرا رهبران ملل آسیا و آنهاستیکه حامل فکر بزرگ و بالاترین ایده آل بشر امروز هستند ایده لوژیهای مختلف را در کنار هم جمع کردند و توانستند بدون برخورد های معمولی نمونه ای از همزیستی و راه و رسم بکار بردن روشهای مسالمت آمیز را در حل مسائل مهم بین المللی نشان دهند . باید تصدیق کرد که چون لای خود را متین تر از نمایندگان دولی نشان داد که هوادار بلوک غربی هستند رفتار چون لای نشان میدهد که متانت او از حدود روش و تاکتیک گذشته و عملادرتحت تاثیر افکار ملل آسیایی قرار گرفته و از راه و رسم شوروی احتراز میکند او خودش را مانند بعضی از نمایندگان متسایل به غرب « وکیل مدافع » نشان نداد . در مقابل حملات سخت

که به شوروی شد از آن دولت مدافعه نکرد و گفت نماینده آن دولت در اینجانب نیست که از او دفاع کند او گفت: «اختلاف ایدئولوژی نباید مانع شود که ملت های آسیایی - آفریقایی در جستجوی زمینه مشترک وحدت اقدام نکنند. هیئت نمایندگی چین باینجا آمده است تا زمینه مشترک بیابد نه آنکه ایجاد جدایی و انحراف کند» اینگونه اظهارات باضافه حاضر شدن چین کمونیست برای مذاکره مستقیم با آمریکا و حل مسالمت آمیز مسئله فرموز نشان دهنده این حقیقت است که سعی و کوشش نهر و برای جدا کردن چین از شوروی و هدایت کردن چین در راه ملل صلح دوست آسیا بیهوده نبیاشد. کنفرانس بانداوک یک نمونه صحیح از این سعی و کوشش بود که عوض تقسیم جهان به بلو کها آنها را بهم نزدیک کرده و کم کم آن کشش و تشنج موجود بین بلو کها را از بین ببرد. بوجود آمدن این کنفرانس و خاتمه موفقیت آمیز آن از همه بالاتر موفقیت فکر نهر و بود یعنی موفقیت هزاران مردان و شخصیت های بزرگ رهبران ملل آسیا که نهر و علامت و نشانه آنها تلقی شده است. اگر بعضی از ژورنالیست های سطحی برای نهر و شکستی قائل اند از عدم توجه به مق مطلب است. اگر کسی این تصوراتی را بخود راه دهد که ایده آل بزرگ صدها ملیون ملل آسیایی و آفریقایی و جهانی فقط در یک کنفرانس کاملاً بدون نقص بر آورده شود و نهر و و امثال او تمام خواسته های بشریت را فوراً جامه عمل بپوشند سخت در اشتباه اند. هدفی را که نهر و و شخصیت های مشابه تعقیب میکنند از لحاظ هدف کوچکترین نقص ندارد و شایسته اینست که کلمه آزاد مردان و زنان جهان تمام انرژی خود را برای تحقق بخشیدن بآن بکار برند. هر چند هدف سیاستی که نهر و مدافع آن معرفی شده عالی است ولی روشی که برای رسیدن به آن هدف عالی بکار میرود آن اندازه که لازم است در تمام موارد واقع بینانه بنظر نمی رسد امیدواریم که این مسئله را در فرصت دیگری مورد بحث قرار دهیم. شاید مختصر ترین و کوتاه ترین جمله ای که معنی کنفرانس بانداوک را بهتر از همه مجسم کرده باشد جمله ذیل باشد که هر دو روز خاتمه کنفرانس بزبان آورد: «در اینجا تاریخ وجود آورده ایم و باید تاجانی که دنیا از ما انتظار دارد مردانه زندگی کنیم»

دنباله مقاله محققانه آقای سانکین (انحرافات اساسی استالینسیم)

را در شماره چهارم مطالعه فرمائید.

ثروت و فقر از نظر اقتصاد اجتماعی

-۳-

«نتایج اجتماعی عقاید مالتوس»

۱ - از لحاظ علوم طبیعی - چنانکه مذکور گردید مالتوس برای افزایش عده افراد بقول خود قانونی وضع و فرض کرده و مدعی است که این افزایش طبق یک قانون تصاعد هندسی انجام میگیرد.

این نظر سبب شده که بعد از مالتوس علمای طبیعی موضوع قانون افزایش کلیه موجودات ذی روح غیر از انسان را مورد مطالعه قرار داده و در این مطالعه گامهایی بجلو بردارند، مثلاً داروین عالم طبیعی دان انگلیسی در کتاب معروف خود با نام «Struggle for life» ذکر کرده است که عقاید مسذکوره در آن کتاب و قانون تکامل موجودات زنده یا قانون تنازع بقاء آنست که اواز کتاب مالتوس کشف نموده است. عالم نامبرده تنها نظر مالتوس را مورد ازدیاد افراد بشر تا کید کرده بلکه آنرا بکلیه موجودات ذی روح و حیوانات تعمیم داده است و اظهار نموده که در مورد کلیه موجودات جاندار افزایش انواع طبق یک قانون تصاعد هندسی که بمراتب سریع تر و شدیدتر از قانون افزایش نژاد بشر میباشد انجام میگیرد و چون مواد غذایی که کافی برای تغذیه آنها باشد در روی کره زمین موجود نیست و بهمین جهت برای تحصیل مواد غذایی که شرط اساسی بقاء آنهاست منازعه بین موجودات وقوع یافته و انواع پست تر مغلوب انواع برتر گردیده و موجودات کاملتر و قویتر رشد و نمو کرده و بر عده آنها افزوده میشود از این راه تکامل موجودات زنده انجام میگیرد.

۲ - از نظر ایجاد علم مردم نگاری - بطوریکه نوشته شد مالتوس عقاید خود را نه تنها بعهدہ اولاد و تمدد اولاد خانواده های بشری مبتنی ساخته است (قانون باروری نژاد انسان). بعد از مالتوس عده ای از علمای سیاسی و علمای آمار و مخصوصاً کسانیکه برای مسئله «بیمه عمر» مطالعاتی کرده اند اثر مزبور را مورد بررسی قرار داده اند و جهد نموده اند بوسیله تهیه آمارهایی از عده افراد و تغییرات آن قوانینی کشف نمایند.

این موضوع یعنی مطالعه جمعیت و تهیه آمار مربوط بآن و بررسی این آمارها

وقوانین که از این طریق کشف گردیده علمی را بوجود آورده است که باسم «علم-مردم نگاری» یا «Demography» یا جمعیت شناسی موسوم گردیده است.

۳ - نتایج سیاسی عقاید مالتوس - بطوریکه بیان گردید مالتوس عضو حزب محافظه کار انگلیس و نمایندگی پارلمان آن کشور را داشته است و در کتاب خود سعی کرده است که برای بدبختی و فقری که در آن زمان گریبانگیر اهالی کشور بوده، علل طبیعی پیدا کند و زمامداران آن کشور را از مسئولیت این وضعیت مبری سازد زیرا طبق عقیده مالتوس مسئول فقر و بدبختی افراد خود آنها هستند که در نتیجه تولید مثل زیاد موجبات فقر و بدبختی خود و خانواده خود را فراهم می سازند و چون در این زمان سایر ممالک اروپا نیز گرفتار وضع اقتصادی وخیمی بودند این کتاب برای زمامداران آن کشورها وسیله خوبی برای رفع مسئولیت ایجاد نموده و بدین جهت فوراً کتاب مالتوس در کشورهای اروپا شهرت زیادی یافته و در زمان مؤلف بزبانهای متعدد ترجمه شد، تاثیر این عقاید در انگلیس بحدی بود که عدای از نمایندگان آن کشور طرحی برای لغو قانون معروف آن کشور باسم قانون فقرا Poor at این پیشنهاد از طرف Ricardo عالم اقتصاد که در آن زمان عضو پارلمان انگلیس و از دوستان مالتوس بود، مورد تأیید قرار گرفت.

موضوع جمعیت و عدم کفایت مواد غذایی اخیراً نیز بصورت دیگر و در قضایای سیاسی دنیا و بخصوص روابط بین المللی اهمیت خاصی پیدا کرده است، چه بطوریکه میدانیم یکی از مهمترین دلالتی که بعضی از کشورهای فاشیست ظاهراً برای توجیه حقانیت تجاوزات خود بسایر ممالک بیان نموده اند موضوع کافی نبودن وسعت محل سکونت آنها برای تهیه مواد غذایی که بدست آوردن فضای حیاتی (Vital spaces) باشد عنوان شده است و بدین ترتیب یکی از مهمترین مسائل اجتماعی و اقتصادی یعنی تهیه مواد غذایی و رفاه حداقل زندگی دنیای حاضر که یکی از فصول منشور آنلانتیک را نیز تشکیل میدهد بوجود آمده است.

۴ - نتایج اقتصادی عقاید مالتوس - اهمیت اقتصادی عقاید مالتوس برای افزایش مقدار کلی عامل «کار» که از عوامل تولید ثروت نهایی اقتصادی است مورد توجه قرار گرفته و بعلاوه مالتوس قانونی برای تعیین افزایش ثروت ابراد کرده است ولی باید دانست که علاوه بر دو قانون مهم فوق مالتوس از لحاظ اقتصادی و اداری نتایج مهم دیگری نیز میباشد.

بطوریکه میدانیم يك عده از علمای اقتصاد معتقد بودند که فعالیت های اقتصادی بشر تابع اصل نفع شخصی یا اصل «کمترین رنج» میباشد که بموجب آن بشر در فعالیتهای اقتصادی خود جهد میکند که حداقل رنج و حداکثر نفع برای خود و خانواده خود تحصیل کند و در اساس این فرض قوانین علم اقتصاد را کشف و نظریات مربوط بفعالیتهای اقتصادی بشر را مورد بررسی قرار میدهد ولی مالتوس معتقد است که نه فقط فعالیتهای اقتصادی بلکه تدریجاً فعالیتهای بشر متوجه تشکیل خانواده و تولید نسل میباشد.

بدین ترتیب اصل جدیدی را جانشین اصل نفع شخصی میسازد، نظر باهمیتی که مالتوس برای تهیه مواد غذایی قائل شده است. با فیزیکرانه‌ها و اهمیت‌هایی که این فرقه از علمای اقتصاد برای کشاورزی قائل بودند هم عقیده میباشند و مانند آنها با اصول مرکانتیلیسم یعنی استفاده از تجارت و مبادله محصولات صنعتی یا محصولات کشاورزی سایر کشورهای جهان مخالفت نموده است بدین معنی که با تقسیم کار بین المللی موافقت نداشت.

۵ - نتایج اخلاقی عقاید مالتوس - عقاید مالتوس از لحاظ اخلاقی و اجتماعی اهمیت خاصی دارد زیرا تا زمان مالتوس عموم مردم حتی فلاسفه به موضوع ازدواج و تشکیل خانواده بدیده احترام نگریسته و آن را عمل مقدس می‌شمرند و منظور از آن را نیز تولید نسل و تربیت اولاد میدانستند، بطوریکه از قانون یونان قدیم ازدواج بطریق زیر تعریف شده است:

« ازدواج یعنی اتحاد زن با مرد بموجب قانون برای بوجود آوردن اولاد مشروع »

در صورتیکه مطابق عقاید مالتوس ازدواج و تشکیل خانواده نه تنها بکلی لزوم و اهمیت خود را ازدست میدهد، بلکه یکی از علل اساسی فقر و بدبختی محسوب میگردد و حتی المقدور اجتناب و دوری از آن مورد تصویب مالتوس قرار گرفته است.

مالتوس برای جلوگیری از ازدیاد جمعیت بهترین وسیله را «ریاضت اخلاقی» دانسته است و اگر چه این موضوع را صریحاً در کتاب خود تعریف ننموده ولی آنچه از نوشته‌های او استفاده میشود آنستکه افراد تا زمانی که توانایی مادی برای تشکیل خانواده و تربیت اولاد نداشته باشند از این امر خودداری نمایند و چنانچه چنین روزی در تاریخچه زندگی آنها نباشد بکلی از آن صرف نظر نمایند و علاوه پس از ناشوئی عده اولاد را به توانایی مادی محدود نمایند.

اگرچه مالتوس در کتاب خود بوسائل غیر طبیعی و نامشروع که برای جلوگیری از تولید نسل ممکن است مورد استفاده قرار گیرد مخالف بوده ولی بعدها عده‌ای از پیروان او اظهار داشتند، علت اینکه مالتوس بشر را به اجتناب از تشکیل خانواده تحریص نموده است باینست که وی از نتیجه ازدیاد نفوس داشته است. بعد از مالتوس عده‌ای از پیروان او بنا بر *new Malthusian* افکار وی را در این زمینه تعقیب نمودند و این عقاید در کشور های اروپائی ایجاد انحطاط اخلاقی شدیدی نمود و مبانی اخلاقی و اجتماعی تشکیل خانواده را متزلزل ساخت. آنچه که از عقاید مالتوس استنباط میشود آن است که نامبرده حتی المقدور ریاضت اخلاقی یعنی «عوامل قبلی» را برای جلوگیری از ازدیاد نسل با افراد بشر توصیه کرده است ولی معتقد است که کلیه افراد قادر نیستند بوسیله ریاضت اخلاقی جابوی ازدیاد نفوس را بگیرند؛ بنابراین یا باید از اقدام بشکلی خانواده‌جوئی بگریزند و یا باید بارتکاب جرائم منافی با اخلاق و بهداشت عمومی مبادرت ورزند. اثر اجتماعی و تفهیر غلطی که ثو مالتوسیان از اصل «ریاضت اخلاقی» نمودند

باندازه‌ای بود که آنها از دولت‌ها تقاضا نمودند که قوانین و مقررات مربوط به جلوگیری از - قسط چنین را لغو نمایند .

در اثر عقاید مالتوس، عدای از علمای اجتماعی و اقتصادی معتقد شدند که موضوع عده جمعیت از لحاظ اجتماعی دارای اهمیت فوق‌العاده زیاد میباشد و دولت بایستی - « جمعیت » را تحت کنترل و نظارت قرار داده و در تغییرات و تحولات آنرا از نظر « هرم سنین » بدقت مذاقه نموده و برای آن سیاست و برنامه‌ای داشته باشد و بدین ترتیب موضوع سیاست جمعیت Poslcy of population اهمیت فوق‌العاده یافت .

مطالعات بعدی علمای اقتصادی بدانجا رسید که همانطور که دولت باید دارای سیاست اجتماعی - اقتصادی - فرهنگی باشد یعنی این امور را طبق برنامه‌ای تحت نظارت قرار دهد، همینطور باید برای جمعیت و تعیین عده افراد و طرز افزایش آنها و مسکن دادن آنها از نقاط مختلفه کشور سیاستی داشته باشد و با اهمیتی که جمعیت در وضع اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی یک جامعه دارد واضح است که اهمیت داشتن سیاسی برای جمعیت کمتر از داشتن سیاستی در سایر مسائل اجتماعی نیست و باین جهت موضوع سرشماری و طرز توزیع نفوس در کشور با احرار اهمیت زیاد اساس برنامه‌های اقتصادی را تشکیل داده است .

عقاید مالتوس در اوضاع کنونی نیز اثرات اخلاقی و اجتماعی خود را از دست نداده و هنوز عده زیادی از افراد کشورها در نتیجه خودخواهی با عدم اتکالی بنفس و عدم اطمینان بلیاقت خود از اقدام بتشکیل خانواده خودداری نموده و برای بهانه بعقاید مالتوس استناد میکنند، در حالیکه استناد کنندگان غالباً از طبقه ثروتمند و مرفه جامعه مابونه و توجیه آنها منطقی نمیتواند باشد زیرا که عمل آنها جز خود - خواهی و استتکاف از انجام یک وظیفه اجتماعی چیزی دیگر نیست .

۶ - نتایج فلسفی عقاید مالتوس - اهمیت این عقاید از نظر فلسفی بسیار زیاد میباشد . چه بوسیله این عقاید تقریباً میتوان بیشتر قضایای اجتماعی مانند جنگ و نزاع طبقاتی Class struggle را توضیح داد حتی مسائلی مانند قساد، دزدی، خیانت و فحشاء را معلول فقر دانست که آن نیز بنوبه خود معلول ازدیاد جمعیت است . بعلاوه از لحاظ فلسفی عقاید مالتوس را میتوان اساس فلسفه بدبختی «Philosophy of misery» دانست ، و بطوریکه سابقاً نوشته شد عالم نامبرده برای بدبختی یک منشاء طبیعی Natural origin قائل بوده است که مبارزه با آن از حیظه قدرت دولت‌ها خارج بوده و بایستی برای جبران مافات به «عوامل قبلی» و «عوامل بعدی» متوسل گردید .

مالتوس حتی عقیده بتعاون عمومی نداشته و در این زمینه هر اقدامی را تخطئه نموده و کمک و بخانواده های فقیر را باعث تشدید بدبختی های اجتماعی ملاحظه نموده و این نظریه از لحاظ تشابهیکه با عقاید مارکس که در کتاب خود بنام «بدبختی فلسفه» که در پاسخ کتاب پرودن موسوم به «فلسفه بدبختی» تالیف نموده است از لحاظ نتیجه گیری های منطقی آن قابل تطبیق است . بحث ادامه دارد

دیالکتیک؟!

آیا با دیالکتیک میتوان جامعه را شناخت

-۴-

باید توجه داشت که دیالکتیک بمعنی منطقی و فلسفی آن حتی پیش از مکتب افلاطون در یونان قدیم مورد توجه بوده است. بعدها شکل این اصطلاح را از نوزنده کرد و بفهوم آن نیز دقت کامل مبذول داشته در مقاله گذشته نشان داده شد که توده ایها بدون اینکه اندکی آنرا بفهمند چگونه از آن سوء استفاده میکنند. برای بعضی این سوء تفاهم پیداشده است که گویا دیالکتیک از اختراعات کمونیستها و مختص آنان است و آنهم توأم با ماتریالیسم. در صورتیکه لازمه دیالکتیک ابدأ مادی بودن نیست چطور که اولین فلاسفه و خود هگل که این اصطلاح را بکار برده اند درست در جهت عکس مادی بودن یعنی در مکتب ایده آلیسم بکار برده اند و واقع بینان (رنالیست)ها نیز ممکن است دیالکتیسین باشند. این مقالات بسا ارزش رامانتشر می کنیم و نظریات خود را پس از خاتمه آن مقالات در فرصت دیگری برای خوانندگان عرضه خواهیم داشت (نبرد زندگی)

این سؤال در شماره قبل مطرح شده بود ولی جوابی که در آنجا بآن داده شده بود فشرده و ناقص بود بهتر است آن جواب را بیشتر باز کرده کامل کنیم. واضح است که از عرضه کردن این بحث منظور رد دیالکتیک نیست چه همانطور که گذشت بنظر نگارنده دیالکتیک یک دستگاه منطقی نیرومندی است که وسعت نظر زیادی بانسان داده است بلکه فقط منظور این است که تحقیق شود آیا دیالکتیک برای بیان توان این جامعه شناسی نیز میتواند مورد استفاده قرار گیرد یا نه.

دیالکتیک قانون یاسری قوانین عام است

نظر هگل بانی منطق دیالکتیک و همچنین دستجات سیاسی که خواسته اند از آن سوء استفاده کنند اینست که دیالکتیک دستگاه منطقی خاصی است که قدرت دارد روابط کلی بین نمود (فنونمها) را بطور ساده و نسبتاً دقیقی بیان کند و نیز نودهایی که قوانین دیالکتیک بر آنها ساری است (۱) تمامی کون و مکان را (۱) اینکه دیالکتیک بیان کننده دقیق قوانین ساری بر جهان است تا کنون مورد قبول است و هنوز نظری که بتواند آنرا نفی کند بیان نشده است.

تشکیل میدهد یعنی با دیالکتیک میتوان روابط اولیه بین اجزاء ماده اهم از جرم انرژی یا دستگاه های غیر جرمی (۱) را بیان داشت یعنی تمامی آنچه که موضوع علم نجوم، فیزیک، شیمی... است همگی در بستری سیر می کنند که دیالکتیک قادر است آن بستر را همزمان زیادی روشن کند ولی این بستر بنا بر این قوانین عمومی بر تمامی این مواضع ساری است و کاملاً روشن است که اگر قرار باشد مثلاً نجوم یا شیمی را تحقیق کنیم یعنی آن سلسله از خواص ماده را که موضوع علم نجوم است از آن قسمت از خواص ماده که موضوع علم شیمی است جدا کنیم دیگر دیالکتیک نمیتواند بما کمک کند زیرا دیالکتیک وجوه مشترک و عام این مواضع را بیان میکند و ممیز وجوه خاص این علوم نیست درحالیکه نجوم یا شیمی یا هر علم دیگر از توجه بوجوه خاص ماده یا قسمتی از ماده بوجود میآید برای اینکه بهتر روشن شود توضیح بیشتری میدهیم.

واضح است که هر نمود خودش است و این مسا هستیم که آن فنومن را از جهات مختلف نگاه می کنیم (اگر بخواهیم دقیق تر گفته باشیم بقول کانت بود ها (نومن ها) برای ما نمودها را مینمایانند و از هر نظر گاه يك نمود بدست میآید) مثلاً جنبه فیزیکی یا شیمیائی آنها نگاه میکنیم و اگر زنده است جنبه علم الحیات آن ممکن است مورد توجه ما باشد و یا اگر انسان است فرضاً جنبه روانشناسی آنرا مورد توجه قرار میدهیم.

بنابر این فرضاً يك انسان را هم می توان از لحاظ فیزیکی هم از لحاظ شیمیائی هم از لحاظ علم الحیات و هم از لحاظ روانشناسی و هم از اعطاطات دیگر مورد توجه قرار داد.

روشن است که وجه شیمیائی انسان از وجه روانشناسی او جداست. یعنی اگر بخواهیم انسانی را از نظر روانشناسی مطالعه کنیم باید دنبال آن رشته از خواص (وجوه خاص) او برویم که این وجوه با وجوه دیگر او که وجوه شیمیائی یا فیزیکی... است فرق دارد.

و این ترتیب دنبال رشته و با سلسله خواصی رفته ایم که جنبه عام ندارد بلکه جنبه خاص دارد.

برای مثال میدانیم که تمامی اجرام جاذبه دارند ولی اینکه تمامی اجرام جاذبه دارند برای فهم وجه روانشناسی انسان مورد مطالعه ما دردی را دوانمی - کند هر چند که نقطه عزیمت روانشناسی هم ممکن است همین يك قانون کلی باشد ولی این کلی در عین حال نقطه عزیمت علم فیزیک - علم الحیات... نیز هست ولی وقتی ما می خواهیم وجه خاص روانشناسی موضوع را مورد مطالعه قرار دهیم

(۱) تاکنون عادت بر این بوده است که ماده را فقط شامل برجرم و انرژی فرض کنیم در صورتی که يك شکل بفرنج تری از ماده دستگاه هائی است که بدون جرم اند و انرژی نیز ندارند ولی موجودند و جرم و انرژی را نیز در بر میگیرند از قبیل روابط اقتصادی یا اخلاقی بین مردم. نظم خاص کلنی مورچه ها و زنبور ها و بسیاری از این قبیل بحث جالب مفصلی است که باید جداگانه بیان آید.

درواقع میخواهیم وجهی از آن را مطالعه کنیم که با وجوه دیگر فیزیکی، شیمیایی فرق دارد یعنی ما وجوه متفرق او را مطالعه میکنیم درحالیکه آن قانون کلی وجوه عام و کلی آنرا بیان میداشت.

بنابراین با در دست داشتن وجوه عام يك نمود بشرط اینکه نخواهیم از این وجوه تجاوز کنیم بهیچوجه نمی توانیم وجوه خاص آن فنومن را نیز تشخیص دهیم :

پس از این بیان چنین نتیجه شود که اگر قبول کنیم دیالکتیک خواص کلی نمود هارا بیان میکنند دیگر قادر نیست وجوه خاص این نمودهارا بیان کند.

هر چه بفرنج تر از دیالکتیک دور تر : از ترکیب عناصر ساده رفته رفته نمود هائی بوجود می آیند که دارای خواص جدیدی میشوند این خواص جدید غیر از رابطه کلی است که بین عناصر ساده وجود داشت و با آن فرق دارد والا خاصیت (وجه خاص) جدیدی بوجود نیامد اگر این ترکیب شدن ادامه یابد ممکن است که سلسله خواص متفاوتی بوجود آید و هر يك از این خواص رشته خاصی را برای خود در پیش گیرد.

واضح است که در قدر این ترکیبات بفرنج تر شوند از مبنای اصلی خود دور تر میشوند یعنی برای شناخت آنها (شناخت در اینجا بدترستی یعنی درك وجه خاص که این نمود مورد شناسائی را از بقیه نمود ها متمایز میکند یعنی وجه خاص آنرا بیان می کنند نه وجه مشترک آنرا با دیگران چه در تشخیص وجه مشترک شناسائی خاص دست نیندهد) باید خواص جدیدی را درك کرد که خیلی از خاصیت اولیه عناصر ساده دور تر است .

جامعه نمود خاصی است؛ قطعاً جامعه انسانی (کلنی افراد انسانی)

غیر از سنک و کوه، درخت ها و حیوان ها است ولی همین نمود را میتوان از نقطه نظر های معینی مورد مطالعه قرار داد که دارای وجوه اشتراك زیادی بانمودهای نامبرده بالا باشد.

مثلاً وقتی بخواهیم از لحاظ علم فیزیک این نمود را نگاه کنیم واضح است که يك کلنی انسانی دارای جرم، وزن، رنگ، بو . . . میباشد و همچنین از نظر شیمیائی دارای خواص شیمیائی معینی است مثلاً بزعم سلاخان زمان جنک از يك کلنی انسانی میتوان برای ساختن صابون - جرم و بسیاری مواد شیمیائی استفاده کرد و یا برای کم کردن حجم آن میتوان افراد آنرا در کوره های آدم سوزی سوزاند . و یافرضاً از نظر علم الحیات يك کلنی انسانی دارای خواص معینی است که موضوع مطالعه زیست شناسان است . . .

واضح است که سنک و کوه را نیز میتوان از لحاظ وزن - رنگ و بو و غیره با جامعه مقایسه کرد و با درخت و حیوان را از لحاظ زیست شناسی مقایسه کرد. ولی جامعه شناسی هیچیک از این وجوه را مطالعه نمیکند بلکه وجه خاصی را مطالعه میکنند که غیر از این وجوه است .

جامعه يك نمود بفرنج است : ملاحظه شد که جامعه شناسی وجه خاصی

را از نمود جامعه مورد مطالعه قرار میدهد ولی مهم این است که این وجه خاص را در بقیه نودها که در مثال قبل با جامعه مقایسه کردیم نمیتوان یافت یعنی سنگ و کوه - کرم و فیل و درخت را نمیتوان از لحاظ جامعه شناسی مطالعه کرد. در حالی که جامعه را میتوان از لحاظ خواص مشترکی که با آن فنومن ها دارد مورد توجه قرارداد. علت این امر واضح است پیدایش روابط و خواص جدید که لابد بفرنج تر از روابط و خواص ماقبل هستند وجه خاصی بوجود آورده که سایر فنومن ها فاقد آن بوده اند.

باین ترتیب جنبه جامعه شناسی جامعه یعنی آن روابط خاصی که باین نمود وجه جامعه را میدهند از روابط ساده و ابتدائی موجوده بین عناصر اولیه بسیار بفرنج تر است و بهمین نسبت از قوانین کلی و اولیه وعام (که ما آنرا دیالکتیک تشخیص میدهیم) دورتر است.

نتیجه :

اگر استدلال فوق را بپذیریم نتیجه میشود که با در دست داشتن قوانین دیالکتیک نمیتوان وجهی از جامعه را شناخت که مربوط بجامعه شناسی است و حالا این سؤال طرح میشود که پس قوانین جامعه شناسی را در کجا باید جستجو کرد ولی قبل از جواب دادن باین سؤال باید يك نکته را توضیح بدهیم .
نگارنده از توضیح این نکته از این بابت ناراحت میشوم که در بین بعضی که تا این اندازه کلی است توجه بنگارنده که جنبه خصوصی و شاید مبتدل دارند ناشایست است ولی از آنجا که در دنیای امروز عده بسیار زیادی از روشنفکران دوچار کابوسی هستند که نجات از آن باین سادگی ها ممکن نیست در بیان این مطلب خود را ذیحق میدانم .

آیا اداره اجتماع بدون جامعه شناسی ممکن است؟

کسانی که اسم خود را روشنفکر گذاشته اند و کادر رهبری احزاب کمینفرمی را تشکیل میدهند و یا از دنیاهای بوی چون و چرای آنها هستند بعلمت داشتن روحیه ای که در شماره قبل اندکی از آن تشریح شد پوزخندی به نتیجه گیری فوق میزنند و برای جواب کوئی بآن کلی مطلب از سبق ذهن خود بیرون میکشند: برای آنها بعضی مطالب بقدری روشن و مبرهن است که هر کس در صحت آنها شك کند، یا کند ذهن کوردلی است که باید از جنگال فقر فکری نجاتش داد و با مغرضی است که آلت دست امپریالیستها شده است .
در زمینه جوابی که باین سؤال میدهند در اصول زیر شك را ذنب لایق تلقی میکنند .

۱- در روسیه يك رژیم سرمایه داری مبتنی بر استثماری وجود داشته که بدست يك حزب انقلابی با کمال دقت علمی و از کوتاه ترین طرق ممکن تبدیل به سوسیالیسم شده است .

۲- تمام رهبران حزب بلشویک روسیه دانشمندان بوی چون و چرای

علم الاجتماع هستند و کوچکترین حرکات اجتماعی برای آنها همانقدر روشن است که مثلا حرکات سیارات منظومه شمسی برای يك ستاره شناس.

۳- تجربه ثابت کرده است که با مجهز بودن به علم الاجتماع مارکسیستی که مبنای آن همان ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی است بهترین وجهی میتوان جامعه را هدایت کرد و از این جا خود بخود نتیجه ای گرفته دارند اینکه بدون آگاهی بعلم الاجتماع امکان پیشرفت های سریعی که اینک در روسیه بدست آمده است نبوده است.

۴- پیشرفت هایی که در سایر کشورهای غیر کمینفرمی میشود ناشی از يك نوع آنارهی میدانند که اغلب حتی بکم و کیف آن نیز توجه ندارند. و بهمین دلیل هیچگاه این مسئله را برای خود طرح نمیکنند که اگر برای اداره جامعه علم الاجتماع آنهم علم الاجتماع مارکسیستی لازم است پس چطور سایر کشورها نیز زندگی میکنند و حتی با سرعتی خیلی بیشتر از روسیه چلورفته اند.

باقبول يك چنین اصولی جواب بسؤال بالا برایشان بطور خود بخود داده شده است - آری برای اداره اجتماع روسیه علم الاجتماع لازم است ولی برای اداره اجتماعات غیر کمینفرمی کوچکترین علم الاجتماعی لازم نیست.

برای این عده آدمیان حتی تصور اینکه سیاستمداران دنیای غرب نیز اطلاعاتی در زمینه مسائل اجتماعی و اقتصادی دارند متصور نیست ما در یادداشت های نویسندگان مشهوری که از شوروی دیدن کرده اند بارها خوانده ایم که چه کپلکس عجیبی مردمان آن کشور را در این زمینه فرا گرفته است. این کپلکس که مبدا از دیگران عقب مانده باشند توأم با این تصور عجیب که گویا در کشور های دیگر هیچ چیزی جز رفتار غیر انسانی سرمایه داران نسبت بکارگرانی که دارند از کرسنگی میبرند نمیتوان یافت. اگر از این آقایان سوال شود که مگر کسانی که اجتماعات کشورشان را خیلی عالی و خوب اداره کرده اند و پیشرفت های خارق العاده ای نیز بکشورشان داده اند علم الاجتماع مارکسیستی میدانسته اند و برای اینکه نتوانند نسبت بوجود چنین کسانی دبه کنند از بطر کبیر و ایوان مخوف مثال آوریم یکبار در مقابل سؤالی که بآن فکر نکرده بودند قرار میگیرند. چه بر ایشان مسلم است که این پادشاهان مجهز بدیالکتیک و علم الاجتماع نبوده اند و در عین حال ادبیات روسیه سوسیالیستی از آنها بعنوان قهرمانان تاریخ یاد میکنند.

قوانین علم الاجتماع را در کجا باید جستجو کرد؟

اگر قبول کنیم که دیالکتیک بعلمت عام بودن خود نمیتواند قوانین خاص اجتماع را بیان کند. جواب سؤال فوق خود بخود داده شده. قوانین خاص اجتماع قوانین خاص خود میباشد ولی برای اینکه حدود این قوانین و خطوط اصلی آن را پیدا کنیم باید قبلا جای اجتماع را در بین کلیه نمود های موجود تعیین کنیم. یعنی درجه بفرنجی روابط آنرا تعیین کنیم باید معلوم کنیم چه عواملی در آن مؤثر اند. ولی قبل از آن خوبست کمی درباره ماهیت اجتماع فکر کنیم.

ماهیت اجتماع: قطعا اجتماع یعنی آن نمودی که موضوع علم الاجتماع است غیر

مجموعه افراد انسانی است که آنرا تشکیل داده‌اند. یعنی اگر مجموعه افراد انسانی به‌شکل و طریقی دورهم جمع شوند اجتماع بوجود نمی‌آید. مثلاً مجموعه اسرایی که در یک بازداشتگاه بسر می‌برند یا مجموعه افرادی که دارند از یک شهر فرار میکنند. چیزی شبیه با اجتماع ندارند درحالی که اگر همین افراد بازداشتگاه در یک ده زندگی میکردند سازمان آنها یک واحد نزدیک به نمونه از اجتماع بوده و همین مجموعه افرادی که اینک از شهر دارند فرار میکنند قبل از آن در شهر اجتماعی را تشکیل میدادند. و همین افراد بازداشتگاه ممکن است بتوانند در خودبازداشتگاه و افراد درحال فرار نیز در همان حال فرار سازمانی بوجود آورند که آنها را کم و بیش شبیه با اجتماعی بکنند.

در واقع اجتماع غیر از مجموعه افراد خود میباشد هرچند بدون این افراد موضوع پیدا نمیکند و خود فی نفسه عبارت از مرادفات خاصی است که بین این افراد موجود است بنابراین اجتماع ماهیتاً آن صورتی است که نه جرم دارد و نه انرژی بلکه فقط یک سلسله ارتباطات خاص بین عناصرش آنرا تشکیل میدهند. بنابراین شاید بتوان اجتماع را اینطور تعریف کرد: نظم خاص بین افراد انسانی.

اگر این تعریف صحیح باشد برای تکمیل آن باید این «خاص» را فهمید یعنی چگونگی آنرا درک کرد. و شکل آنرا دانست و قوانینش را پیدا کرد ولی در هر حال آنچه میماند و فهم ماهیت اجتماع را آسان میکند این است که بدانیم اجتماع «نظمی» است بین افراد انسان یعنی جرمیتی در خارج ندارد. بهترین طریقه فهم این مطلب آن است که درباره یک شرکت تجاری فکری کنیم فرضاً کنسرسیوم یا شرکت سابق نفت. شرکت سابق نفت بر همه اوضاع و احوال سیاسی و اقتصادی ایران مسلط بود همه جا اسم شرکت بر زبان ها بود، شرکت عده زیادی از مردم این سرزمین را بفلاکت کشانده بود. ولی اگر کسی میخواست شرکت را نشان بدهد نمیتوانست شرکتی که موجودیتش تا این اندازه محسوس و مسلم و آزار کننده بود در هیچ کجا نمیشد آنرا یافت بی شک مدیران شرکت خود شرکت نبودند کارگران و کارمندان نیز شرکت نبودند. بلکه نظم خاصی که این قدرت را بمدیران آن میداد شرکت بود؛ بدیهی است که این نظم در نتیجه این بوجود آمده بود که در جامعه ایران و جامعه انگلستان نظم‌های خاصی موجود بودند که پیدایش این نظم معین را که شرکت استعماری نفت جنوب باشد ممکن - الوقوع میشویدند.

با توجه بگفته سالی بالا مقصود از اینکه میگوئیم اجتماع نظم خاص است بین افراد انسان روشن میشود.

اما برای فهم ماهیت اجتماع باید لااقل نوع این نظم را معلوم کنیم یعنی معلوم کنیم که این نظم از نوع نظمی است که بین ستارگان است یا از نوع نظمی است که بین ملکول‌های یک مایع است یا نظمی است که بین سلول‌های یک موجود زنده است.

در شماره بعد کوشش میکنیم این مطلب را روشن کنیم.

جنگ اتمی یا همزیستی

خیلی خوشوقت هستیم از اینکه مقاله راجع به موضوع همزیستی صلح طلبانه را که دوست ما را دوبکو مدیر مجله سیاست جهان (بلگراد) برشته تحریر در آورده است انتشار داده و عامه را از آن مطلع سازیم در زمان قدیم طی جنگ یا جنگهای عالم شباهت بیهیمنی داشت که جنگجویان در آن به نبردها پیرداختند و سالها یا قرنها گذشت ولی تاباوی زد و خورد همیشه متحدالشکل بود و مطلقاً تغییر نمیکرد نفرات مردم بیش از عدد جنگجویان بوده گوا اینکه در بعضی موارد اسلحه جدیدی وارد ممر که شده و جایگزین سلاح های سابق میگردید، یا قداره جای کرز را گرفت و تفنگ جانشین شمشیر برهنه گردید، از نیزه های قدیم و سپرها تا مسلسل و تانک و وسائل انهدام نوع بشر که در اصطلاح اهل فن معروف بتکنیک جنگ میباشد نتیجه بکار رفتن سلاحها محدود و محصور بود.

پلوتارک مورخ شهیر در کتاب خود مینویسد: در یکی از نبردهای باستانی بین داریوش و اسکندر چندین هزار نفر بختک هلاکت افتادند و از بین رفتند احصایه های جنگ دوم جهانی نیز حکایت از نابود شدن چندین ده میلیون از افراد بشر میکند.

تمدن با قدمهای غول آسا پیش میرود فن انهدام نیز با او همقدم است ولی باز اندازه و میزانی در کار بود و بعد از خاتمه هر جنگ کسانی که از مرگ نجات یافته بودند تعداد آنها بیشتر از تعداد مقتولین بود بطوریکه پس از اندک زمانی مردم رفتگان را فراموش میکردند - در زمان قدیم بایک اسب خوب و یک سپر خوب هر مرد جنگ آزما پنجاه درصد شانس خلاص داشت اخیراً نیز هر کسی دخمه زیر یک خانه سه طبعه داشت ممکن بود صاحب آن از خطر مرگ نجات یابد و پایان جنگ را بچشم خود ببیند.

در هر عصر و هر دوره یکمده متفکرین سیاسی وجود داشتند که جنگ را محکوم نموده اند یک عده بشر دوست هم عمل جنگ را بمنزله پست ترین کار های خلاف اخلاق منظور داشته و از بقایای آثار حیوانی و سبعیت در فطرت انسانی و جامعه بشریت بشمار آورده اند.

هر گاه با آثار و کتب این مردمان حقگو و نکته دان مراجعه کنیم باین نکته بی خواهیم برد که از فحوا این مطالب مقدمات یک موضوع مهم آشکار است و آن موضوع همزیستی میباشد چنانچه بیایگانی پرورنده های قضائی رجوع شود خواهیم دید که در یکی از قرون گذشته یکی از شاهزادگان پرتستان و یک امپراطور کاتولیک در نتیجه تصادفات عجیب و غریبی بدین فکر پی برده و اولین

پیشقدمان این نقشه بوده اند (علمای اجتماع نیز قدم فراتر نهاده و میگویند تبر جنگی که دوطایفه مسروف (بروکوا و آباش) Yroquais Apuchs درخاک مدفون نموده مرحله اول تحول فکر بدیع بوده کسان دیگر هم یحتمل میگویند که جنگ در صورتی وقوع نمی‌یابد که عقل بر غریزه بوالهوسی فائق آید همه حق دارند، همزیستی و تقارن حیات از لحاظ عقیده و عمل موقت از جمله نمود های بین‌المللی ازمئه باستانی بشمار میرود هرگاه خوب دقت کنیم باین نکته بی‌خواهیم برد که این همزیستی مطلقاً تغییر ماهیت نداده چه در معنی آنچه دیروز بوده امروز هم هست ولی نباید قضیه را اینطور تفسیر نمود که همزیستی دیروز با امروز متشابه است زیرا عالم بنحوی اوضاع و جریاناتش دگرگون شده که حقایق دیروز تبدیل بافسانه، و یک موضوع مبهرن و ثابت بصورت منفی درآمده است.

مثلاً در چند قرن پیش خبر سقوط قسطنطنیه بعد از چندین روز و یحتمل چندین ماه بیاریس میرسید ولی امروز خانهای میزبان شرکت هواپیمائی SAS در استوکهولم صبحانه و ساندویچ، و سفز آدامس در بالای قطب شمال به مسافرن خود میدهند و شب در خیابان‌های لس‌آنجلس بایکدیگر ملاقات و برخورد می‌نمایند.

همزیستی در عصر نیزه و قداره یا تانک و توپ البته بهمان صورت و کیفیت نیست که در دوره بمب هیدروژنی یا کوبالت عرض وجود میکند و بین این دو تفاوت زیاد است سابقاً همزیستی نتیجه و حاصل افکار سیاسی و غیره بود ولی امروز از این حدود تجاوز کرده و برای حفظ و بقای نوع بشر و جامعه انسانی عنوان آمر و حکمفرما پیدا کرده است و برای حفظ نوع بشر و بقای جامعه دستورش جاری و ساری است.

در زمان گذشته موضوع غامض و لاینحل این بوده که یا باید مبارزه نمود و یا بهزیستی متوسل گردید، در بسیاری از موارد موضوع نانی تحت الشعاع موضوع اول قرار گرفته پس از هر جنگ متارکه صورت میگرفت و طرفین نفس تازه می‌کردند، و سائل انهدام و نابودی باین اندازه ترقی نکرده و توسعه نیافته بود (تاجائی که منتهی بمب هیروشیما گردید) امروز از نقطه نظر مردم عالم نقطه مقابل همزیستی انهدام متقابل است. جنگی که در کتب رساله های تاریخ و حقوق بین‌المللی بآن اشاره شده در عالم بمب‌های هیدروژنی اولین قدم در راه نابود ساختن زندگانی مشترک شاید آخرین قدم باشد ولی در حال معتدل است از این مرحله هم تجاوز نموده و عمل -الا کیرد گرچه بمب هیدروژنی اثراتش بر مراتب شدیدتر از آن بچی است که جزیره هیرو شیمای ژاپون را محو و نابود ساخت مع الوصف دوره همزیستی و حیات مشترک و انهدام مشترک خیلی کوتاه تر از آن است که تصور میشود.

میتوان در این خصوص بتفسیر های نظامی و اقوال سیاستمداران معتقد نبود ولی بدیهی است اظهارات دانشمندان و علمای فن بیشتر مورد اعتماد است.

این شتابین اظهار میکنند که انقراض سیاره ها (توجه کنید که سابقاً فقط از نابودی و اهدام فلان برج و فلان حصار یا فلان قلعه صحبت میشد) یکی از امکانات فنی است که بشر در دسترس خود دارد، همین که دانستیم قوه نابود کننده بمب های هیدروژنی ناچه پایه است (شارل نوئل مارتن فیزیک دان معروف فرانسه توضیح میدهد که انفجار یک بمب هیدروژنی یک میلیارد تن مواد پرتاب و متصاعد می کند و تولید ۵۰۰۰۰۰ تن گاز نیترا ت مینماید و ابر رادبو اکتیف با ارتفاع تقریبی چهل کیلومتر میرسد و در هوای جو تا صد ها کیلومتر پراکنده میشود و بالاخره بیش از پنج هزار سال وقت لازم است تا ذرات رادبو اکتیف نیمی از خاصیت تأثیر خود را از دست بدهد) در اینصورت معلوم میشود که محققا موضوع حکایات کودکان نیست بلکه حقیقت بارزی است که کاملاً باید مورد توجه قرار گیرد - در هر عهد و زمانی همواره جنگ مترادف با خونریزی و فلاکت ها و آتش و زویها و بدبختی ها و وحشت و دهشت بوده است؛ تنها چیزی که تغییر کرده فقط وسائلی است که بکار رفته و قوه مخربه آنها زیاد تر شده، ولی جنگ عادی خیلی فرق با جنگ اتمی دارد. حقوق جنگ که در طی چندین سال برای تنظیم حقوق و تکالیف حریفان متعارب توسعه یافته جنگ را بمثابة موضوع حل شده بشمار آورده بود. مناسبات بین المللی آنرا یک نوع وضیت مشغض و مستدل تلقی نموده است - حقوق جنگ جزئی از حقوق اجتماعی شده کما اینکه جنگ نیز بنوبت خود یک قسمت از زندگانی جامعه بین المللی محسوب میگردد. جنگ اتمی یک نوع تحول خاصی در بسط هزار ساله تکنیک جنگ تولید نمود.

معلمین حقوق بین الملل در فکر آن نیستند که فصل جدیدی در رساله حقوق جنگی باز کنند که آن عبارت از جنگ اتمی است در واقع این یک اقدام لایشرانه است که نمی خوانند طبق اصل قضائی موضوع جنگ اتمی را حل نمایند، تنظیم بر نامه در این باب غیر ممکن و تنها اقدام که باالضروره باید بشود غیر ممکن ساختن آن است.

امروز دنیای جنگ شباهتی بمیادین قدیم ندارد که عامه مردم بتماشای زدو خورد قهرمانان میرفتند - اکنون موضوع غالب و مغلوب مطلقاً در میان نیست و بهمین جهت در حال حاضر زندگانی مشترك موضوع جدیدی شده است - زندگانی مشترك یعنی باهم زیستن و بحیات ادامه دادن، نفی و انکار آن چیزی جز مرگ نخواهد بود، ادامه وجود در دوره زندگانی یا مرگ پس از دو جنگ جهانی برای اولین بار طرح شده بهمین جهت بحث در اطراف این مسئله که هر دو صورت آن غامض و بلاجواب است (یعنی بر له یا علیه زندگانی مشترك) بی فایده خواهد بود و فقط در این موضوع باید بحث و مذاکره نمود که زندگانی مشترك و همزیستی از چه قرار باید باشد و چگونه باید به عملی کردن آن اقدام نمود.

«همزیستی و بلو کهای مختلف»

اظهار عقیده می کنند که موضوع همزیستی و عملیات تعادل قوارا بدون چون

و چرا ایجاب میکند در آنجائی که (با موقعی که) تعادل قوا وجود ندارد همزیستی صورت پذیر نیست بهمین دلیل که فی‌المثل درحال حاضر وضع تعادل قوا بین شرق و غرب سبب شده که زندگانی مشترک در واقع يك نوع قرار داد متقابل بین دو دنیای مغرب و مشرق گردیده حالاً که موضوع تعادل اسلحه نیز در میان است اقدام منطقی آن خواهد بود که قرینه آنهم همزیستی مسلح بوده باشد یعنی حیات مشترک توده‌ها (بلوک) مستدل و منطقی خواهد گردید - این استدلال تا يك درجه مقرون بحقیقت می‌باشد چه هرگاه تعادل قوا ازین برود مطابق اصول منطقی یکطرف نیرومندتر و طرف دیگر ضعیف‌تر خواهد بود علاوه اگر طرفی که سلطه با او است خواسته باشد سیاست بسط و توسعه قوا را تبلیغ کند مسلماً نظر بوضع‌ای که برای او ایجاد شده دشمن وضعیت فعلی که برقرار است خواهد بود و حال آنکه طرف مخالف فقط باید از آن وضعیت دفاع نماید، مادام که اقویا ادعاهائی نسبت بضعفا دارند البته باشکال می‌توانند با یکدیگر زندگی کرده و عرض وجود نمایند ولی همین که قوا تعادل یافت و موقعی که شك جایگزین ایقان گردید و کاملاً مبرهن شد که هرگاه زدو خوردی درگیرد کسی فاتح و غالب نخواهد شد در آن صورت هر دو طرف بصورت ظاهر بیشتر حاضر بقبول وضعیت موجود و زندگانی مشترک خواهند بود.

این فرضیه که دربدو امر مبنی بر رئالیسم می‌باشد عملاً از آن دور بوده و این سؤال پیش می‌آید که هرگاه مجدداً تعادل قوا برهم خورد چه پیش خواهد آمد؟

هرگاه توفیق به برقراری تعادل قوا مشکل باشد ابقاء آن مشکل‌تر خواهد بود چه شاهین ترازیوی جهان نمی‌تواند مدت مدیدی در وسط بماند این موضوع هیچگاه کهنه نخواهد شد و همیشه تازگی دارد پس موقعی که تعادل برهم بخورد و نیرومندان و ضعیفاً بار دیگر درمیدان مبارزه باهم روبرو شوند چه خواهد شد از این نقطه نظر اگر تقارن زندگانی همزیستی از شرط اولیه خود محروم گردد آیا ممکن است دیگر بحیات خود ادامه دهد؟ آیا وضعیتی که درحال حاضر برقرار است میتواند در مقابل قوانین عدم تعادل مقاومت نماید؟ باین پرسش فقط يك جواب داده شده و آن اینکه تعادل بحال خود باقی خواهد ماند و مأخذ این اظهار آنست که بعبه هیدرژنی فقط در انحصار یکی از دو طرف متحارب نیست و تعداد بعبه‌های هیدرژنی که حالا و مالا یکی از طرفین داشته باشد چندان حائز اهمیت نیست. حتی با بعبه‌هایی که درحال حاضر طرفین در دست دارند فتح و پیروزی صورت پذیر نخواهد بود چون هر کس اقدام بچنگ می‌کند بمنظور استیلا و غلبه است.

بنابراین چنگ نخواهد شد تعادل کماکان برقرار و زندگانی توأم و مشترک ابقاء خواهد گردید. ممکن است ما تا يك درجه بصحت این جواب اعتماد کنیم چه تا اندازه‌ای مقرون بحقیقت است ولی هرگاه آنرا با نظریه‌ای که مبنای آن قرار گرفته مواجه کنیم بتضادی بر میخوریم که عدم وقوف بکیفیت آن

جایز نیست .

بی بردن بحقیقت تقارن وجود بلوکهایی که سراپا مسلح می باشند آن بلوکها و آن اسلحه را تقویت و تایید می کنند نه فقط مانع تولید بمب های هیدرژنی نخواهد بود بلکه سبب خواهد گردید که ادامه آن بیوسته سریع و سریع تر گردد در صورتی که طبق دلایل فوق مقادیر موجوده فعلی برای غامض نمودن وجود جامعه بشرکاملا مکفی است و تعداد بمب های هیدرژنی که هر یک از طرفین در اختیار دارد چندان حائز اهمیت نمی باشد بنابراین باید اقرار نمود که طرفین مخاصمه طبق قرائن و امارات هر دو دارای این اسلحه نابود کننده می باشند .

حال اگر تعادل قوای دو بلوک نتواند برهم بخورد و علت آنهم اطلاع طرفین از اسرار اتمی یکدیگر باشد هر گاه حداقل بمب های هیدرژنی برای تامین تعادل قوا کافی است پس چرمالاحظه میکنیم که تکمیل و ساخت بمب های اتمی جدید تجهیزات نوین شرط اساسی تقارن وجود تصور می شود آیا موضوع فقط یک دور و تسلسل غلط یا چیز دیگر - چنین بنظر میرسد که ما با موضوع وراثت جنک سرد مواجه هستیم دوره ای که در طی آن نیروی سبعیت قوی ترین عامل محسوب می گردد و اینکه در وضعیت دنیا های متضاد و متخاصم حالت رکود و وقفه بین المللی مشهود است ناشی از ترك سیاست بلوکها نبوده بلکه حکایت از بعضی گذشت ها و بکنوع روح تفاهم و آشتی متقابل در دو بلوک در مقابل یکدیگر می باشند متعاقب جنک سرد مذاکراتی راجع بزندگانی توأم و همزیستی بعمل آمد و بسیاری از مقامات بدون مطالعه چنین تصور کرده اند که می بایست موضوع - همزیستی دو بلوک در میان باشد چه این تقارن بهتر از جنک سرد بلوکها بوده و در صحت این فرضیه بهیچوجه اختلاف عقیده نیست ولی باید متوجه بود که این موضوع تازه اولین مرحله ایست و نمیتواند پایانی نظیر آغاز خود داشته باشد صورت فعلی یعنی صورت اساسی همزیستی ما را بفکر دو نفر مرد مسلح می اندازد که هر یک بنوبت خود بدین طریق اظهار عقیده می نمایند (هر گاه ما ضربتی وارد آوریم هر دو بهلاکت خواهیم رسید - ضربت اول را من وارد نخواهم ساخت) البته این صورت قطعی تر از جنک سرد است که با احتمال قوی تبدیل بجنک حقیقی و تمام انواع اقسام فلاکت های حاصله از آن می گردد ولی این حرف را نباید بمنزله حل مسئله تصور نمود زیرا خود بخود خطر ضدیت بلوکها قبول و ثابت میشود یعنی همان مغایرتی که در جمله پرمعنا (ما هر دو تلف خواهیم شد) وجود دارد .

همزیستی (حیات توأم) و بیطرفی

باید دانست که توسل به بیطرفی آیا ممکن است مسئله موضوعه را حل نماید یاخیر ؟ طرفداران آن باین سؤال جواب مثبت می دهند باستناد نظریه باستانی که (باید بزوکلم هر دو را رعایت نمود) عقیده ایشان اینست که در دنیائی که بیلوکها تقسیم شده واحدهای کشورهای بی طرف نه فقط می توانند عرض وجود کنند بلکه ممکن است دیگران را هم جلب نمایند -

پیشوایان و قاعده‌ین اصول بی‌طرفی کلاسیک زیر بار تعلیمات تاریخ نرفته و با حقایق عربان سیاست چندان تماس ندارند والا بیشتر این قضیه را مورد مطالعه قرار میدادند که کشورهای بیطرف نیز در هر مورد که سر راه مهاجمین واقع شده باشند قربانی می‌شوند فقط در اثر موقعیت جغرافیائی و خصوصیات دیگر که غالباً « مبنی بر قصد و نقشه دولت مهاجم بوده بعضی از کشورها در زمان گذشته توانسته‌اند در بعبوجه زد و خورد های جهانی بیطرفی خود را محفوظ بدارند تنها بیطرفی در هیچ مورد نتوانسته‌است دولتی را از جنگ وزد و خورد و مسائل جهانی برکنار نگاه دارد هر گاه این بی‌طرفی در مورد سویس تأثیر بخش بوده نسبت به بلژیک بکلی عدم قدرت آن بشود رسید در حال حاضر بی‌طرفی هیچ کس را نمیتواند نجات بدهد کمابینهکه ذرات رادواکتیف از ماهی گیران ژاپن هیچ‌وقت سؤال نکرد که عقاید و نظریات سیاسی آنها از چه قرار است ولی جنگ اتمی در فضای آسمان قاطبه کشورها غبار مرگ بار خود را خواهد پاشید گاهی بی‌زح گفته شده که فضای سیاره مانتنک گردیده در واقع همینطور هم هست چه برای اولین مرتبه در تاریخ نوع بشر خود را مواجه با این قضیه بفرنج دو پهلو می‌بینند که (باید بود یا نباید بود) در عصر جنگ اتم صلح قابل تفکیک و تجزیه نیست و موضوع گرفتن در آن چندان حائز اهمیت نمی‌باشد جنگ اتمی جنگ بر علیه تمام عالم است بنا بر این سیاست بیطرفی نمیتواند بر مبنای رعایت حال خود یا دیگران استوار باشد ورود بدون قید و شرط در کوشش وسیعی بمنظور حفظ صلح جهانی . دیگر یک نوع تکلیف ساده نسبت به جامعه بین‌المللی نبوده و مبدل به تلاش برای ابقاء وجود میشود و لاغیر ، بنا بر این در مقابل وضعیت کنونی جای تردید نیست که بی‌طرفی بصورت ساده و کلاسیک نمیتواند مأخذ و مبنای هر زیستی واقع گردد .

نیروی سوم

نیروی سوم کودک و زائیده بی‌طرفی میباشد در واقع موضوع تشکیل یک دسته (بلوک) از کشورهای بیطرف است که نه فقط باید وجود خود بلکه برنامه مشترک خویش را در حد فاضل و جهان مستقر سازد ، بطوری که تا یک دوچه از بیطرف بودن دست بشوید . تفاوت بین بیطرفی کلاسیک معروف و نیروی سوم همین است . نیروی سوم بیطرفی متوجه بمرکز خود را ترک گفته و از مداخله در مناسبات بین حریفان اصلی احتراز میجوید ناجائی بیطرف است که از کمک و معاضدت بیکطرف یا طرف دیگر امتناع کند ولی برای اینکه شخصاً نیروی تشکیل دهد و طبق مثل معروف بجای دو آواز سه صدا در کنسرت بین‌المللی ایجاد نماید شروع بفعالیت خواهد نمود یکمده از اشخاص خیرخواه نیروی سوم را یگانه علاج مؤثر منظور میدانند طرز استدلال این اشخاص از اینقرار است که سیاست بلوکها و اجتماع مردم بدور دو قطب مخالف بشکل مبداء خطر برای حدود جنگ خواهد شد هر گاه پای دو اردو در میان باشد البته ایندو دسته بمنظور جنگ تشکیل می‌شود چه هر گاه موضوع صلح بود یک بلوک کفایت می‌کرد و آن دسته منحصر ا مخصوص صلح و صفا

بود وجود بلوکهای مختلف قطعا باید بمفهوم واقعی خود تفهیر شود ، این بلوکها در نتیجه تسلط پروپاگاندا سیاسی و اقتصادی و نظامی دو مرکز بوجود می آید ، تعادل قوا یعنی صلح وعدم تعادل یعنی جنگ ، چون در وضعیت فعلی نمیتوان نیروهای گریز از مرکز را که باعث تفکیک و تقسیم یک جهان بدو جهان شده است از بین برد بنا بر این وظیفه اصلی و اساسی همه اینست که تعادل کنونی را محفوظ نگاهداشته و بوسیله نیروی سوم از بروز جنگ جلوگیری نمود و در این صورت آن نقش میانجی و داورا ایفا خواهد نمود بدین طریق نیروی سوم یعنی آینده است از کشورها که موفق شده اند خود را از دائره یکطرف باطرف دیگر دور نگاه دارند با ایستای باتمام قوای سیاسی و معنوی خود در متمایل شدن شاهین تر از وی جهانی بیکطرف یا بطرف دیگر ممانعت بعمل آورند و بصورت نیروئی درآید که بانگای وجود و حیثیت خود ثبات و دوام قوا را تضمین نماید . تعادل مبنی بر اساس نیروی سوم (نه بمب اتمی) بایستی طبق نظریه مدافعین این اصول پایه محکم و مبنای استواری برای همزیستی مستقر سازند . مفهوم حقیقی نیروی سوم بطور خلاصه ایجاد وسیله منحصر بفردی است که میتوان بکمک آن از یک جنگ جدید جلوگیری نمود در نظر اول فرضیه نیروی سوم شامل عوامل و اصولی است که قابل قبول میباشد از قبیل تعادل بر مبنای بیطرفی کشورهای مستقل سیاست تصفییه اختلافات بین بلوکها - میانجیگری و وساطت نامیزانی سر مشق سیاسی و اخلاقی در روحیه هر دو بلوک و غیره - این فکر بخودی خود ممکن است خوب باشد ولی وقتی که نتوان صورت تحقق بآن داد البته مورد قبول واقع نخواهد شد و بالنتیجه نمیتواند مسئله موضوعه را حل کند و پایان برساند با وضعیت بین المللی که فعلا مشهود است شانس موفقیت نیروی سوم ناچیز خواهد بود و منطقا نمیایست آینده و دور ماهای همزیستی را با فرضیه که عاری از از جنبه تحقق و صورت خارجی است مرتبط ساخت ضمنا ممکن است عناصر و افرادی هم که آنرا تشکیل میدهند مورد توبیخ و ملامت واقع گردند نیروی سوم نیز تقسیم جهان را بدو بلوک ضد و نقیض قبول دارد انکار تقسیم جهان در حال حاضر قابل بحث و مشاجره نیست ولی نباید بدین علت که فعلا یک چنین تقسیم و انفکاک وجود دارد بقبول آن تن در داد و تسلیم محض شد .

نتیجه راه حل

صفت فعال که بلفظ همزیستی الحاق شده بهتر از هر چیز مفهوم و معنای واقعی همزیستی را میرساند و میفهماند که آن تنها وسیله و یکانه چاره حل مهمترین مسائل عصر ما میباشد همزیستی فعال و عملی نه فقط عبارت از نظریه و فکری است که میبایست قبول نمود بلکه در عین حال هدفی است که برای نیل بآن باید کوشید و جهد نمود مبنای اصلی همزیستی عملی همین نیای فعلی است که ملاحظه می شود همزیستی طالب ترین آن نبوده و نیخواهد بصورت ذیر مطلوب دیگری هم آنرا جلوه دهد بلکه طالب تغییر و تبدیل آن میباشد - بلوکها موجود هستند و منشاء اختلافات دائمی و مشاجرات تازه و تازه تری واقع می شود هر گاه خواسته باشند این کشمکش را (که با محیط سرشار از الکتريسته تعادل مسلح فوق العاده خطرناك شده است)

خاتمه دهند باید اول خود آن بلوک ها را از بین برد و عملشان را تصفیه نمود برای چنین اقدام مهمی هم وقت زیاد و هم کوشش فراوان لازمست زیرا ماشین ما بر روی زمین صاف و همواری مانند میدان طیاره در حرکت نیست بلکه در خط سیر آن موانع و عوائقی وجود دارد که باید برطرف شود - سیاست چنگ سرد آناری از خود بر روی نقشه سیاسی جهان باقی گذاشته ولی در عین حال قوه دراکه و وجدان مردم را نیز تحت تأثیر قرارداده ، مسابقه تسلیحاتی اگر اسلحه خانه های جهان را مثلثی ساخته از طرف دیگر تبلیغات نیز کار خود را کرده است پرازشک و بی اعتمادی ساخته برای باز نمودن جاده در برابر اطمینان. متقابل ، و افتتاح افقهای وسیعتری در مقابل همکاری و تشریک مساعی باید مقدمتا عمل میراث سنگین سابق را تصفیه نمود .

شرایط نظری هم زیستی عملی فعلا موجود است و برای برقراری صلح جهان دو تدبیر اتخاذ گردیده است یکی آنکه کانون های چنگ که ممکن بود در هر نقطه ناآرامی زد و خورد را شعله و رسازد از بین برده شده دیگر آنکه از شدت نبردهای تن بستن سیاسی که لاینقطع بتشنج بین المللی میافزود بمنتهای درجه کاسته شده است تماسها و ملاقات های بین نمایندگان دول معظم رو باز دیاد است و این پیش آمد جدید سیاسی محیط مساعدی برای استقرار تدریجی مناسبات بهتر و شایسته تری بین کشورهایی که دارای اصول و سیستم های اجتماعی متفاوت میباشد فراهم نمود ، البته مفهوم این مناسبات فقط صلح و زیست نبوده بلکه هم زیستی عملی است که قادر بختی نمودن مقایرتهای و اختلافات موجود میباشد که حالیه جهان را بتشنج دچار نمود و ببلوکها تقسیم کرد - حداقل شرایطی که برای استحکام - مبانی این عمل لازم و ضروریست و ستوالاتی که طرح میشود از اینقرار است :

قوایم که قادر باشد هم زیستی عملی و فعال را بوجود آورد کدام است و عوامل بین المللی که بتواند بطرز تأثیر بخشی مسائل مطلوب در دستور روزانه راجل کند از چه قرار است - در مقابل این ستوالات جواب های ما روشن و صریح است .

۱ - نظر باینکه یگانه چاره جلوگیری از چنگ اتمی و انهدام متقابل طرفین مبارزه همانا هم زیستی فعال می باشد لذا این اصل بایستی مأخذ برنامه و عمل مشترک قاطبه نیروهای صلح خواه جهان قرار گیرد در این مورد موضوع برنامه سیاسی به رنگهای مختلف نیست و نمیخواهیم بفلان هدف مقصود نظری ناآمل شویم بلکه هدف اساسی و اصلی ما حفظ و بقاء جامعه بشر و استقرار مناسباتی است که بتواند بر مبنای روح تامل و بردباری ایجاد همکاری و اشتراک مساعی کامل بین ملل مختلف بنماید بدون آنکه سیستم های زندگی اجتماعی و افکار سیاسی و ایده تولوژی آنها را مورد توجه قرار بدهیم ،

منظور از تأسیس سازمان ملل که در بعبوجه چنگ بمرسه وجود گذاشت نبود (همان جنگی که ثابت کرد که ایده آل های عالیه آزادی و دمکراسی ممکن است از کودال پهنآوری که کشورهای صاحب رژیم های اجتماعی متفاوت را از یکدیگر جدا ساخته عبور کنند و تمام آنها را بشکل جبهه مشترک در مقابل مهاجم صف آرائی و

کردآوری نماید) که نقش کرسی تبلیغات میدانی را ایفا نماید که در آنجا مبارزان سیاسی و نمایندگان دول بزرگ عالم بچنگ تن بتن مشغول شوند با آگاهی برای پیشرفت مقاصد فلان بلوک بوده باشد سازمان ملل بایستی يك عامل موثرتر کوشش و جهاد در راه تامین صلح و همکاری بین المللی باشد با وجود منتهای اهمیتی که در آن روزها از بود مع الوصف در دوره چنگ سرد سازمان ملل به نقش اولیه خود عودت نمود — امروز ممکن است از هر جهت و وظیفه ای را که بایستی برعهده گیرد تقبل نماید یعنی مؤسسه صلح و همکاری شود همین سازمان ملل که مرکز جهاد برای تحقق ایده آل‌های مذکور در منشور بود بایستی موثرترین آلت همزیستی صلح طلبان واقع شود. در جهانی که تکنیک موفق بربوط ساختن دور افتاده ترین نواحی سیاره ها گردیده و با فکر متهورانه علما فواصل را از بین برداشته است دردنیائی که ترن های سریع و هواپیما و راديو و تلویزیون و سینما و جرابید سبب شد با وجود بسافت هیچ کشوری نشناخته و مجهول نماند و بین ملل و اقوام عالم وسائل ارتباط به اقسام مختلف ایجاد شده . در يك چنین عالمی سیاست بلوکها در جهت كاملاً مخالف و متضاد قدم برمیداشته تخم نفاق و بی اعتمادی افشانده و ذور کوفتی را ترویج مینمود و رشته های ارتباط را می کسیند و سدهائی بر پا می نموده است هر گاه عقل و اشتیاقی که بشر را بطرف ترقی سوق میدهد بپروز شوند و هر گاه انرژی اتم برای انسان عصر حاضر همان کیفیت را که آتش در غارهای تاریک ماقبل تاریخ در برداشت حاصل نماید در آن صورت جامعه بشری برای همیشه از سختی ها و بدبختی های چنگ خلاص شده و می تواند عصر خود را بانجام و وظائف عالیہ تکمیلات علمی و انسان نوازی در عالم هم-زبستی که عامل خلاق بتمام معناست مصروف دارد .

(!!)

..... واقعا هنرمندی نیست که در آن حال زندگانی را نیز قربان کند نه بهیچوجه در مقابل این بزرگ منشی دیگری را فرض کنید بسیار سخت تر شدید تر ولی آرام بی صدا بدون درخشش و بدون تظاهر، که بسیار قربانی میدهد ولی برای صاحبش حتی يك قطره يك ذره شهرت نیز بیار نماید آورد. در آن صورتی دقت کنید که : شماردی يك و بی آرایش باشید و در مقابل دروغها و نیرنگهای دیگران دائماً بچنگید، ولی در نظر همه کس، زشتخوی بد طینت معرفی شوید، و حال آن که پاک، امن ترین و محترمترین مردم عالم هستید . یکبار تجربه کنید که در چنین موقعیتی و بادر نظر داشتن و تحت تأثیر بودن حالاتی آیا باز میتوانید بزرگ منشی و بی اعتنائی نشان دهید؟ نه ببینید قطعاً موفق نخواهید شد و من در تمام مدت زندگی خود بار سنگین این کارا بدوش کشیدم و تحمل کردم

« از نازنین داستایوسکی

سرنوشت ازلی وابدی ک: نور داستایوسکی است که از این میوه ها، از این بزرگ منش ها فراوان بار آورد!

سرنوشت شوم مکتب های کهنه و نو سرزمین داستایوسکی است که نهال این میوه را در تمام جهان منتشر سازد؟

واقع بینی تاریخی

شبهه ای درباره جهان بینی اجتماعی - فلسفی حزب سوسیالیست
دانشاکسوتیون

ارزش مقاله اجتماعی - فلسفی آقای خالاتیان تنها مربوط به شناساندن یکی از احزاب منسوب به اقلیت ارامنه ایران نیست که آنهم فی حد ذاته قابل مطالعه است، بلکه این مقاله دارای ارزش کلی تر میباشد مخصوصاً مسئله ملیت و رابطه آن با سوسیالیسم و سایر مسائل که در ضمن مقاله طرح شده قابل دقت و مطالعه وسیع و عمیق است. مابدون اینکه در مسائل مطروحه نظر نهائی بدهیم در شماره های آینده سعی خواهیم کرد نظریات مختلف صاحب نظران را منعکس سازیم مخصوصاً در طی سالهای پس از جنگ اول جهانی و امروز مسئله ملیت بیشتر مورد توجه است و حوادث تاریخی از نوع بوجود آمدن دولت اسرائیل الزام میکند که سوسیالیست های جهان تجدید نظری در فرضیه خود مربوط به ملیت بعمل آرند. تمام حوادث تاریخی این قرن نشان میدهد که مارکسیسم و سوسیالیسم توجه لازم و کافی به مسئله ملیت نداشته اند و این مسئله باید مورد دقت و تجزیه و تحلیل و توجه بیشتری قرار گیرد.

مقدمه: واقع بینی تاریخی (پسیکوفیزیسم) (۱) سوسیالیسم و مسئله ملی - جنگ طبقاتی - تکامل یا ترقی تاریخی - شرایط ترقی - هدف ترقی یا ایده آل ما - ایده مترقی - ارزش ایده آل اجتماعی - سوسیالیسم و مذهب اصالت وجود - نیروهای عینی و ذهنی - مکانسیم و نظریه هدف غائی (ته لولوژی) - نقش شخصیت و توده در تاریخ - ذكاء انقلابی - مذهب ذهنیون - جامعه شناسی ذهنی - نتیجه



بعد از شش قرن اسارت در نیمه های قرن ۱۹ و در تقییم نهضت های ملی و استقلال طلب ملل مظلوم اروپا - از وارث نالایق روم (ایتالیا) گرفته تا ملل قهرمان بالکان - ملت زجر کشیده ارمنی نیز بگذشته مرگبار خود وداع گفته دارای ناچیز خود را با اسلحه عوض کرده و پرچم نهضت ملی ارمنی ضرورت جبری پایه های توده ای را استوار کرد و حزب سوسیالیست دانشاکسوتیون با ظهور خود آن ضرورت جبری را بجا آورد و با ۲۸ سال مبارزه قهرمانانه و بی گیر آخر الامر استقلال ملت ارمنی

را عملاً بوجود آورد و دنیارا به شناسائی عملی آن وارد داشت.

اما در این ۲۸ سال مبارزه، هم در محیط بین‌المللی و هم در محیط ملت ارمنی محاط در آن و بالنتیجه در داخل حزب داشناکسوتیون تحولاتی بوقوع پیوست که از کلیه جهات و نقطه نظرها حائز اهمیت زیاد بود مثلاً از حزبی که در صفحات اول و قسمت‌ها کثیر مرامنامه سوسیالیستی و مارکسیستی خود آزادی توده‌های زحمتکش ارمنی و ملل دیگر را سرلوحه مبارزات خود قرار داده بود و برای او... «سوسیالیسم کلیه انسانهای زجر دیده را در زیر پرچم خود گرد می‌آورد تا با استثمار و استعمار بین‌المللی مبارزه نماید...» در سال ۱۹۱۷ و در حین انقلاب‌های دوگانه روسیه و علی‌الخصوص انقلاب دوم (اکتبر) در برابر یک مسئله بزرگ و آزمایش تاریخی قرار گرفته بود که عمل درست و منطقی آن بستگی تام با هستی ملتی و موجودیت یک حزب داشت. رهبران انقلاب اکتبر، بتمام ملل و از جمله به ملت ارمنی نوید میدادند که: با صرف نظر کردن از منافع ملی و بی‌بوستن به نهضت کارگری بین‌المللی شروع شده (یعنی تعقیب مبارزه طبقاتی در عوض مبارزات ملی و میهنی) بعد از فتح غنائی انقلاب جهانی منقطعاً و طبقاً خواسته‌های ملی و میهنی آنان نیز بر آورده خواهد شد. مرامنامه حزب داشناکسوتیون نیز بنوبه خود - با الهام از روح سوسیالیستی و بخصوص مارکسیستی خود - ایشان را تأیید و انتخاب آنرا طالب بود.

ولیکن واقعیت‌آلنی و انکار ناپذیر زندگانی اجتماعی و تاریخی دنیا و ملت ارمنی، مصراً طالب تعقیب مبارزات ملی و میهنی بود با صرف نظر کردن موقعت‌پیکار طبقاتی - یعنی راهی که اصولاً در نقطه مقابل طریق اول قرار داشت ... و بدین طریق میبایست یکی از این دوره را انتخاب نمود.

جهان‌بینی‌های موجود و علی‌الخصوص ماتریالیسم تاریخی، مخالف با انتخاب راه دوم بودند ولی حزب داشناکسوتیون با قاطعیتی بی‌نظیر راه دوم را انتخاب نمود و پیروز شد. و او در سال ۱۹۱۷ قبل از حصول نتیجه هنوز معلوم نبود که راه دوم بکجا خواهد انجامید؛ و علاوه لازم بود طریقه عملی انتخاب شده را با تئوریهای توجیه و تفسیر نمود. لذا جستجویی دامنه‌دار در عالم تئوریا و جهان‌بینی‌ها آغاز گشت. یکی از تئوری‌دانان حزب داشناکسوتیون بنام «برواند فرانکیان» کتابی با اسم «مطالعاتی در باره جامعه شناسی» برشته تحریر در آورد (سال ۱۹۱۷) که در آن اصول واقع‌بینی تاریخی بعنوان جهان‌بینی اجتماعی - فلسفی حزب داشناکسوتیون معرفی شده و سعی شده است تا واقعیات عینی موجود را با آن جهان‌بینی توجیه و تفسیر نمود.

و حالا میپردازیم به ترسیم کلی سیمای آن جهان‌بینی. و اما نظر ما در اینجا معرفی جهان‌بینی کامل و رسمی حزب داشناکسوتیون نیست و نمیتواند هم باشد. زیرا بدون آشنائی باناریخ و ایدئولوژی و خلاصه شرایط و محیطی که در آن حزب سوسیالیست داشناکسوتیون بدینا آمده زیسته و کار کرده است، ذکر مطالبی از یک جهان‌بینی بخصوص که در این مورد فقط دارای ارزش پیشنهادی یک فرد حزبی است (مانند گفتار

بیموردی است و اگر مادرتوان مقاله نوشتیم، شمه ای در باره جهان بینی اجتماعی؛ فلسفی حزب آن برای این بود که این پیشنهاد از طرف عده ای از حزبیون، باپاره ای از جهاتش مورد قبول واقع شده وحتی درمرامنامه حزب نیز بطور بسیار مختصر منعکس گشته است - واما بحث درباره تاریخ و ایده و لوژی و فعالیت های حزب سوسیالیست داشناکوتیون بعلت دارا بودن وسعتی بسیار بزرگ وازلحاظ زمانی و مکانی، در اینجا برای ما مقدور نیست. زیرا شرح آن ملازمه باطول کلام دارد. به تصدیق غیرمستقیم دائرة المعارف بزرگ شوروی از لحاظ زمانی ۲۵ سال تمام تاریخ ملت ارمنی مترادف باتاریخ خود حزب داشناکوتیون بوده وازلحاظ مکانی: غیر از ارمنستان باحوادث تاریخی ترکیه، کردستان ایران ممالک بالکان وکشورهای قفقاز وغیره رابطه دارد.

بنابراین در اینجا منظور ما فقط ارائه قیافه حق بیجان مکتبی است که حالا هم باظاهر فریبنده خود، دارای طرفدارانی میباشد. بخصوص که مسئله های طرح شده در آن زمان هنوز هم بانگاه استفهام آمیز در برابر بشر امروز قرار دارند و متفکرین معاصر در جستجوی پیشنهاد طریقه ها و تئوریهای هستند حالا هم بشا به زمانهای گذشته عوامل ذهنی و جهان بینی های وابسته به ذهنیون (سوپرکتیویسم) مقام و احترام خود را حفظ نموده اند.

واقع بینی (رئالیسم) تاریخی (پسیکوفیزیسیم)

اصول مهمه واقع بینی تاریخی - تولید کالائی و نظریه چرنو - مجموعه عوامل (فاکتورها) - لیدنر (۱) و پسیکوفیزیسیم - عناصر تاریخی - شخصیت و محیط اجتماعی بمنزله علت العلل پدیده ها - ماخ و آوناریوس و واقع بینی تاریخی - روح ماده - جوهر واحد - وحدت و توازی (روح - ماده) روابط تابعی (۲) (روح - ماده) - روابط تابعی از نظریات و هندسه استعمال اصول توابع در جامعه شناسی و فلسفه تاریخ :

«... واقع بینی تاریخی پیشروهای سریعی میکند و بالعکس جهان بینی های دیگر - ایده آلیسم و ماتریالیسم تاریخی - بطور محسوس عقب رانده میشوند و سپس درباره اصول مهمه واقع بینی تاریخی میگوید: منبع واقع بینی تاریخی عبارت از حرکت کلی (جریان تکاملی) (۳) تاریخی میباشد واقع بینی تاریخی در باره عناصر متشکله جریان کلی تاریخی بانظر یک جانبه نینگرد تا اینکه یکی از آنها در آنها عامل مؤثر پیشروی تکامل تاریخی بشمارد. چیزیکه خاصیت صرف دیگر جهان بینی هاست - عوامل متعدد اجتماعی و تاریخی مانند: ایده و اقتصاد، وضع جغرافیائی و فکر توده و شخصیت، خواستهای فردی و عمومی، اخلاقیات و هنر، دین و فلسفه، نژاد و وضع اقلیمی وغیره دارای اثرات متقابل ابدی میباشد... این عناصر همیشه توأمأ بروز کرده و توأمأ نیز بر مسیر تاریخ اثر میکنند و آنرا به پیش

۱- Lidner ۲- Fonetional ۳- Process

«میراننده این عناصر معمولاً طوری بهم مخلوط شده و ترکیب یافته‌اند که تجزیه و تمیین نقش یکایک آنان غیرممکن است. مثلاً تولید کالائی را در نظر بگیریم + «چرنو (۱) در کتاب فلسفه و طرحهای علوم اجتماعی خود درباره تولید کالائی «بمنزله موضوع اقتصاد چنین مینویسد: سروکار ما بایک جوهر اقتصادی متبلور و خالص نیست که توی آن هیچگونه مخلوطی از عناصر حقوقی و روانشناسی نباشد» تولید کالائی مفهوم وجود مالکیت بورژوائی و تشکیلات حقوقی وابسته با آنرا «میرساند - یعنی، اربیت، دوستد و غیره. تولید کالائی در حدود تصمیمات حقوقی انجام میگردد و در غیر اینصورت مجال است غیر از این تولید کالائی مفهوم یک سلسله نودهای اجتماعی و روانشناسی را نیز میرساند و قوانین حقوقی و نمودهای اجتماعی و روانی مذکوره بمنزله نتایج تولید کالائی محسوب نمیشوند. بلکه یک کل «تجزیه ناپذیر با آن تشکیل میدهند. آنها متقابلاً مربوط بهم بوده و در مجموع خود «قابل فهم میباشند. بدین طریق نه تولید کالائی دارای وجود مستقل و خود بخودی «میباشد» بخودی خود برای خود» نه مالکیت خصوصی با متعلقات معمولی خودونه «شخصیت خورده بورژوائی، بلکه یک وضع اجتماعی موجود است که در آن بطور «تجزیه ناپذیر، هم اولی، هم دومی و هم سومی باهم ترکیب یافته‌اند ... از کتاب «مطالعات جامعه شناسی تألیف فرانکیان صفحه ۹۵ - ۹۴

برای واقع بینی تاریخی، نمودهای اقتصاد، ایده و غیره نمیتوانند جداگانه وجود داشته باشند، بلکه آنها در داخل (جریانهای تکاملی) اجتماعی و سیاسی باهم ترکیب یافته‌اند بنا بر این بقول واقع بینها، منابع تحولات تاریخی رانه اینکه باید در یکی از این دو عامل جستجو کرده بلکه باید در اثرات متقابل آنها یافت.

لیدنز مورخ و فیلسوف تاریخ نیز اصول و عقاید واقع بینی تاریخی را پذیرفته و آنرا موسوم به پسیکوفیزیسسم تاریخی نموده است. بنا بگفته فرانکیان: زمیل فیلسوف و جامعه شناس نامی و یکعده از فلاسفه مادی هم عقاید واقع بینی تاریخی گرویده‌اند. باز بقول فرانکیان: یکی از مؤسین سه گانه بزرگ حزب سوسیالیست دانشا کسوتیون: کریستا پور میکائیلیان درباره ای از تألیفات خود مانند: «منطق عوام» و «بلای تاریخی» و «روابط آرامنه و کرد» و غیره مسائلی را طرح نموده و بجوابگویی آنها پرداخته که بتبعیت از اصول و قوانین واقعی بینی تاریخی میبوده است.

مطابق نظریه بیروان مکتب واقع بینی در پیشرفت تاریخی، عوامل یا صحیح تر: عناصر متعددی مشارکت دارند و آنها را بنا بابهت مخصوص خود میتوان بدو دسته بزرگ تقسیم نمود. اقتصادی و ایدئولوژیک. عناصر مشكله اقتصادی عبارتند از: شرایط طبیعی، شکل و خاصیت زمین، آب و هوا، اقتصادیات - وضع جغرافیائی و غیره. و عناصر مشكله ایدئولوژیک عبارتند از اشکال شعور یعنی: ایده، اخلاقیات، علم، فلسفه، حقوق، هنرها، روانشناسی، دین، تشکیلات سیاسی و غیره. پس بدین طریق شخصیت و محیط علت العلل کلیه نمودها میشود. اینها

بطورابند دارای روابط و اثرات متقابل هم بوده و یکی بدون دیگری بی معنی و غیر واقعی است. روابط آنها درست شبیه بروابط موجود فیما بین وجود عینی و وجود ذهنی میباشد. شخصیت قسمت ذهنی (سوبژکتیو) اجتماع و تاریخ و محیط را قسمت عینی (ابژکتیو) اجتماع و تاریخ را تشکیل میدهند ولی اینها بقول فرانکیان نموده‌ای مجزا از همدیگر نیستند بلکه یک کل تجزیه ناپذیری هستند که باید آنها را در یک اصطلاح یعنی: بسیکوفیزیم جای داده و در این باره ماخ و آوناریوس دارای نظریه مخصوصی هستند. آنها میگویند در نهاد انسان روح و ماده بطور تجزیه ناپذیریکی شده اند. آنها نه روح را بنهائی می‌شناسند و نه ماده را بلکه شق سوم یعنی (روح - ماده) را. آنان کلمه اتحاد را درباره ترکیب روح و ماده غلط می‌شمارند و ادعا دارند که جهان بینی آنان وحدانی است. درحالیکه استعمال کلمه اتحاد ثنویت (دوآلیسم) را می‌رساند. بنظر آنها روح و ماده از ازل یکی بوده اند و تجزیه آنان فقط (in abstracto) در دنیای انتزاع میسر است. خلاصه آنها با همین نظر هم بتاریخ اجتماعات مینگرد. برای آنها همانطور که روح و ماده در نهاد انسان بطور تجزیه ناپذیر ترکیب یافته اند در اجتماع و تاریخ نیز عناصر اقتصادی و ایدئولوژیک در جریان تکامل تاریخی مرکب شده اند. پس بدین طریق روح - ماده، جوهر واحد بوده و اجتماع و تاریخ بشری بر اثر فعالیت متوازی اقتصادی - ایدئولوژیک (به پیش میروند اکنون باید دید روابط این عناصر از چه قرار است؟

واقع بینان روابط جبری علی (Deterministic) را قابل قبول نمیدانند زیرا بنظر آنان علت یکی از عناصر دوگانه را علت و دیگری را معلول می‌شمارد. درحالیکه آنها معتقد بتساوی اثرات آن عناصر هستند و نه بترجیح یکی برد دیگری. پس بنظر آنان روابط روح و ماده عملی نبوده و بلکه تابعی هستند. یعنی در هر جریان تکاملی اجتماع و تاریخی هر قدر که عناصر متشکله اقتصادی اثر میکنند همانقدر نیز عناصر متشکله ایدئولوژیک تأثیر کرده و چرخ اجتماع و تاریخ را به پیش می‌رانند. در ریاضیات و هندسه رابطه تابعی اینطور تعریف شده است:

وقتی شعاع دایره ای - A - تغییر میکند (خواه بزرگ شود و خواه کوچک) محیط آن دایره نیز - B - بهمان اندازه و در همان جهت و همان وقت تغییر میکند و بالعکس وقتی اندازه دایره - B - تغییر میکند شعاع آن - A - نیز تغییر خواهد کرد. بدین طریق: تغییر - A - تابعی از تغییر B است و بالعکس تغییر B تابع متغیر است.

همانطوریکه در بالا اشعار شد این اصول و روابط از طرف ماخ و آوناریوس در فرضیه جامعه شناسی و فلسفه تاریخ استعمال شده است و بطور بسیار ساده عبارت از اینست که ظهور یک نمود در اجتماع تاریخ، بطور نصف معلول تأثیر عوامل دوگانه اقتصادی ایدئولوژیک است. البته مسائل و نمود های اجتماعی و تاریخی سادگی قضایای ریاضی و هندسی را ندارند، لذا فهم و تجسم نوده های اجتماعی و تاریخی از طریق اصول و روابط تابعی بقول فرانکیان مشکلتر است ...

سوسیالیسم و مسئله ملی

تعریف عقاید - سوسیال دموکراسی و مسئله ملی - ملیت چیست - ملیت بمنزله شکل استثنائی تمدن معنوی - انترناسیونالیسم (۱) و کسموپولیتیسیم (۲) - انهدام ملیتها سوسیالیسم چیست و چه میخواهد - سوسیالیسم و ملیت مکمل یکدیگرند - احزاب سوسیالیستی و مسئله ملی - فدرالیسم (۳) و حل مسئله ملی ز نقطه نظر جهان بینی اجتماعی فلسفی و ایدئولوژی حزب داشناکسوتیون .

« عقاید زیادی در محیط ما تحریف شده اند . عقایدی که در وضع و حالت اصلی خود هیچگونه مغایرتی باهم ندارند بعد از تعریف در نقطه مقابل هم قرار میگیرند . مدتی درازلازمست تا اینکه آن عقاید باظاهر و محتوی اصلی خود نمایان گردند ... عقاید و مفاهیم سوسیالیسم و ملیت نیز دچار همین « سرنوشت شده اند . حالا (۱۹۱۷) عقاید سوسیالیسم و ملیت در مقابل هم قرار گرفته اند و متاسفانه چندین نسل با این عقاید منحرف تربیت شده اند و در انجام این عمل سوسیال دموکراسی و مخصوصاً حزب سوسیال دموکرات روس نقش بزرگی را بازی کرده اند... (از همان کتاب صفحه ۴۰) آیا درست است که عقاید سوسیالیسم و ملیت باهم مغایرت دارند؟ و احزاب سوسیالیستی با مسئله ملی سروکاری ندارند و نباید داشته باشند . برای جوابگویی، فرانکیان اول میپردازد به تحلیل مختصر ملیت . او مینویسد :

« از همه جلوتر اینکه موجودیت ملت ها شك بردار نیست . ملت در تاریخ تکامل قبایل و نژادها عبارت از يك شکل اجتماعی است که همیشگی میباشد . تا حالا بوده و بطور ابدی وجود خواهد داشت و راحتی تمام بشریت فقط در حدود و شکل « ملت تکامل پیدا میکند . در محیط ملی است که کلیه مردم، طبقات و افراد زندگی « نموده بزرگ میشوند و روح ابداعی خود و ملت را بروز میدهند و غیره ... این « است گفته واقعیات و تاریخ اجتماعات . بطوریکه هر (کولتور) تمدن معنوی « جبراً ملی است جور دیگر هم نمیتواند باشد . زیرا اساس هر تمدن عبارت از « خصوصیات ملی، روح ملی، محیط ملی و غیره است .

فرانکیان مینویسد، بعضی ها خود را کسموپولیت معرفی میکنند و فکر میکنند که از خصائص ملی هیچ چیز ندارند ولی به نظر ما این موضوع خیال محض است کسمو - پولیتیسیم يك مسئله و موضوع محال و غیر ممکن است . بدون شك هر فرد و اجتماعی ، خواه بورژوا، خواه پرولتر، رنجبر یا مالک، عالم یا نادان، همه در تحلیل آخروابسته به

Internationalism (۱) Cosmopolitanism (۲) Federalism (۳)

کسموپولیتیسیم آثامی که جهان را وطن خود میدانند کسموپولیت غیر از انتر - ناسیونالیست است زیرا این یکی به ملیت ارزش فراوان قائل است .

یک ملت میباشند. این افراد چه عقایدی داشته باشند و چه راه و جهتی را به پیمایند همیشه وضع ملی آنان با برجاست اغلب کسمو پرتیسیم را با انترناسیونالیسم اشتباه میکنند، فرانکیان اظهار میدارد که «ایده آل ما انترناسیونالیسم در عین ملت خواهی است و هرگز کسمو پرتیسیم هدفمان نیست...» درباره انهدام ملیت ها و پیدایش بشریت یکنواخت فرانکیان میگوید «خوشبختانه تاریخ خودش بر علیه آن فتوی میدهد» او جنگ جهانی ۱۹۱۷ را مثال میزند و نتیجه میگیرد که نه فقط ملل نشانه ازین رفتن را بروز نمیدهند، بلکه هر روز کاملتر و حتی ملل تازه ای هم بر عده آنان «اضافه میشود و سپس درباره سوسیالیسم مینویسد: سوسیالیسم را با وجود ملیت ها «مخالف قلمداد نمودن اشتباه بزرگی است. سوسیالیسم مفهوم یک هدف عالی و «مترقی را میرساند که بشریت را بسوی آزادی و تساوی اقتصادی، حقوقی، سیاسی، «اخلاقی ملل آزاد و مستقل و در نتیجه توده ها و افراد آزاد و مساوی هدایت «مینماید... از طرف دیگر طوریکه اشاره شد فقط در حدود ملیت ها محیط ملی «و شکل ملی زندگی گانی کرده فکر میکنند. ابداع مینمایند و تلاش میکنند. و نتیجه «منطقی این استدلالات آنست که هدف سوسیالیسم: ایجاد ملل آزاد و مستقل و خود «مختار است در خانواده بزرگ، یعنی انترناسیونالیسم. سوسیالیسم نه فقط تایل به «از بین بردن ملل را ندارد بلکه منظور آن، ایجاد نمایندگی ملل آزاد و مستقل و خودمختار بجای دول فعلی است» صفحه ۴۵ و ۴۶

«برای هر فرد سوسیالیست مسئله ملی دارای ارزش و اهمیت بسیار میباشد فقط «سوسیال ... دموکراسی دارای رنامه ملی نیست علت آنهم جهان بینی سوسیال «فلسفی مارکسیستی اوست. ولی امروزه اونیز مسئله ملی را اجباراً مورد «توجه قرار داده و وارد مرامنامه خود کرده است»

«احزاب سوسیالیستی اول باید سعی کنند تا عدم تساوی ملل و حکومت دول «قوی برضعیف را از بین ببرند. مسلم است جایی که دول قوی برضعیف حکومت «میکند، مبارزه طبقاتی پرولتاریا به مراتب دشوارتر میگردد... از همجو شرایطی، «پرولتاریا و بورژوازی با اینکه دارای خصوصیت بزرگ میباشند. باهم متحد شده و «بخاطر دفاع از حقوق و منافع ملی خود بر علیه بورژوازی و حتی پرولتاریای «دولت حاکم قیام میکنند... جنگ امروز (۱۹۱۷) از این نقطه نظر شایان اهمیت «بسیار میباشد... شرط اصلی پیروزی سوسیالیسم عبارت از اتحاد و یگانگی «دموکراسی انقلابی یعنی توده های زحمتکش کلیه ملل دنیا است. بی آن نمیتوان «به پیروزی نهایی رسید. و برای همین منظور حل منصفانه مسئله ملی ضروری «است. حتی کائوتسکی شوربین مشهور مارکسیسم نیز میگوید. برای پیشرفت «و تکامل طبیعی و عادی کارگر استقلال ملی و میهنی با اندازه حقوق انتخاب کردن، «آزادبهای قلم و عقاید و کلام و غیره لازم و ضروری است...»

درباره اینکه کدام شکل حکومت، آزادی، استقلال، خود مختاری تام و تساوی ملل را تأمین و تضمین مینمایند فرانکیان شکل فدراتیو را پیشنهاد میکند و مینویسد: «احزاب سوسیالیستی راههای مختلفی را عرضه میدارند. ولی حزب داشندا «کسوتیون و یکمده از احزاب سوسیالیستی دیگر شکل فدراتیو را میپذیرند و تبلیغ

«مینمایند . علی‌الخصوص برای ممالکی همچو روسیه که دارای ملل و نژادها و
 «زبانهای متعدد و مختلف میباشد . احزاب سوسیالیستی دنیا بایستی از اینراه پیش
 «بروند . زیرا فقط بایبودن اینراه میتوان به هدف عالی تساوی و آزادی و خود
 مختاری کامل ملل و برادری آنان رسید . .

از کتاب «مطالعات جامعه‌شناسی» تألیف پرواند فرانکیان ۴۷ - ۴۶
 قسمت دوم این مقاله در شماره آینده

پلهای شکسته

از: دکتر ایرج دهقان

خبرداری در این خاموشی سرد
 چه طوفانی، چه غوغائی نهفته است ؟
 خبرداری در این بیکقطره اشک
 بچشم من چه دریایی نهفته است ؟

زبانم گرچه رازدل نمیکفت
 نگاهم باتو گرم گفتگو بود
 مرا - ای همچو عمر رفته از دست ! -
 کل رویت بهار آرزو بود

چو دانستی که بخت از من رمیده ست
 تو هم - ای جان شیرین ! - رونهفتی
 نگفتی از من بیدل چه دیدی
 نگفتی - جان شریتم ! - نگفتی !

امید من ! نمیخواهی بدانی
 که پله‌ها در قفای ما شکسته ست !
 رهی گره‌ست ، پیش‌روست ، زیرا
 ره برگشت ما دیرست بسته ست

آلبرت انیشتین

که میگفت :

«هر کس از من صحبت میکند و هیچکس هر انمیفهمد»

آلبرت انیشتین در سال ۱۸۷۹ در یک خانواده متوسط آلمانی با برص وجود گذارد و در سن هشتاد و شش سالگی در آوریل ۱۹۵۵ چشم از دنیا فرو بست وقتی بدنیا آمد جز خانواده اش کسی باخبر نشد ولی با درگذشت او دنیائی در مانم فرورفت و جهان دانش عزادار شد . انیشتین برای همیشه در ذرخاک آرمید ولی نام او ، استقامت و مبارزه او ، جهان بینی و تئوریا و نظریات او و بالاخره شخصیت اجتماعی ، بشر دوستی و صلح طلبی او بعنوان میراث گرانبهائی برای بشریت باقی ماند .

آلبرت از بچگی موسیقی را دوست داشت و هر وقت با ویولون ک- و چکش تمرین میکرد و یا به بیان گوش میداد لذت میبرد برای شرکت در بحث های سیاسی علاقه زیادی نداشت و وقتی از این صحبتها بیان میآمد زود کسل میشد و دوری میکرد با مقایسه با سایر همسالانش روحیه و ذوق خاصی داشت و در کارنامه های تحصیلی او اغلب این جمله بچشم میخورد « آلبرت نسبتاً کند فهم ، ناسازگار ، گوشه گیر و بیشتر در خواب و خیال جنون آمیزش غوطه ور است » او باین اظهار نظرها ابداً اعتنائی نداشت و دنبال فکرو کار خودش بود . یکی از ناملایمات روحی او این بود که در خانه مسلک یهود تربیت شده بود در حالیکه در مدرسه تعالیم مسیح را باو می آموختند با این وصف درد دل او نه تعصبی نسبت به آن مسلک و نه کینه ای نسبت باین مذهب راه نیافت . تمرین میکنند یک روز معلم میخ بزرگی سر کلاس آورد و گفت با این میخ بود که حضرت مسیح را مصلوب کردند ناگهان چشم همه شاگردان کلاس بسوی آلبرت دوخته شد گوئی که او مسیح را مصلوب کرده است . از دیدن این منظره بشدت متنفر شد و با وجود این از عملی که دیگران مسئول آن بودند خجالت کشید و فوراً از کلاس خارج شد . بدون شك این پیش آمد در روحیه او تأثیر خوبی نکرد و همانوقت تشخیص داد این قبیل کلاسها برای او چندان مفید نخواهند بود از این جهت تشخیص داد هر آینه بیشتر با کتاب سروکار داشته باشد .

هنوز بسن پانزده سال نرسیده بود که بمطالعه آثار ریاضی دانان و فلاسفه مشهوری مانند اقلیدس، نیوتون اسپینوزا و دکارت پرداخت همچنین با آثار شعرا و آهنگ سازانی از نوع شیلر، گوته، بتهوون، موزارت، و باخ آشنا شد. با مطالعه این آثار دریافت که عالم درست از یک نظم و آهنگی بوجود آمده و قانون و منطق بر آن حکومت میکند و هر چه بیشتر مطالعه میکرد بمعضلات و مچله-ولات نازهای برخورد میکرد. هنوز دوره متوسطه را تمام نکرده بود که پدرش بعلمت و رشکست شدن در جستجوی کار بهتری با خانواده اش با ایتالیا رفتند و آلبرت در شهر مونبخ تنها ماند. در تعطیلات برای دیدن پدرش سفری بمیلان کرد آب و هوای آنجا را باطبع و روحیه خود سازگار تردید و دلش میخواست ایتالیائی باشد اما برای قبول تابعیت ایتالیا درخواستی نکرد و ترجیح میداد حال که تابعیت آلمان را رها کرده بهتر خواهد بود. تا میت کشور دیگری را قبول نکنند و بدنیا متعلق باشد. پدرش دائماً او را نصیحت میکرد تا شاید از این «لاطائفات فیلسوف منشانه» دست بردارد و برای امراد معاش دنبال کسب و کار مثبت و آزادی برود آلبرت همین که فکر میکرد اگر طبق میل پدرش کاسبکار شود خوشبخت نخواهد شد. با مطالعه یکی از آثار امرسون که نوشته بود «اگر کسی با فکر خود و بدون تقوؤ خارجی برای رسیدن به هدفش کوشش کند آخر الامر طبیعت تسلیم او شده و دنیا باو اقبال میکند» آلبرت دلگرم شد و دنبال فکر خود را گرفت و با استقامت و پشتکار زیاد موفق شد تحصیلات عالی را در رشته ریاضیات و فیزیک که مورد علاقه اش بود در پلی تکنیک زوریخ بانجام برساند در دوران تحصیل علاوه بر کتابهای مربوط باین دوره مطالعه کتب دیگر پرداخت از جمله به داروینسم؛ سوسیالیسم تخیلی؛ مکتب شوپنهاور و فلسفه کانت آشنائی پیدا کرد پس از ختم تحصیلات در زوریخ بدنبال پیدا کردن يك شغل معلمی تلاش زیاد کرد ولی چون یهودی بود بهر مقامی مراجعه میکرد با طرز زننده و خجالت آوری جواب رد باو میدادند. مایوسانه مدتی درس خصوصی میداد و در اداره ثبت علائم و اختراعات سوئیس بکاری کمارده شد. در بین کالاهای جاری و بیفایده اداری و در اوقات آزاد کاغذهای یادداشت را با فرمولهای ریاضی سیاه میکرد و هر چند دیگران زیاد از این فرمولها سر در نمیآوردند ولی برای خود او تا حدودی روشن بود که در چه راهی قدم برمیدارد و اما بطور دقیق نمیدانست که همین فرمولها نقطه عزیمت چه کشفیات بزرگی خواهد بود و آیا بشر در آینده براز دون اتم آگاه خواهد شد و یا اینکه از انرژی خارق العاده و بیکیران اتم استفاده خواهد کرد؟ همه اینها برای آلبرت خوابها و آرزوهای امیدبخشی بیش نبود. انیشتین بچند نفر از معتمدین و نزدیکان خود اولین هدف تحقیقات و مطالعات خود را اینطور بیان می کند!

«کوشش من قبل از هر چیز این است که بحل مسئله زمان و مکان توفیق پیدا کنم»

بسیست و شش سال بیشتر نداشت که ثابت کرد تمام کوششهای اولیه علمسادر

باره ساختمان عالم بر فرض غلطی بنا شده است. آنان اینطور می‌بنداشتند هر چیز که بنظر آنها درست و حقیقت است سایرین نیز مجبورند همان‌را قبول داشته باشند خلاصه همه دنیا را از دریچه چشم آنها بنگرند. اینشتن میگوید همانطور که یک منظره واحد برای ناظرین مختلف که هر کدام محل و موقعیت مکانی خاصی دارند گوناگون جلوه میکند بهمان دلیل تعبیر یک حادثه و یا مشاهده یک تجربه بناطری بستگی دارد که به تعبیر و یا مشاهده می‌پردازد. بنابراین واقعیت عینی در باره هر فنومنی (پدیده) همیشه همان چیزی نیست که یک ناظر در محل معین و شرایط مخصوصی مشاهده میکند بلکه عبارت از کلیه جهات و نقطه نظرهای ممکنه‌ای خواهد بود که ناظرین متعدد در شرایط گوناگون بشاهده و بررسی آن پدیده می‌پردازند. این توضیح در واقع استخوان بندی تئوری نسبیت خصوصی تشکیل شد.

اینشتین نظراسینوزا را در باره وجود خدا نیز تایید و بطرز علمی ثابت کرد که بادر نظر گرفتن تمام افکار و عقاید آحاد بشر در چارچوب ابدیت وجود خدا به بهترین وجه تایید و اثبات میگردد. اما برخلاف نیوتون که بسکون و تعادل اجسام عقیده داشت اینشتین اعلام کرد که تمام اجرام باسرعتهای مختلف پیوسته در حال جنبش و حرکت اند. منتها سرعتها داری مقادیر نسبی بوده فقط سرعت نور استثنائاً ثابت و دارای بزرگترین مقدار است و کلیه محاسبات اینشتین براین فرض بنا شده است.

مسیر حرکت مانند سرعت دارای مفهوم مطلق نبوده و در موقعیت های مکانی مختلف شکل آن تغییر میکند. برای روشن کردن این موضوع سقوط سنگی را مثال میزنند. مسیر این حرکت برای یک نفر ناظر معمولی مستقیم و برای ناظر دیگری که حرکت زمین را حول محورش در نظر میگیرد منحنی و بالاخره برای ناظر ثالثی که فرضاً الکره مریخ حرکت را مشاهده کند با بحساب آوردن حرکات نسبی مریخ و زمین شکل دیگری خواهد داشت در نتیجه با تغییر موقعیت مکانی ناظرین بشکل مسیر حرکت سقوط سنگ فرق خواهد کرد.

طول اجسام متحرک نیز مانند مسیر و سرعت هنگام حرکت ثابت نمیانند و با افزایش سرعت کوچکتر میشود بهلاوه هر قدر جسی سریعتر حرکت کند کوچکتر شدن طول آن محسوستر میگردد. برای روشن شدن این موضوع طول یک قطار راه آهن متحرک را مثال میزنند و توضیح میدهد برای مسافری که در داخل قطار نشسته و با آن حرکت میکند قطار طولتر است تا برای یک نفر ناظر ایستاده که آنرا از خارج مشاهده میکند همچنین اگر جسی بطول یک یارد را با سرعت زیادی در حدود سرعت نور بحرکت در آورند طول جسم بی اندازه کوچک و تقریباً بصفر نزدیک شده و غیر قابل رویت میگردد.

اینشتین ثابت نمود اگر دو حادثه همزمان اتفاق افتد باید مشخص کرد نسبت یکدوم ناظر، زیرا ممکن است حادثه‌ای در زمان معینی برای یک ناظر اتفاق افتد که بعلمت بعد مسافت ناظر دیگری از وقوع آن دیرتر باخبر شود. پس زمان و مکان عوامل نسبی هستند و دارای مفهوم مطلق نمی‌باشند. گذشته و حال و آینده

درست شبیه به نقطه در فضا هستند که هریک برای خود موقعیت مکانی مخصوص در عالم دارند. مثلا حادثه‌ای که امروز در کره زمین اتفاق می‌افتد ممکن است یکی دیگر از کرات بعدا و دیگری قبلا از آن مطلع شوند. بنابراین اگر «امروز» به زمین متعلق باشد همین امروز ممکن است برای یکی از سیارات «فردا» و برای دیگری «دیروز» باشد. باین ترتیب انیشتین ثابت می‌کند که زمان به مکان و مکان بزمان بستگی و پیوستگی دارند و لارم و ملزوم همدیگر هستند دنیا از یک تسلسل و پیوستگی زمان و مکان تشکیل یافته و هیچیک مستقل و به تنهایی وجود ندارند در واقع این دو عامل دو عضو از یک پیکر واحد جرم اند که پیوسته در حال حرکت می‌باشد و بدون زمان و مکان دنیائی دیگر وجود ندارد. باین تعبیر و اثبات انیشتین به واقعیت نزدیکتر شد و این نتیجه مهم را گرفت که دنیای سه بعدی دیگر از تشریح و بیان حوادث و پدیده‌ها عاجز است و بشر ناچار است برای درک واقعیت از بعد چهارم زمان استفاده کند. در حقیقت با سه بعد فقط فضای عالم قابل تشریح است در صورتی که خود عالم را با چهار بعد میتوان شناخت. تئوری نسبیت خصوصی انیشتین بعضی انتشار نوجه عالیه را بخود جلب کرد اما هنوز عده‌ای بودند که در قبول نظریات وی تردید داشتند چون بعق فکر و نظریات او بخوبی پی نبرده بودند با وجود این شهرت و احترام زیادی - برای انیشتین فراهم شد تا جامی که در سال ۱۹۰۹ باو پیشنهاد شد که در دانشگاه زوریخ سمت استادی قبول کند. با اینکه دعوت مزبور را پذیرفت هنوز تمام نظرش متوجه تکمیل و تدوین تئوری نسبیت خصوصی خود بود تا بتواند در آینده آنرا بصورت یک تئوری کامل تدوین نماید و بفول خود او سر کلاس درس از دیدن چشمان فراخ و دهان باز شاگردان که مجذوب او بودند در عذاب بود. بالاخره بعد از چند سال تدریس در سال ۱۹۱۳ ببرلن رفت تا مقام استادی را در دانشگاه و پهللم احراز نماید.

تئوری نسبیت خصوصی نتایجی که بدست آمده بود برای انیشتین مسائل جدیدی را مطرح کرد و دائما تلاش میکرد تا با توسعه و تعمیم نظریه نسبی خود بر آن نهان دنیا آگاه و باصطلاح خود را به آشیانه حقیقت نزدیکتر سازد و باینجهت مصمم شد در زمینه حرکت اجرام ساری در دستکاه سفونیک (موزون و ترکیبی) زمان و مکان تحقیقات خود را ادامه دهد.

هنوز بیش از یک سال در برلن نمانده بود که آتش جنگ جهانی اول (۱۹۱۴) شعله ور شد و از آنجائی که طبع مسالمت آمیزی داشت از جنگ و بخصوص از عواقب آن نفرت داشت. بهمین جهت روح حساس او دچار وحشت و اضطراب گردید ولی بازاین مشکلات روحی توانست او را از مسیر تحقیقاتش منحرف سازد. هر چند که اوضاع و احوال زمان جنگ با فکر سازنده و خلاقه او سازگار نبود ولی تا حدودی آموزنده بود زیرا بچشم خود میدید که ارزش هر چیزی نیز بموقعیت زمانی و مکان آن بستگی دارد چنانکه مال و جان مردم که در زمان صلح

دارای ارزشی است در زمان جنگ بکلی بی ارزش میگردد و منطقی میدید که افکار سازنده و خلاقه او در زمان جنگ که پایه اش بر اساس تخریب و نابودی قرار دارد نمی تواند خردار داشته باشد (مگر اینکه در جنگ دوم بتوانند از افکار سازنده او برای تخریب استفاده کنند- نبرد زندقی)

اینشتین بدنبال تکمیل تئوری نسبیت خود روزی بقصد تمویض یکی از عکسهای اطافش از نردبان بالا رفت اما همینکه چند پله رفت یادش رفت چه میخواست بکند حواسش برت شد تعادل از دست رفت و در نتیجه بزمین افتاد. در اثر این بیش آمد تحولی نظیر دیگر گونی که در فکر نیوتون در موقع افتادن سیب از درخت پیدا شد در اندیشه اینشتین ایجاد کردید ناگهان متوجه شد که باید تئوری نسبیت خود را درباره جاذبه زمین تعمیم بدهد. این بار نیز طولی نکشید که بکمت فرمولهای ریاضی بنتایج مفید و مهیجی رسید و اعلام داشت که نیز یک دانان در آن قسمت که سقوط اجسام آزاد را مربوط بکششی از جانب زمین می دانند کاملا اشتباه می کنند و ثابت نمود هیچ چیز بطرف پائین کشانیده نمیشود و اصولا مفهوم « پائین » و « بالا » نسبی است و هیچکدام وجود خارجی و مفهوم مطلق ندارند. اگر شاهده می شود که اجسام بر زمین می افتند اینشتین ثابت کرد نه باین علت است که بتجوی بسمت پائین کشانیده میشوند بلکه دلیلش این است که هر جرمی میل دارد اصولا در مسیری حرکت کند که کمتر مقاومت سر راهش ببیند و بنا بر این اجسام همیشه در امتداد راحت ترین مسیر حرکت می کنند. اینشتین برای جاذبه نیز مانند زمان و مکان و سرعت و مسیر حرکت مفهوم مطلقی نی شناسد و نسبیت قائل است با استفاده از نظریه خود درباره جاذبه بکشف حرکت اجرام سماوی در دستگاه سفونیک زمان و مکان برداخت و ثابت نمود که سیارات منظومه شمسی هنگام حرکت راحت ترین مسیر را اختیار کرده و برای نشان دادن راحت ترین مسیر اینطور توضیح میدهد که در اطراف خورشید اجنناها و خمیدگی ها و بالتلیجه تپه هائی بوجود آمده و سیارات در امتداد شیب این تپه ها که راحت ترین مسیر است حرکت می کنند: باین ترتیب با فرمول ریاضی تئوری « انحنای فضا » را ثابت کرد و با استفاده از این تئوری تأیید شد که اقصا فاصله بین دو نقطه بیک خط مستقیم نیست بلکه پیوسته دو نقطه با یک خط منحنی مربوط و متصل می گردند. برای اثبات این مطلب مسیر یک شعاع نورانی را مثال زده و شرح میدهد همین که یک ذره نورانی از ستاره ای جدا شد بانبعیت از اصل کلی در امتداد راحت مسیر که همان شیب تپه ها است حرکت کرده و با برخورد بموانع منحرف میگردد. در نتیجه شکل مسیری که شعاع نورانی برخلاف نظر متقدمین اینشتین که خط مستقیم مینداشتند یک خط منحنی است. زاویه انحراف اشعه نورانی نیز با فرمولهای ریاضی توسط اینشتین بدقت محاسبه گردید و ارقام حاصله کاملا با تجربه تطبیق کرد. گزارشهای رسمی رصدخانه های کمبریج و کرنبریج در اطراف کسوف سال ۱۹۱۹ و همچنین بررسی عکسهائی که هیئت های اعزامی از نقاط خورشید گرفته برداشته بودند محاسبات اینشتین را کاملا تأیید نمود. میگویند وقتی باو خبر دادند که تئوری انحنای فضا و محاسبات مربوطه کاملا صحیح

بوده و تجربه و مشاهده آنرا تأیید کرده است بسیار خوشحال شد و با لیخند گفت ،
« حالا که تئوری انحنای فضای من صحیح در آمده آلمان ادعا خواهد کرد که من آلمانی هستم ولی فرانسه مرا یک فرد متعلق بدنیما خواهد شناخت اما اگر غلط در می آمد آنوقت فرانسه مرا آلمانی میدانست و آلمان اعلام میکرد که من یک نفر جهود هستم »
 با تحقق تئوری انحنای فضا ثابت شد که عالم حقیقی از حیث فضا محدود و از حیث زمان نامحدود است . بنظر انیشتین فقط عامل زمان در عالم حقیقی نامحدود و مثل یک خط مستقیم دارای مسیر لاینتهای است در حالیکه مکان دارای حدود و تنوع مشخص بوده و دارای سیر معین و محدود است .
 تا سال ۱۹۱۶ تئوری نسبت خصوصی و عمومی انیشتین تکمیل و تدوین گردید و بجهان عرضه شد سپس تحقیقات خود را در مورد جرم و انرژی ادامه داد و با استفاده از تئوری نسبت خود نتیجه گرفت که اصل مسلم بقاء انرژی و اصل بقای ماده حالات خاص از یک اصل کلی تر یعنی اصل بقاء «جرم - انرژی» می باشد و ثابت کرد که بین انرژی و جرم اجسام رابطه ای برقرار است که در آن رابطه علاوه بر جرم و انرژی سرعت نور نیز دخالت دارد .

همچنین در فاصله سالهای ۱۹۳۰-۱۹۱۶ یک رشته تحقیقات تهر بخشی بعمل آورد مثلاً با استفاده از تئوری کوتای پلانک با فرمول ریاضی ثابت کرد که اشعه نوری علاوه بر موجی بودن دارای ساختمان ذره ای و انحصالی می باشند و از این حیث بین ساختمان اشعه نورانی و سازمان ذره ای و اتمی اجسام شباهت کامل وجود دارد . تجربه با فرمولهای انیشتین را در این زمینه تأیید نمود و بیگمان از این نتایج در شناسائی ساختمان اتم و توسعه فیزیک جدید استفاده شایانی بعمل آمده است .
 انیشتین در سالهای اخیر کوشش کرد تا حوزه الکترو مغناطیس و حوزه جاذبه را طی یک قانون و یک رابطه واحد تشریح نماید ولی از نتیجه تحقیقات او در این زمینه بدرستی نمیتوان پیش بینی کرد که تا چه پایه رسیده و چه نتایجی از آن گرفته شده است .

بدیهی است در مقابل وضع پیدا شده و اعلام این تئوریهها بسیاری از فیزیک دانان در قبول نظریات انیشتین ایستادگنی میکردند انیشتین دائماً با آنها تذکر میداد که در صورت قبول نظریات قدیمی و کهنه بدون شک کار بشر به بن بست کشیده خواهد شد و راه ترقی مسدود میگردد در صورتیکه با قبول نظریات وی راه برای کشف حقایق همیشه باز میماند و اگر احياناً تا امروز بحل مسئله غامضی توفیق بدست نمی آید لامحال احتمال زیادی هست که در آینده موفقیتی نصیب بشر گردد .

با این تحقیقات و تئوریهای نو انیشتین شهرت بسزائی کسب کرد و نام او در سراسر جهان سرزبانها افتاد ولی خود او از این وضع که وقت و بیوقت اشخاص مختلف جامعه مزاحمش میشدند راضی نبود و رنج هم می برد . در ساده پوشی و بی آلاچی و فروتنی معروف بود با نروت و تجمل ابدا میانه ای نداشت . تعریف میکنند روزی ناشر یکی از مجلات معروف آمریکا نوشتن مقاله ای را در برابر پاداش

قابل توجهی باو پیشنهاد میکند اینشتین اوقاتش تلخ شد و گفت « مگر خیال میکنند که من يك هنر پیشه سینما هستم! » دربارهٔ ثروت رو بهرفته این عقیده را داشت که « ثروت تنها چیزی نیست که بشریت را بسوی تعالی و ترقی سوق میدهد » و انصافاً تا پایان عمرش از این عقیده دست برنداشت .

اینشتین همانگونه که از معادلات ریاضی و تغییرات فلسفی نبوغ آمیز و استنتاجات محققانه خود بکشف بسیاری از واقیعت ها نزدیک و موفوق شد در باره امور اجتماعی نیز صاحب بصیرت و نفوذ و اعتبار بود . چنانکه بلافاصله پس از پایان جنگ اول جهانی (۱۹۱۸) در راه تحکیم مبانی صلح کوششهای زیاد بخرج داد باین امید که آمال و آرزویش دربارهٔ تأمین صلح دنیا تحقق یابد و برای این منظور برای تشکیل يك سازمان جهانی مامور تأمین و حفظ صلح تلاش کرد و خود او در یکی از کمیته های وابسته بهیئت نمایندگی آلمان در جامعه ملل عضویت یافت و بدون شك تحت تاثیر همین فکر چون دید جامعه ملل نتوانست از بروز جنگ مجدد جلوگیری کند بعد از جنگ جهانی دوم معتقد شد که برای ایجاد يك صلح پایدار باید يك حکومت جهانی در دنیا بوجود بیاید تا تمام ملل متساوی در آنجا نسبت امور جهان بحث و قضاوت نمایند .

هنکامیکه در ایتالیا و آلمان افکار فاشیستی تبلیغ میگردد و زمینه برای روی کار آمدن موسولینی و هیتلر فراهم میشد اینشتین از ارشاد مردم دنیا کوتاهی نکرد و ذهن همه را از بازگویی معایب رژیمهای فاشیستی و قلدری روشن میساخت بعد از آنکه فاشیسم در ایتالیا و آلمان نضج گرفت و زمزمهٔ تبعیضات نژادی مخصوصاً اقدامات ضدیهود در آلمان باوج شدت رسید دشمنی نازیها با اینشتین صورت حادی پیدا کرد تا جایی که از دانشگاه برلن طرد و نام او در صدر لیست سیاه قرار گرفت و آنگاه برای از بین بردن او توطئهٔ چینی و زمینه سازیهایی آغاز گردید . اینشتین اجباراً در سال ۱۹۳۲ از آلمان خارج شد ابتدا بهلاند رفت و سپس از بعضی از کشورهای اروپا و آسیا و امریکای لاتین دیدن نمود و بالاخره در کشورهای متحده امریکای شمالی که برای ادامهٔ مطالعات و تحقیقاتش محیط مساعدتری بود اقامت گزید و تا روز مرگش در دانشگاه پرینستون با سمت استادی بتدریس و تحقیق اشتغال داشت .

این بود طرح نارسائی از خطوط کلی و اساسی زندگانی و فعالیت آلبرت اینشتین يك شخصیت علمی قابل احترام و تکریم که تمام عمرش را با استقامت و مبارزهٔ صرف خدمت و باخلق و دانش بشری کرده و باقریحه و نبوغ سرشار خود بعل بسیاری از مشکلات و مسائل غامض علمی و اجتماعی توفیق یافته و با اندیشه های هدایت کننده اش راه ترقی و تکامل بشر را هموار و روشن ساخته است . جادار در جهان دانش و شیفتگان حقیقت همیشه با احترام از او یاد کنند و آن عده معدودی که در دوران حیات پر حادثه او بتبعیت از افکار و حشیشانه و قرون وسطائی در صدد اذیت و آزاد او برآمده بودند در مقابل نسل آینده متنبه و شرمسار گردند .

تهران - اردیبهشت ماه ۱۳۳۴

بی آنکه باز دوستم بدارم .

با اینکه نیست دردم از عشق آنشی
ایکن هنوز در سر من آرزوی تست
و بن دیدگان خسته بهر جا نظر کند
در جستجوی تست .

در گوش من ؛ هنوز توان بخش و دلکش است
آوای دلنواز تو ، چون نغمه امید
گوئی سرود عالم جان است و میدهد
از عشق من ؛ نوید

چشم تو ، بانگه بلاخیز خویش نیست
همچون گذشته ، مایه آزار ، جان من .
اما هنوز در دل من زنده میکنند ،
عشق نهان من .

هر جا که باز بینم ، این آرزوی خام
سر میکشد ز سینه من همچو دود آه
کز آن لب شکفته بگیرم چو روز وصل
صد بوسه بانگه .

آری ، صدای گرم تو ، در گوش من هنوز
چون نغمه امید خوش آیند و آشناست
لیک از شرار عشق و تمنای وصل تو
این خسته دل جداست ،

یعنی چو آن گذشته که باشو و شر گذشت
دیگر بروی و موی تو شوریده نیستم .
۳۳۶۱۶((ناهی))

عضویت اجرائیه حزب
سوسیال دموکرات آلمان

سوسیالیسم، مذهب و اصول و اخلاق

از طرف بین الملل سوسیالیست ها در تاریخ ۱۹۵۳ کنفرانس خصوصی در هارلم واقع در هلند با شرکت احزاب ملی عضوین الملل سوسیالیست تشکیل و مسئله مهم مذهب و ریشه های اخلاقی سوسیالیسم در آن کنفرانس مورد بحث و وقت قرار گرفت در نشریه مخصوصی که از طرف بین الملل سوسیالیست منتشر شده سه سخنرانی مهم در این کنفرانس منتشر گردیده که یکی مربوط به «ریشه های اخلاقی سوسیالیسم» و سخنرانی دیگر زیر عنوان «مناسبات بین مسیحیت و سوسیالیسم در اروپای پس از جنگ» و سومی «موقعیت کلیسای بریتانیا نسبت بسوسیالیسم دموکراتیک» است. در این شماره قسمتی از سخنرانی اول منتشر میشود ما بتدریج قسمت های لازم و مفید اینگونه انتشارات را در مجله منعکس خواهیم کرد تا آن سابقه ذهنی غلط که از طرف توده ایها منتشر شده و سوسیالیسم را مانع دین و مذهب و اصول اخلاقی معرفی کرده اند از بین برود نه تنها سوسیالیسم بمعنی اعم آن حتی اغلبی از سوسیالیست ها که خود را مارکسیست می دانند نه تنها با عقاید دینی و مذهبی مخالفت ندارند بلکه پیروی از آن اصول را وظیفه بشر و لازمه پیروزی سوسیالیسم می دانند. کلیه این قسمت ها که ما منتشر می کنیم منطبق با عقاید ما نیست ولی ارزش انتشار را دارد تا خواننده توجه داشته باشد که مبانی فلسفی سوسیالیسم دموکراتیک متکی با اخلاق است. اصطلاح اخلاق در اینجا بمعنی اعم فلسفی آن بکار رفته است که هم شامل معتقدات مذهبی است که اصول اخلاقی را از راه ایمان بدست آورده اند هم شامل آن مبانی اخلاقی است که از راه تعقل بآن میرسند هر چند بنسبانی اسلام دین و عقل از هم جدا نیستند اینک قسمتی از سخنرانی آقای اچلو در باره :

نبرد زندگی

ریشه‌های اخلاقی سوسیالیسم

« سوسیالیست‌ها با سرمایه‌داری مخالف‌اند از آن جهت که سرمایه‌داری با تغییر آزان از عدالت مخالف است. »
 « سوسیالیست‌ها با هر نوع حکومت توتالیتر دشمنی دارند زیرا »
 « این نوع حکومت منافعی‌شان بشر است. مبارزه سوسیالیسم برای »
 « آزادی بشر است از ترس و نگرانی چرا که هر قسم امنیت »
 « از سیاسی و اقتصادی موقوف به تحقق این آزادی است. »
 « رهائی از این دو مهلکه موجب افزایش آسایشی انسان بر »
 « مسئولیتهای خود میشود و در تمام خصائل بشری تحول ایجاد »
 « می‌کند. »

کنگره اول سوسیالیست‌ها که سال ۱۹۰۱ در شهر فرانکفورت تشکیل گردید عبارات فوق را از نطقی بعنوان «هدفها و وظائف سوسیالیسم دمکراتیک» بجای سرلوحه کار انتخاب کرد این انتخاب بخوبی نشان میدهد که سوسیالیستها اصول اخلاق را راهنمای بارز خود شناخته‌اند

بدیهی است این عبارات در واقع چیز تازه‌ای ندارد که دلایل الهام دهنده سوسیالیستها را در مبارزه مایه و قوت دهد و اگر هم محتوی تازه‌ای داشته باشد آنقدر نیست که بما در راه مبارزه برای استقرار جامعه سوسیالیستی باری دهد اما ظهور بلشویسم و فاشیسم و تجربه‌های حاصله از این دو واقعه باعث شد که عمیق‌ترین ریشه‌های سوسیالیسم، خاصه مبانی اخلاقی آن، با سرعت و وحدت بیشتری مطرح گردید. ولی این طرز مطرح شدن قضیه فی نفسه حاکی است از روش نامناسب توسعه مبانی اخلاقی سوسیالیسم گرچه هیچگاه این مبانی بطور کامل بدست فراموشی سپرده نشده‌اند.

اواخر قرن گذشته ادوارد برنشتن Eduard Bernstein در مجمع آکادمی سوسیالیستی تحت عنوان «سوسیالیسم علمی چگونه قابل حصول است؟» نطقی ایراد کرد، ضمن این نطق مسئله فوق الذکر را در قالب يك سلسله قواعد بسیار موجز بیان کرد. مشارالیه در این نطق از اهمیت اصول اخلاق سخن گفت و تشریح کرد که این اصول مراتبی است که صرفاً از طریق احساس ادراک شده و مورد قبول یافته است البته اصل اخلاق موقع مبارزه سهم‌بزرگی در تهییج مردم داشته ولی درقبال آزمایش علمی کمیت آن نلنگ شده است و بهمین جهت در دستگاه تئوری سوسیالیسم موقع مکانی پیدا نکرده است. نامبرده از این مقدمه چنین نتیجه میگیرد: «سوسیالیسم علمی رویهمرفته تحقیق پذیر نیست.»

بدین ترتیب برنشتین بخلاف مبداء حرکت مفیدی که انتخاب کرده نتوانسته نتیجه روشنی بدست آورد و گرفتار اغتشاش ذهن شده است زیرا پر واضح است که جنبش سوسیالیسم نیازمند بیک بنیان علمی است تا مبارزه ما را برای نیل به هدفهای اجتماعی و اقتصادی رهبری کند در عصر برنشتین اصول اخلاق امری بود که از حیث

علم الجمال باعث ترضیه خاطر میشود و نسبت بسوسیالیسم بعنوان يك ضمیمه مطلوب تلقی میگردد. و در جنبش کارگری نیز وجود اهل فضیلت ممتنم و مقبول بحساب میآید. ولی در همان موقع هم بودند معدودی از سوسیالیستها که اصول اخلاق را جزء لاینفک تئوری سوسیالیسم می دانستند. بدیهی است این طرز تلقی از اصول اخلاق در تحلیل نهائی باین عقیده میرسد: « نهضت همه چیز است. هدف هیچ چیز نیست » عبارت دیگر این نوع برداشت منجر میشود به اپورتونیزم سیاسی و لویائیکه نتیجه مطذوب این نباشد. مارکس هم شبیه بعقیده او عقیده ای اظهار کرده و در کتاب «مقدمه ای بوضع بین الملل اول» درباره اخلاق و حقیقت و عدالت چند عبارتی از وی مشاهده میشود. اما بعدها مارکس بانگلس نوشت که این «مبتدلات» راقط برائش فشار مازینی Mazzini و رفقای او در کتاب آورده ولی در عوض سعی کرده جایی را بآنها اختصاص دهد که مغل محتویات کلی کتاب نباشد.

حذف عمدی اصول اخلاق از مطبوعات تئوریک و تبلیغاتی سوسیالیسم با اخلاق عملی قابل تحسین و رفتار واقعی طرفداران سوسیالیسم مبنایت کلی داشت. تاریخ سوسیالیسم، صرف نظر از پیروزیها، مشحون است از قربانیها و شکستهای بسیار و سراسر آن از اعتقاد جازم و فناناپذیر معتقدین سوسیالیسم به پیروزی نهائی حکایت میکند. چنانکه وقتی در یک دوره خفقان بسیار شدید کارل لیب کشت Karl Liebknocht گفت: این تاریخ ممکن است بعدها بنام «شاهراه رهایی پرولتاریا و بشریت» نامیده شود. با این ترتیب اگر مبارزه سوسیالیسم را مبارزه برای تحقق غایات اخلاقی در امر سیاست و اقتصاد بخوانیم از دیده تاریخ هم اشتباه نکرده ایم.

با اینهمه باید گفت از همان ابتدای کار بین مقاصد و وسائل حد فاصل روشن ترسیم نشد و هنگامی که همه انتظار راهنمایی صحیح از تئوری سوسیالیسم علمی داشتند تأثیر نامطلوب تداخل حدود این دودر جریان مبارزه آشکار گردید. این تداخل در رساله کارل کوتسکی Karl. Kautsky بنام «دیکتاتوری پرولتاریا» آشکار گردید آنجا که میگوید:

« بی برد، باید گفت که سوسیالیسم هدف نهائی ما نیست »
 « هدف نهائی ما حذف هر نوع استثمار و فشار است خواه این استثمار »
 « علیه يك طبقه و حزب باشد خواه علیه نسل بشر. در این نبرد ما »
 « طرز تولید سوسیالیستی را بعنوان هدف انتخاب کرده ایم زیرا در »
 « شرائط فنی و اقتصادی فعلی، اتخاذ رویه فوق تنها وسیله نل به »
 « مطلوب محسوب میشود. شاید این فکر تصور باطلی باشد و شاید »
 « بعد معلوم گردد که رهایی پرولتاریا و بشریت بطور مؤثر و »
 « منحصرأ امکان پذیر است بر مبنای مسالکیت خصوصی وسائل تولید... »
 « در این صورت بدون لحظه ای درنگ ما باید سوسیالیسم را بدوران دازیم »
 « و در حقیقت بخاطر هدف نهائی خود این کار را انجام دهیم. »

بنابر این، بزم کوتسکی، سوسیالیسم وسیله ای است برای وصول به هدف نهائی که بکمک آن پرولتاریا از قید و بند آزاد میشود. البته این طرز بیان، بیان

عادی اصطلاحات سوسیالیسم نیست ولی بخوبی نشان می‌دهد چرا در مبحث سوسیالیسم علمی ایدآلها صحبتی نکرده‌اند.

سوسیالیستها در مبارزه برای تغییر اوضاع و تجدید بنای جامعه اصول راهنمای اخلاقی را از ایده‌آل‌های برابری، آزادی، برادری استخراج می‌کنند از آن‌رو که فقط با بکار بردن و تطبیق این ایده‌آلها بر زندگی شخصی و خانوادگی یا در تشکیل موسسات اجتماعی و سیاسی است که از چندی خاص بشر ظاهر می‌شود. بک برتری که انسان را وادار می‌کند در کار صدق باشد و خصائل خود را در محیط آزاد و مختار ترقی دهد: الزام باین شیوه فکری کافی است که شخص بسوسیالیسم معتقد شود ولی نه از طریق قبول کلی و ابهام آمیز اصول آن بلکه از راه تقبل انجام وظیفه بزرگ تغییر در اوضاع جهان، هر شخص روشنفکر این اعتقاد را بک امریه مطلق *Categorical imperatue* تلقی می‌کند.

از طریق همین ایده‌ها است که ما به بهترین صورت بدوران آگاهی راه می‌یابیم. بعقیده کانت *Kant* آگاهی یعنی «رهائی بشر از قیومیت. قیومیتی که بدست خود بر خود تحصیل کرده و وجود آن منبعث از فقدان قدرت عقلی نیست. بلکه ظهور آن بر اثر فقدان اراده و جسارت در بکار بردن آن قدرت است بدون راهنمایی از خارج». علوم جدید آراء عمومی دنیای غرب را در باره مذهب، اصول اخلاق و دولت درهم ریخت. بنابر مبنای علمی دیگر زمین مرکز عالم نیست. کپرنیک و کالیله و کپلر قوانین حرکت زمین را کشف کردند صنعت و هنر نیز بدنبال علوم آمد و سپس آراء جدید در اصول اخلاق هنگامی تکمیل گردید که کانت اخلاقیات را از مذهب و تجربه جدا کرد.

داوید هیوم مسئله‌ای مطرح کرد باین عنوان «احکام تحلیلی بالبداهه یعنی احکامی که نه صرف منطقی و تحلیلی هستند و نه منتزع از تجربه چگونه بدست می‌آید؟ کانت در کتابهای سه گانه خود بنام نقد عقل مطلق و نقد عقل عملی و نقدی حکم پاسخ این سؤال را داده است.

امتیازیکه او بین امریه مطلق فرضی می‌گذارد منجر میشود به امتیاز گذاردن بین وظائفی که برای انجام دهنده مفید است و وظایفی که باید انجام گیرد بدون توجه بنفع و ضرر آن برای انجام دهنده (و این همان امریه مطلق است که کانت اساس فلسفه اخلاق و باالهیات خود را روی آن بنا کرده زیرا عقیده داشته که این قسمت از فلسفه او نمی‌تواند جنبه علمی داشته باشد ولی مطمئن تر و با بر جاتر از سایر قسمت‌های علمی فلسفه اوست - ۰۴)

از ضروریات طبیعی، عقل عملی این است که هیچکس نباید دیگری را برای نیل بقاصد خود آت کار قرار دهد. قواعد امریه مطلق که بوسیله کانت تدوین شد مانند سایر قسمت‌های نقدی او مبحث عقل مطلق بدست *ژاکوب فردریک فرای* و اخیراً بدست لئونارد نلسون اصلاح گردید. لئونارد نلسون امریه مطلقه را بدین ترتیب بقاعده درمی‌آورد «نسبت بکسانی که تحت تاثیر عمل تو واقع می‌شوند

طوری رفتار نکن که نتوانی همان رفتار را پذیری در صورتی که منافع آنان از آن خودت باشد». با استعمال این مقیاس سنجش منافع متنازع که پایه عدالت است امکان پذیر می‌شود. احترام بشأن بشر ملازمه دارد با ایجاد تساوی در شرایط و وسائل تربیت و فرهنگ و تاسیس موسسات اجتماعی که بتوان برای توسعه خصائل جمیع افراد مجال کافی فراهم آورد. این آزادی که نباید با هرج و مرج مخلوط شود محدود می‌گردد بحق آزادی دیگران و هم چنین محدود می‌شود بآن حدی که مقیاس فوق‌الذکر در حل و فصل معارضات در آن حد استعمال می‌شود.

افکار و عقائد عصر روشنفکری منشاء سه خطر شد: اول خوشبینی «مبنی بر اصالت عقل» که بحسب آن کلیه احساسات قابل تحویل براتب عقل هستند دومین نظر: همینکه عصر روشنفکری شروع شد ایده آلهای آن پیشرفت میکنند آنها با نیروی مقاومت ناپذیر پیروز می‌شوند.

سوم: خوش باوری بعضی که معتقد شدند اجرای اصول کلی عقل عملی در شرائط حاضر جامعه امری است سهل و ساده.

در جریان انقلاب کبیر فرانسه و در بوته آزمایش مسائلی از قبیل مسئله: مبارزه علیه اشرافیت و روحانی نمایان، مسئله رهایی «طبقه سوم» مسئله عدم توانائی و عدم تمایل بر رفتار عادلانه در باره «طبقه چهارم» مسئله ظهور عصر ماشینیسم مسئله اجرای اصول جدید در باره منافع بورژوازی، مسئله حذف کیلد (اتحادیه بین سندیکاهای صنفی قرون وسطی) و تجارت آزاد مسئله آزادی قراردادها، که در حقیقت آزادی کارکردر فروختن کار خود محسوب میشد (بدون اینکه در قبال سوء استفاده افویا از آزادی تامین داشته باشد) مسئله تساوی در برابر قانون، که بگفته آنانول فرانس «آزادی اغنیا و فقرا بود در دزدیدن کرده نان و خوابیدن زیر پلها» فوق‌الذکر یکباره شکست خورد.

از ایده‌های اخلاقی بطور کلی سوءاستفاده بسیار شد بدین نحو که خودپرستی های شخصی و طبقاتی را در زیر حجاب اصول و اخلاق پنهان کردند. ایده آلیستها نیز در آنجا که افکار و مقیاسات رادیکالیسم را پذیرفتند مرتکب اشتباهات فراوان شدند. انقلاب کبیر فرانسه هم بدیگتاتووی ناپلئون منتهی شد لهذا اهتمام مردم در بنیان گذاردن جامعه بر مبنای اخلاق تحت تاثیر این حوادث بی اعتبار درآمد و مبنای اخلاق بالمره ایده‌های ساده لوحانه تلقی گردید. از میان این جریانات سه روش تاریخی ظهور کرد بدین ترتیب: رمانتیسم، لیبرالیسم، ماتریالیسم تاریخی.

۱- رمانتیسم یعنی عقب نشینی از سیاست بطرف تربیت نفس بود. در این طرز تفکر هدف زندگی حصول کمال زیبایی محسوب میگردد.

۲- لیبرالیسم معتقد بود که یک قانون کلی هم آهنگی طبیعی جامعه را اداره میکند و آنها مخالف با هر نوع دخالت دولت و یا جامعه در زندگی شخصی و اقتصادی افراد بودند. آنها بامکان تعقیب منافع شخصی و تامین حداکثر آزادی و رفاه جهت همه افراد قائل بودند بنا بر این طرز تفکر، هر چه خیر افراد در آن بود متضمن

خیراجتماع هم میشد. پس بدین ترتیب دیگر احتیاج نبود که از آزادی که هدف لیبرالها و اصحاب اصالت سودمندی محسوب میشد صیانت شود. (دخالت دولت با جامعه لزوم نداشت - م.)

۳- آثار و نتایج این آزادی و این هم آهنگی طبیعی بسرعت آشکار گردید مالکیت احصاری و وسائل تولید برهستی کارگران (که در جامعه سرمایه داری بطور موازی تکامل می یافت) تسلط پیدا کرد از لحاظ کارگران هم آزادی باین صورت درآمد که کارگر میتواند در برابر مزد ناچیز کار خود را بفروشد و مدام در چنگال گرسنگی دست و پا زند. کوتاه مشکوک بود که آیا این آزادی و مساوات باهم جمع شدنی هستند یا نیستند. اما کوشش لیبرالیسم در این زمینه که اصل آزادی را در اهنمای خود قرار دهد بدون اینکه تساوی فرصت و مجال مساوی را برای همه تضمین کند ثابت کرد که آزادی از مساوات تجزیه نشدنی است.

مارکس و انگلس در مقام نقد از جامعه سرمایه داری باین ضرورت تکیه نکردند اما تحلیل آنها از خصوصیات سرمایه داری همه روشن و صحیح بود. سرمایه داری موجب بروز یک مصیبت اخلاقی برای فرد و جامعه میشود که آن حس بیزاری و بیگانگی از خویش است. بهمین جهت بشر محتاج میشود به درهم ریختن سیستم طبقاتی انحصار طلب و این احتیاج امری موجه و عادلانه است. با اینهمه در مارکسیسم، هنگام بحث از سوسیالیسم علمی، بنیان اخلاقی ضروری فوق الذکر مسکوت گذارده شد و همانطور که دیدیم این اعمال عدی و و سنجیده صورت گرفته است دلیل آنهم گویا این بود که میگفتند تحلیل اجتماعی در مباحث مارکسیسم مبحث کاملاً مستقلمی است و عمده توفیق مارکسیسم نیز در همین بحث حاصل شده. دکترین ماتریالیسم تاریخی هم که بدون شك متأثر از فلسفه هگل بود، بوجود آمد.

هگل در قیافه تاریخ بشر نمایش «روح جهان» و «جلوه خود بخود مطلق» و «تحقق عقل جهانی» را می بیند. بعقیده او سر امر که واقعیت است نمیتواند غیر عقلی باشد و لذا تکامل بسوی عقل در نقشه روح جهانی مستتر است. مارکس این طرز تفکر را سقوط عظیم می نامید و میگفت با حقائق و «شرایط مادی» اختلاف دارد و لذا بکمک انگلس «سر و پای فلسفه هگل را وارونه کرد و آنرا دگرگون ساخت. بدین ترتیب ماتریالیسم تاریخی بوجود آمد.

بحسب این تئوری تاریخ ماهیتاً - گذشته مبارزات طبقاتی است. و طریقه تولید که اساس هر نوع نظم موجود اجتماعی محسوب میگردد، همواره طوری توسعه می یابد که با خود قوای تولیدی تصادم پیدا می کند. لذا این «تضاد» شکل جدید تولید بوجود می آید. تضاد سرمایه داری در این است که روش تولید دسته جمعی است ولی روش بهره برداری فردی است. راه حل این تضاد این است که هر دو عمل یعنی تولید و بهره برداری، دسته جمعی، ملی بشود. بعبارت دیگر مالکیت عمومی و مسائل تولید بوجود آید یعنی مالکیت بدولت یا متعلق

باجتماع باشد. با استقرار این روش طبقات از بین میرود، دولت بطور کلی علت وجودی خود را از دست میدهد، زیرا بعقیده مارکس دولت فقط وسیله اعمال جبر و فشار است در دست طبقه حاکمه که بهداز حصول نتیجه «دولت می میرد» و بجای آن «یک مجمع آزاد» بظهور میرسد که در آن «بیشرفت آزادی هر یک از اعضاء شرط آزادی تمام اعضاء است» مارکس معتقد بود که این پیشرفت «اجتناب ناپذیر است» و موجب آنهم ضرورت جریان طبیعی است. مهم این است که با تحول شرایط اقتصادی بشر تغییر می یابد و پس از زائل شدن آن حس بیگانگی، بشر مجدداً سیر و سلوکی مناسب مقام انسانی خود پیدا میکند.

این عقیده تغلبی و شاعرانه بنظر ما. حاکی از عدم ایمان مفرط بارزش اصول اخلاق و مذهب نیست بلکه کاشف از ایمان به نیروی ذاتی افکار و اندیشه ها است. نیروئی که در واقع افکار و اندیشه ها فاقد آن هستند. فکر «مجمع آزاد» و «جهش از قلمرو اجبار به قلمرو آزادی» در حقیقت خود ایمان به رفتار و کردار مذهبی بشر است.

خطر عقیده فوق در این است که رعایت اصول اخلاق را وظیفه بشر نمیداند و تکالیف معق اخلاقی را در امر ساختن و پرداختن اجتماع به «روسازی» تنزل می دهد. بعبارت دیگر اصول اخلاق در درجه دوم اهمیت قرار میگیرد و میزازه الزامی و موقعیت مرکزی آن اصول در حیات بشر انکار می شود. اعتقاد به پیشرفت اجتناب ناپذیر بسوی سوسیالیسم عقیده به جبر استوار تر و حس مسئولیت را در امر پیشرفت های تاریخی سست تر می کند. معنای مذهب جبر باین تعبیر سستی و بی جنبشی نیست بلکه بیروان این مذهب طوری تربیت می شوند که با اعتقاد محکم و ایمان به پشتیبانی نیروی عظیم غیر انسانی، وظایف خود را بشدت دنبال میکنند. اما مذهب جبر باین جا خاتمه نمی یابد. عقیده باین که تغییرات اجتماعی و اقتصادی همواره منجر به ترقی بشر می شود از نتایج آن محسوب می گردد و از جمله آثار دیگر آن، انقلاب روس است که معتقدین بآن می گویند «سوسیالیسم عبارتست از کمونیسم اضافه جهش» و این عقیده که اجتماعی کردن وسایل تولید موجب پیدایش موجودات انسانی بهتر و ختم استثمار می گردد زیرا همانطور که بخارین گفت یک طبقه نمی تواند خود را استثمار کند اما در جواب باید گفت راست است که یک طبقه نمیتواند خود را استثمار کند ولی عضو یک طبقه می تواند عضو دیگر همان طبقه را استثمار کند.

جمهوری و ایماز بهترین مثال است. در این جمهوری، علاقمندان از صمیم قلب معتقد بودند که قانون اساسی و ایماز نمونه کامل قانون اساسی دمکراتیک است و می تواند پیشرفت آزاد استعدادهای مردم را تامین کند و این پیشرفت هم در جهت صحیح خود خواهد بود. اما درباره صفت خاص و احصای جامعه که مارکس از آن تحلیل کرده بود؛ وهم چنین راجع بامکان نفوذ فساد در شخصیت کسانی که قدرت را در حکومت دمکراسی عملا در دست دارند حساب کافی نشده بود. علاوه بقدرت ذاتی ایده های اخلاقی تکیه بیجا کردند. و متوجه نشدند که باید باین ایده ها قوت و نیروی

مستقل و محکم داد. علیرغم تمام این تعصبات حزبی، که قهرادر تلقی مردم از مسایل مجرد و زود تأثیر کرد، در تمام فرصت‌های مناسب و موارد قابل انتقاد که پیش آمد، محرکات اخلاقی سوسیالیسم ظاهر و آشکار گردید. کرچه ظهور آنها غالباً یا دیر صورت گرفت یا قطعیت خیلی ضعیف پیدا کرد. مثالهایی که می‌توان نقل کرد عبارتست از جنگ داخلی اسپانیا، مبارزه «ب-وند» سوسیالیست‌های یهودی در لهستان، مقاومت «کواتو» در ورشو، اقدامات مخفی مخالفین هیتلر در کشورهای مختلف و رفتار آن‌ها در اردوگاه‌های کار اجباری، نطق **آتوولسی** (مارس ۱۹۳۵) در برابر رایش‌تاک نازی در آن ساعت بحرانی عظیم که برای سوسیالیست‌ها پیش آمده بود.

حال وظیفه امروز ما چیست؟ وظیفه ما روشن کردن روابط بین اصول اخلاق و سیاسبات است. **کنفسیوس** می‌گوید: «کسی که فقط با روح خود اشنال دارد روابط عظیم بشری را باختلال می‌کشد». مرد شریف وظیفه انسانی خود را با قبول خدمت انجام می‌دهد. بنظر کنفسیوس مرد شریف مردی است که از حیث اصول اخلاق منور باشد.

سوسیالیسم ضرورت عدالت است و شرایط موجود را با معیار ایده آل آزادی و مساوات و برادری منجش می‌کند. این ایده آل‌ها باید با مکتب سوسیالیسم پیوند خورد و یکی شود. این ایده آل‌ها ذاتاً روح فلسفی دارند و فقط با اتخاذ روش‌های مناسب می‌توان مفهوم آنها را روشن و آشکار ساخت. از تعطلب جامعه نمی‌توان این ایده آل‌ها را حتی بصورت کلی بدست آورد زیرا نمی‌توانیم از چیزهای موجود نتایجی بمنوان آنچه که باید وجود داشته باشد استخراج کنیم. بعلاوه برای يك مکتب فلسفی پرداختن با امور جزئی تغییرات مورد نیاز جامعه امکان پذیر نیست. ما علاوه بر اهتمام در تعیین ایده آل‌های اخلاقی وظیفه داریم از واقعیات آزمایشی کامل و جامع بعلم آوریم. ضمناً احتیاج داریم به علم الاجتماع - روانشناسی و اقتصاد و تاریخ و علوم طبیعی زیرا تنظیم اقدامات سیاسی و اقتصادی ما که جامعه را بطرف آزادی و مساوات سوق می‌دهد بکمک و یاری این علوم وابسته است. بدین ترتیب است که ما خواهیم فهمید که در جامعه سوسیالیستی همه باید برای تحصیل لوازم مادی و معنوی مجال و فرصت مساوی داشته باشند.

بنابراین انحصارات باید از بین برود یا تحت کنترل عموم قرار گیرد. باب تربیت باید بروی تمام مردم، بدون توجه بامکانات مالی آنان، مفتوح گردد. امور مهمه باید اجتماعی شود صرفنظر از تأثیر آن‌ها در امر تولید، این اجتماعی کردن وقتی موجه است که برای مصرف کننده بطور عموم و کارمندان دولت رفاه و آسایش بیشتر تأمین کند و بآنان توانائی بدهد تا در فعالیت‌های فرهنگی بیشتر و کاملتر شرکت کنند و بالاخره صلح جهان باید محفوظ بماند. هم برای صیانت از حیات مردم و هم تشکیل يك جامعه واقعی از ملل.

بدین نحو اعتقاد بملل غائی عینی و بعبارت دیگر نظر آنان که می‌گویند تاریخ هدفی پیش‌بینی شده دارد و بسوی آن دحرکت است درقبال این‌دای مردود می‌شود و ثابت می‌گردد که بشر می‌تواند جامعه‌ای موافق با ایده آل‌های اخلاقی

بسازد و خلاصه قدرت سرشتن و ساختن تاریخ را دارد. مراتب اخلاقی و جوه عینی خارجی دارند از این نظر که این مراتب حاصل استعداد تعقل بشر هستند و همین تعقل بشر است که در علوم طبیعی و هم در اخلاق احکام بالبداهه بدست میدهد. در حالیکه تحولات اجتماعی ضروری می باشد اعم از این که این ضرورت از لحاظ اخلاقی و یا غیر آن تقاضا شود لازمه اش مبارزه برای بدست آوردن قدرت است. این مبارزه خواهی نخواهی در آن هائی که قدرت را می خواهند بدست آرند و سوسه ایجاد می کند و خطر فساد امکان پذیر می گردد. باین وسوسه فقط آن هائی می توانند غلبه کنند که معتقدات اخلاقی داشته باشند. بنابراین تربیت اخلاقی عمده کافی سوسیالیست، مبارز ضروری و لازم است در صورتی که هدف، در عین حال اخلاقی نیز باشد.

سوسیالیسم اخلاقی چگونه توفیق می یابد؟

فرض میکنیم از لحاظ سیاست فرصت مناسبی پیدا شده است، در این فرصت میتوان دنیا را از فساد و وحشت آور تقسیمات طبقاتی رها کرد و مبارزه طبقاتی را بر مبنای اخلاقی خود قرار داد، کسانی هستند که میگویند مقصد مبارزه طبقاتی يك مقصد « مادی » است یعنی میخواهند طبقه دیگری را بجای طبقه حاکم مینشانند. در این فرصت مناسب میتوان عملاً بر این بحث خط بطلان کشید.

بهمان درجه که در ساختمان سوسیالیسم بر مبنای اخلاق پیش میرویم باید توجه کنیم کسانی هم هستند که معتقدند مراتب اخلاقی فقط در ارتباط با عقائد مذهبی تحقق پذیر است و بر ما فرض است که در غلبه بر این اشخاص جد کافی مبذول داریم ... تأکید و تکیه بماهیت اخلاق هدفهای سوسیالیسم امری است حیاتی زیرا هیچ فرقه ای چه داخل در مسیحیت و چه خارج از آن حاضر نیست غایب مطلوب خود را با هدفهای سوسیالیسم یکی و یکسان کند چرا که کار عمده معتقدات آنان تکفل روابط بشر با خدا و آخرت است و سوسیالیسم از این حیث جالب و تکان دهنده نیست.

البته امروز جدال با کلیسا در محبت حکومت مستقل اخلاقیات که شه ای از آن اصول گفته شد، چندان فایده ای ندارد. مشکلات کهنه و تحریر کننده فراوان است و لزومی ندارد مابین جهت وارد بحث بی اهمیت روابط اخلاقیات و مذهب بشویم همینقدر کافی است تأکید کنیم که هر عضوی از هر فرقه ای که بجد بایند بمعقدات خود میباید باید بانجام تکالیف اخلاقی در جامعه علاقه داشته باشد. در حقیقت کلیساها ام از کاتولیک و پروتستان، به پیروان مسیح چنین می آموزند که همه مسیحیان در روی زمین الزامات اخلاقی دارند بخشنامه های پاپ از ۱۸۹۱ تا ۱۹۳۱ این معنا را بوضوح نشان میدهد.

اما ییکانگی جنبش کارگری و کلیسا از یکدیگر مایه تاسف فراوان برای همه مردم است.

بقیه در شماره آینده

فرهنگ عامیانه (فلکلور = FOLK - LORE)

از روزیکه مقاله کوتاه و مختصر فلکلور را نوشته‌ام اعتراضات زیادی بمن شده است—عقیده معترضین این بود که نمیبایستی بترجمه‌ایکه مرحوم صادق هدایت از فلکلور کرده است ابراد می‌گرفتم. زیرا که هدایت در صف ادل نویسندگان ایران قرار دارد و آثار او از شاهکارهای زبان ما بشمار میرود.

البته بآنها جواب دادم که منم هدایت را از نویسندگان خوب ایران میدانم ولی این مطلب را نمیتوانم—بپذیرم که چون او از نویسندگان مبرز زبان فارسی بشمار میرود نباید بآثار او انتقادی بشود.

چون مجله نبرد زندگی هم در خاتمه مقاله نگارنده بطور اختصار راجع بایرادیکه بترجمه فلکلور گرفته‌ام اظهار نظر کرده است پاسخ به اظهارمجله را بهانه کرده نظر خود را بیان میکنم. در اظهار نظر مجله نبرد زندگی سه مطلب اساسی جلب توجه میکنند.

الف) فرهنگ توده برای تفهیم لغت فلکلور کافی است و صادق هدایت فرهنگ توده را بی‌مورد استعمال نکرده است.

ب) به لغت فرهنگ توده باین دلیل که معنی فرهنگ عامیانه از آن استنباط میشود میتوان جواز آزادی استعمال داد.

ج) نگارنده جزو آن دسته‌ایست که تصور میکنند لغات و تعبیرات و اصطلاحات زبان فارسی که روزی از طرف عده‌ای بیجا استعمال شده است باید در انحصار آنها باقی بماند.

الف) در مورد ترجمه لغت فلکلور من برسر عقیده خودم باقی هستم و فرهنگ توده را برای تفهیم لغت فلکلور کافی نمیدانم زیرا که فلکلور با دانش عوام مربوط است به طبقه‌ایکه از نظر پرورش در مقابل طبقه تحصیل کرده قرار دارند یعنی طبقه عوام—در حالیکه توده منحصرأ به طبقه عوام اخلاق نمیشود بلکه بآن دسته‌ای از مردم گفته میشود که در مقابل خواص قرار دارند، واضح است که در بین توده افراد تحصیل کرده فراوان پیدا میشود که فلکلور مربوط بآنان نیست.

اگر بآخر فرهنگ توده لغت عوام را اضافه کنیم (فرهنگ توده عوام) ترجمه نسبتاً جامعی از فلکلور بدست خواهد آمد—مرحوم صادق هدایت در مقاله‌ایکه راجع بفلکلور نوشته است در چند جا اصطلاحات دانش عوام، شرح زندگی توده عوام، پرورش طبقه عوام، و ترانه‌های عامیانه را برای بیان کامل معنی فلکلور بکار برده است و این عمل میرساند که خود او هم توجه باین مسئله داشته است که فرهنگ توده کافی برای بیان معنی فلکلور نیست و بدین ترتیب خواسته است باز که اصطلاحات و تعبیرات مشابه نقص ترجمه را جبران کند. بملأوه به نظر راقم وقتی لفظی برای بیان معنایی روشن و واضح و گویا

باشد لزومی ندارد بجای آن لفظ دیگری را که در صحت آن برای بیان معنی مرده هستیم بکار ببریم .

ب- تنها بدلیل استنباط معنایی از يك لفظ نمیتوان جواز آزادی استعمال بآن داد . صحیح است که غرض اصلی از زبان تفهیم و تفهیم است و این غرض هم با مجموعه ای از علامات صوتی بوسیله چند عضو مخصوص بدن (اعضای گفتار) انسان حاصل میشود- ولی برای حصول این غرض بطور کامل باید در بکار بردن الفاظ متکی باصول و قواعدی بود .

مثلا در زبان فارسی تعداد زیادی الفاظ موجود است که مورد استفاده عامه قرار میگیرد و معانی لازمه از آن استنباط میشود ولی به علت عدم زیبایی و شفافیت لازم مورد استفاده خواص اهل ادب نیست و طبق اصول زبان فارسی هم نمیتوان آنها را مورد استفاده قرار داد :

دیوال- سولاخ- هین- تود- تراج- غلوله که بجای دیوار- سوراخ- این- توت- دراج - گلوله استعمال میشود همینطور لغات خارجی جدیدالورود در زبان فارسی را که معادل آنها موجود است نباید بکار برد .

مثلا- مرسی- سند- ژ- ارگانیزاسیون- بار بار- رسم- پروژه- انترسان- بجای- متشکرم- گدانه- تشکیلات و حشیکری- طرح- دلکش-

آیا میتوان باین لغات و نظایر آن که کستاخانه در نوشته های امروزی بکار برده میشود و معادل متداول زیبا و مانوس آنها هم در زبان فارسی موجود است اجازه استعمال داد و آنرا تحول و پیشرفتی در ادبیات ایران دانست ؟

من معتقد نیستم که زبان فارسی برای بیان معانی تازه احتیاجی به لغات جدید ندارد و با الفاظ کهنه زبان فارسی که بیان کننده معانی خاص هستند میتوان مفاهیم

تازه مورد احتیاج را بیان کرد- اصطلاحات و تعبیرات قدیمی زبان فارسی ، بعضی در اثر تغییر وضع اجتماع منسوخ شده است و جای خود را با اصطلاحات و تعبیرات

تازه و متناسب بازندگان جدید سپرده است و مابقی هم برای حوایج امروزی ما که به علت توسعه علوم و آشنائی بفرهنگ اروپا و تغییراتی که در اوضاع

زندگی ما حاصل شده کافی نیست (۱) بنابراین علاقمندان بزبان فارسی که صلاحیت پیشنهاد لغت دارند باید بسا توجه به وسعت دامنه احتیاجات زبان فارسی

لغات و اصطلاحات تازه را پیشنهاد کنند ، اگر لغات مذکور موافق با ذهن فارسی

زبانان بود و مخالفتی با طبیعت زبان فارسی نداشت مورد قبول واقع خواهد شد

اینرا هم بگویم که حداقل فایده پیشنهاد لغات صحیح از طرف اشخاص صلاحیت دار

این خواهد بود که لغت سازان بیمایه وقتی احتیاجات زبان فارسی را از لغات جدید برآورده دیدند برای ساختن و پرداختن لغات نادرست محملی نخواهند داشت و لغت-

سازی از صورت تقفن خارج خواهد شد و کسی نخواهد توانست به بهانه نقص و قفر زبان فارسی تیشه بریشه آن بزند و بسا استعمال لغات خارجی و یا عامیانه و وحشی

(۱) آقای مجتبی مینوی در مقاله ای که در شماره ۱۱ و ۱۲ سال دوم مجله سخن نوشته است اظهار نظر کرده است که زبان فارسی به ۱۵۰۰ ده هزار لغت جدید محتاج میباشد.

و غیر مانوس که معادل آنها در زبان فارسی موجود است و قرن‌ها از طرف اساتید فن بکار رفته است باعث تضعیف زبان فارسی بشود، زبانی که در تمام آسیای غربی و میانه رایج است و بمنزله بزرگترین نیروی ملی ما بشمار میرود. اگر مدعیان اصلاح زبان فارسی (۱) و ادبای بی‌مایه نینداندند که با قلم شکسته نمیتوان مدعی تاسیس مکتب جدید برای اصلاح ادبیات شد بگمان من برای این است که اساتید زبان میدان را برای آنها خالی میگذارند و با اظهار نظر که حق صاحب نظرانست باین آقایان متجدد نمی‌فهماند که انتقاد و ایجاد مکتب مقدمات لازم دارد و بدون تحصیل آن مقدمات و داشتن تجربه و پشتگی کافی، اظهار نظر در این امر مهم صحیح نیست.

نویسنده‌ای که نتواند دو سطر بدون غلط بنویسد و عبارات او پر است از کلمات وحشی خارجی و لغات و اصطلاحات غلط نباید مدعی اصلاح زبان فارسی بشود. برای اینکه درجه فضل این ادبای متجدد را نشان بدهم چند نمونه از آثار قدما را که مربوط است به هفتصدالی هزار سال قبل باچند نمونه از آثار متجددین برای مقایسه ذکر میکنم.

از گلستان: يك شب تامل آیام گذشته می‌کردم و بر عمر تلف کرده تاسف می‌خوردم و سنک سراج دل را بالاس آب دیده میسفتم و این ابیات مناسب حال خود میگفتم.

وقتی بجهل جوانی بانك بر مادر پیر زدم دل آزرده بکنجی بنشت و گریان همی گفت مگر خوردی فراموش کردی که درشتی میکنی.

از قابوسنامه: شراب خوردن را نگوبم که بخور و نگوبم که نخور که جوانان بقول کسی از فعل جوانی باز نکردند که مرا نیز بسیار گفتند و نشنودم.

از حالات و سخنان شیخ ابوسعید روزی شیخ را گفتند یا شیخ فلان مریدت بر فلان راه افتادست مست خراب، فرمود بجمداله که براه افتادست از راه نیفاده است.

از مولوی: شخصی از ترس خود را در خانه‌ای افکند، رخها زرد چون زعفران، لب‌ها کبود چون نیل، دستها لرزان چون برك بید، صاحب خانه پرسید خیر است چه واقع افتاده است؟ گفت در بیرون خر میگیرند بسخره گفت مبارک تو خرنیستی، چه میترسی؟ گفت بجد گرفته‌اند و تمیز بر خاسته، ترسم که مرا خر گیرند.

اگر بآثار متقدمین که برای ما بپیرات مانده است نظر کنیم از این قبیل آثار سلیس و روان فراوان خواهیم یافت که پس از چند قرن باوجود تغییراتی که در زبان ما رخ داده است هنوز محک زبان فارسی است.

(۱) اساتید فن همیشه مورد احترام نگارنده سطور بوده و هستند. عقاید آنها که میگویند: ناتوانی زبان ناتوانی کسانیتست که بآن سخن میگویند گناه در- ماندگی و بیچارگی خود را بگردن زبان نباید انداخت قابل ستایش است.

حال چند نمونه از آثار مدعیان اصلاح زبان فارسی :

۱- در آلمان عده‌ای از فیلسوفها و کسانی که جامعه فلسفه یا لطیفه سرایی به گفتار خود پوشیده بودند با کمال اشتها و حرص این ادبیات را نشخوار کردند .

۲- همه میدانند که کشیها چگونه عادت داشتند اسانه های ابلهانه راجع بمقدسین کاتولیک را روی کتابهای قدیمی خطی بت پرستی مینوشتند !!

۳- این سوسیالیسم آلمانی که به اشتباهات کودکانه خود حالت جدی و با طمطراقی میداد و آنها را با بیانات فریبنده بی معنی بصدای شیور کر نادر میدانها عمومی فریاد میکرد .

۴ - بطور کلی از مجموع واژه های (اتیک و مرال) علم واحدی نتیجه میشود . (۱)

از این نمونه ها بسیار است که از ذکر آنها برای جلوگیری از تطویل کلام صرف میشود- دلیل این آقایان برای این طرز چیز نویسی نیست که مسائل علمی و فلسفی را نمیتوان ساده و روان نوشت . برای اینکه نشان بدهم این ادعا چقدر بی مورد است قسمتی از منطق هگل را که بدشواری فهم معروف است و مرحوم فروغی بدون آنکه کلمه ای مغل فصاحت و موازین ادبی در آن باشد بقارسی نوشته است ذکر میکنم .

« پس عقل جمع وجود و عدم یعنی دو متقابل را که گمان میرفت متمنع است تصدیق میکند ولیکن در عین تصدیق کردن آنها را انتزاعی میباید و نمیتواند قبول کند که منتقدند و پس از آنکه وجود را بر نهاد یعنی عمل با اثبات کرد و عدم را برابر نهاد یعنی عمل به نفی نمود برای رهائی از جمع دو متقابل آن دورا با هم مینهد و مقوله « شدن » را از آن در میاورد که شدن هم بودن است و هم نبودن و جمع دو متقابل باین وجه هم متحقق و هم معقول میگردد در عین اینکه از آن تخلص حاصل میشود . »

این نمونه که نظایر آن در بین آثار نویسندگان ماکم نیست نشان میدهد که در زبان فارسی امروزی نثر درست و خوب و زیبا نیز میتوان یافت .
ج- نگارنده طرفدار این عقیده نیست که چون بعضی از اصطلاحات و تعبیرات از طرف عده‌ای بیجا استعمال شده است نباید از این اصطلاحات و تعبیرات استفاده کرد .

زبان که یکی از مظاهر حیات اجتماعی است در طی زمان تحول میپذیرد تغییرات و تحولاتی که در هر زبان رخ میدهد اعم از لهجای یا تغییر معانی الفاظ و یا پیدایش کلمات جدید متناسب است با تغییراتی که در وضع اجتماع از نظر مادی و معنوی صورت میگیرد .

• مثلا هر وقت تغییراتی در طرز فکر يك قوم رخ بدهد در نحوه استعمال الفاظ که قالب افکار بشمار میروند تغییراتی رخ خواهد داد یعنی مورد استعمال و

(۱) بلاحظه اینکه انتقادات من حمل بر غرض شخصی نشود از ذکر نام اشخاص و منابع خودداری میکنم .

صورت و شکل لغات بر اثر تحولات فکری آن قوم تغییر مینماید اصطلاحات و تغییرات قدیمی بحسب تغییر وضع زندگی منسوخ میشود و اصطلاحات جدیدی متناسب با زندگی و طرز تفکر جدید جای آنها را میگیرد اگر در زندگی ما ایرانیان از یک قرن قبل تاکنون تغییر حاصل نمیشد الفاظ موجود در زبان فارسی برای رفع احتیاجات ماکافی بود، کمبود الفاظ از وقتی احساس شد که بر اثر رابطه با مغرب زمین و آشنائی به تمدن جدید تغییراتی در وضع اجتماع ما حاصل شد.

لغت سازی از همانوقت در ایران شروع شد ولی بدون آنکه حدود احتیاجات زبان فارسی معین شده باشد و لغت سازان بدانند که زبان ما چه دارد و چه ندارد، عده ای هم در چند سال اخیر در انتشار این و لنگاری یا بقول خودشان تامین احتیاجات زبان فارسی سهم بزرگی داشته اند.

ولی موضوعیکه میتوان آنرا علت اساسی وضع نامطبوع فعلی زبان فارسی دانست بگمان من آنست که اهل فن و ادب ذوق و فهم مکتب جدید و متناسبی که بتواند وسیله تغییر افکار و تصورات جدید را در زبان فارسی فراهم کند تاسیس نکردند و با کثرت گیری فرصت کافی به بیمایگان و کسانی دادند که این نیروی بزرگ ملی ما را بضرر خود میدهند آنهم کردند آنچه که بزبان زبان فارسی بود.

اگر حدود احتیاجات زبان فارسی بوسیله اهل فن معین میشد و میدانستیم که زبان فارسی از چه لحاظ فقیر است لااقل لغت سازی فقط در آن حدود انجام می گرفت و بمقدار قابل ملاحظه ای از این اعمال خلاف جلوگیری میشد.

باین نتیجه میرسیم که لغت سازی و بکار بردن لغات خارجی و عامیانه تا اندازه ای بمناسبت احتیاج زبان فارسی است (۱) و اگر این کار مهم بوسیله عده ای ناپخته و بیمایه صورت میگیرد برای آنست که میدان از فضلا و ادبا خالی است.

بنابراین نمیتوان لغت سازی و استعمال لغت را موضوعی شخصی و انفرادی دانست بلکه مسئله ایست اجتماعی؛ کسی یا هیأتی نمیتواند لغتی را که عامه نمیفهمند و مقبول خواص هم نیست برجای لغات دیگر بنشانند، بلکه استعمال عامه و ذوق زمان است که به لغتی حق حیات می دهد، در این صورت این لغت از طرف هر کس وضع شده باشد قابل قبول است و طبق شلیقه شخصی یا هوی و هوس نمی توان از استعمال آن جلوگیری کرد.

حال دنباله مقاله فرهنگ عامیه را خواهیم گرفت.

در مقاله قبل متذکر شدم که در ایران قسمتی از فرهنگ عامیانه مورد علاقه مردم قرار گرفته است و آن اشعار و آهنگهای محلی است. متأسفانه در جمع آوری و ضبط آن دقت کافی بکار نبرود، جمعی بتصور این که جمع آوری فلکلر کلاسی تقریبی

(۱) در اینک تغییر وضع اجتماع در تعبیراتی که در زبان آن اجتماع رخ میدهد موثر می باشد تردیدی نیست، چنانکه اجتماعات کوچک مثل سر بازاخانه بازندان که دارای وضع خاصی هستند تعبیرات و اصطلاحات مخصوص بخود دارند که ناشی از هوی و هوس اشخاص نیست بلکه زائیده احتیاجات محیط می باشد.

است. بدون آگاهی کافی و اطلاعات علمی بگرد آوردن ایشمار و آهنگهای محلی پرداخته اند در اغلب این آهنگها و ایشمار مطابق افکار خود تغییراتی داده اند در حالی که این عمل نه تنها از نظر علمی دارای هیچگونه ارزشی نیست بلکه نتیجه زحمات عده ای را که در این کار صلاحیت دارند و با دقت کافی بجمع آوری فرهنگ عامیانه میپردازند بانحراف دچار خواهد کرد، زیرا فرهنگ عامیانه نه ملکتی موقتی مورد توجه خواهد بود که پس از جمع آوری بمقابله و مقایسه آنها پرداخت و نتایج علمی از مقایسه فرهنگ عامیانه تمام کشور بدست آورد. از واضحات است که وقتی بعضی از این آهنگها و ایشمار از حال طبیعی خارج شده باشد در مقام مقایسه و مقابله بانلکلر بقیه نقاط کشور نتیجه صحیح از آن بدست نخواهد آمد.

در جمع آوری فرهنگ عامیانه آشنائی بزبان بومی از ضروریات است، کسانی که آشنائی بزبان های محلی دارند می دانند که اغلب الفاظ در نزد عوام دارای همان مفهومی نیست که در نزد اشخاص تحصیل کرده می باشد. بعنوان مثال چند نمونه از لغات زبان بومی مازندران را با ذکر معانی و مفهوم محلی و فارسی آن ذکر می کنم:

- ۱- مهر که مفهوم فارسی آن صداق است در زبان بومی بمار گویند.
- ۲- او سوم شخص مفرد در زبان محلی به آب گفته می شود
- ۳- راد در زبان فارسی جوان مرد است در زبان محلی به رهد گویند
- ۴- دار که وسیله اعدام می باشد >>> بدرخت گویند
- ۵- طلا که نام فلز معروف است بزبان محلی بشرط آنکه به اوقات نوشته شود بخروس گفته می شود؛

بنابراین کسی که بزبان بومی آشنا نباشد نمی تواند بطالعه زندگی طبقه عوام بپردازد که از جمله ادبیات و موسیقی آنهاست، علاوه بر آشنائی کامل بزبان بومی اطلاع دقیق و کافی از وضع زندگی طبقه عوام کمال ضرورت را دارد و برای کسب این اطلاعات باید مدت زیادی در محل مورد مطالعه سکونت اختیار کرد و با مردم آمیزش نمود.

جمع آوری دقیق و علمی فرهنگ عامیانه با آسانی ممکن نیست، آگاهی و علم بموضوع، آشنائی بزبان بومی، فکر دقیق و صبر، برای یادداشت و گرد آوردن مطالب لازم است.

نگارنده با وجود این که بیست و پنج سال در مازندران زندگی کرده ام و با اغلب طبقات مردم تماس داشته ام مهنذا به لغات و اصطلاحات زیادی برمی خورم که برای من غیر مفهوم است و علت آن هم این می باشد که با دسته یا طبقه ای که این اصطلاحات و تعبیرات مربوط بآنهاست آمیزش نداشته ام (هر دسته و طبقه عوام اصطلاحات و تعبیرات مخصوص بخود دارند، اصطلاحات ماهیگیران باشکارچیان و برزگران تفاوت دارد).

برای من موجب کمال تعجب است و هر چه تفکر کردم نتوانستم بفهمم بچه

علت اشخاصی که کمترین اطلاع از زبان بومی (یعنی اولین و مهمترین شرط جمع آوری فرهنگ عامیانه) ندارند باین کار مهم میپردازند .

فقط برای جمع آوری يك قسمت از ادبیات عامیانه (دوبیتی ها) باید از زندگی مردم و کلیه وسائلی که برای زندگی بکار میبرند و با آن سروکار دارند مطلع بود. انواع خوراك و پوشاك منزل با تمام آن - وسائل حمل و نقل - ساختمانهای عمومی و سائل مربوط بآن - وسائل کار - انواع مشاغل انواع بازیها و وسائل تفریح - ورزشها - خواب - نجوم - اسامی سال و ماه اعیاد و جشنها و عزاها - اسامی انواع گیاهها - اسامی جانوران - حیوانات اهلی اوزان و مقادیر - اخلاق عامیانه - هنرهای زیبا - خانواده - ساختمان بدن انسان فلسفه عامیانه - تآل - دعاها - جادوگری - خدا شناسی - قوانین قبیله ای و شرعی و غیره .

در شماره های بعد که دوبیتی های مورد نظر با ترجمه به نظر خوانندگان محترم خواهد رسید ملاحظه خواهند فرمود که اطلاع از مسائل مذکوره برای نقل یا ضبط فرهنگ عامیانه بقدر ضروری است ، زیرا در اشعار محلی که محصول فکر و زندگی طبقه عوام می باشد بکلیه این مسائل و مطالب اشاره میشود ، طبیعی است که اگر گرد آورنده از آنها بی اطلاع باشد دچار اشکالات زیادی خواهد شد .

معمداً بنظروران که در این جا نیز نمونه ای ذکر شده باشد یکی از دوبیتی های امیربازواری را بر عرض خوانندگان می رسانم.

یادداری مره چنه هواسنی او نشو شیشک وشباهنک وروجا (۱) بورو
ته نازک تن نکوس سالن (۲) شو ته مندل چش دئیه چنه خو ؟

ترجمه

« یادداری که در آشب مرا چقدر در انتظار گذاشتی ؟ ستاره های پروین و شباهنک و روشک همه طلوع کردند تن لطیف تو در آن شب دراز احساس غارش نکرد که بیدار بشوی - در چشمان مغمور تو چقدر خواب بود . »

بعلمت این که در مقابل هر لفظ زبان محلی ، لفظی منطبق بر معنای آن در زبان فارسی موجود نیست ترجمه اشعار محلی با صعوبت انجام می گیرد - نباید تصور کرد که موجود نبودن چنین الفاظی در زبان فارسی دلیل نقص آست زیرا برای این که در زبان فارسی الفاظی موجود باشد که از آنها معنای بعضی از الفاظ محلی استنباط شود باید معنی الفاظ مورد نظر نزد فارسی زبانان موجود باشد - البته در مقابل تعداد زیادی از الفاظ محلی در زبان فارسی الفاظ موجود است ؛ ولی معانی زیادی مثلا در ذهن ما زهرانی هست که در ذهن تهرانی یا اصفهانی نیست .

(۱) وروجا اعدای روز ترجمه کرده اند در صورتی که در زبان محلی بدلیل دو بیتی مذکور به ستاره روشک گفته میشود .

(۲) در مصرع اول بیت دوم بجای (سالن شو) (بلند شو) هم گفته می شود .

طبعاً الفاظ مربوط بآن هم در نزد تهرانی‌ها پیدا نمی‌شود.
مثلاً لغات (جوله - تلم) در زبان فارسی معادل ندارد و باید جوله را - دولچه مخصوص چوبی - و تلم را دستکاه گرفتن کره از ماست نامید.
البته در این موارد برای تفهیم موضوع باید توضیح کافی داده شود که خوانندگان بدرک مطلب موفق شوند.

اشکال ترجمه در مورد الفاظ مشابهی که در زبان محلی و فارسی موجود است ولی کاملاً با هم منطبق نیست بیشتر احساس می‌شود زیرا این قبیل الفاظ فراوان تر از قسم اول است.

بطور کلی بعلمت اختلاف ذوق و سلیقه که بین مازندرانی‌ها و ساکنین سایر نقاط ایران موجود است و این اختلاف ذوق و سلیقه در زبان که بیان‌کننده افکار و تصورات می‌باشد موثر است، نباید منتظر بود که برای تمام الفاظ مازندرانی که آئینه روح ساکنین آن دیار است در زبان فارسی معادل و مطابق پیدا کرد.
بنابراین با وجود دقت کافی که در ترجمه این اشعار بکار می‌رود نباید انتظار داشت ترجمه، کاملاً دقیق و منطبق با اصل باشد - نگارنده برای آن الفاظی که در زبان فارسی لفظ معادل آن پیدا نمی‌شود در موارد مختلفه الفاظ مختلف بکار می‌برد - چون در زبان مازندرانی اغلب الفاظ معنی متعدد دارد - البته بهر معنی که استعمال شود باید لفظی مطابق آن بکار برده شود.

اشاره شد که علاوه بر اطلاع از زبان محلی برای جمع آوری فرهنگ عامیانه اطلاع دقیق از وضعیت زندگی طبقه عوام مورد ضرورت است تا بتوان از چگونگی فکر آنان مطلع شد فقط در صورت داشتن اطلاعات کافی از زندگی عامه مردم می‌توان موفق بدرک اصطلاحات و تعبیرات مورد استعمال آنان شد این تعبیرات و اصطلاحات بطور کلی با آنچه در زبان فارسی بکار می‌رود تفاوت دارد.

دیده می‌شود که گردآورندگان فرهنگ عامیانه بدون اطلاع از طرز فکر و زندگی طبقه عوام شعر یا آهنگ یا ضرب المثلی را باین علت که مطابق با فکر شهرنشینان نیست تغییر می‌دهند و احوال طبیعی خارج می‌کنند - شاید بحث در این موضوع بی‌مورد باشد که تعبیر و تشبیهی که یک نفر از عوام یا چوپان مازندرانی برای توصیف معشوقه خویش بکار می‌برد با فکر یک تحصیلکرده و آشنا به تعبیرات و تشبیهات سعدی و حافظ مغایر است ولی نمی‌توان تعبیر و تشبیهی را که در زبان محلی بکار رفته است تغییر داد بلکه ضبط و یادداشت اصل آن تعبیرات مورد نظر است و دارای ارزش علمی می‌باشد.

مثلاً در این دو بیت می‌امیر بازواری که در وصف معشوق می‌گوید:

خجیر کیجا عاج و بلور ته تن شیرو شکر و پتیر و لورته تن
اگردونم من حيله دنیه ته تن تر بتو مه شه شال لادبتن

ترجمه

(دختر خوب و زیبائی که تن تو مثل عاج و بلور و شیر و شکر و پتیر و شیر بسته است،

یاد بود چهارمین سال صادق هدایت در پاریس

برای رفع هرگونه سوء تفاهم باید یادآوری شود که در پاریس هم مثل جاهای دیگر مدت‌ها توده‌ای‌ها اتحادیه دانشجویان را سعی میکردند آلت دست خود قرار دهند، دانشجویان ملی مساعی آنان را خنثی میکردند و بالاخره در سه سال پیش اتحادیه دانشجویان ملی تشکیل شد و عناصر ناباب از رهبری اتحادیه بکلی طرد گردیدند. جای بسی خوشوقتی است که این اتحادیه برای شناساندن فرهنگ و هنر ایران اقدامات مفیدی انجام میدهد امیدواریم در شماره‌های آینده متن سخن-رانی های آقایان هانری ماسه و ژیلبرت لازار را برای خوانندگان نبرد زندگی منتشر سازیم.

پاریس - ۲۷ آوریل ۱۹۵۵

جناب آقای مدیر محترم مجله نبرد زندگی

اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه که مدت سه سال است بمنظور تأمین منافع صنفی و مخصوصاً شناساندن هنر و فرهنگ ایران تشکیل شده و تاکنون با انعقاد جلسات کنفرانس و جشن های ملی و غیره قدم های مفیدی در راه پیشرفت هدف خویش برداشته است در ماه آوریل مجلس یادبودی بمناسبت چهارمین سال مرگ نویسنده بزرگ معاصر ایرانی تشکیل داد. در این کنفرانس عده‌ای ازدوستان و علاقمندان فرانسوی و ایرانی هدایت شرکت کردند و برنامه جالب توجهی بشرح زیر اجرا شد.

— کنفرانس توسط آقای هانری ماسه Henri Massé عضو انستیتور و رییس مدرسه زبانهای زنده شرقی.

— تألیفات صادق هدایت توسط آقای لازار Gilbert Lazard پروفیسور اگرژ دانشگاه پاریس صفحه بعد

اگر من مطمئن باشم که در وجود توحیله و تزویر نیست می توانم ترالای شال کمرم به بیچم .

این تعبیّرات و تشبیّات که با وضع زندگی مردم آنسامان بستگی دارد نمی تواند نظیر تشبیّات و تعبیّرات استاد سخن سعدی باشد که در وصف معشوق می گوید .

کل نسبتی ندارد باروی دلفریبت تودرمیان کلهچون گل میان خاری
ندانستم از غایت لطف و حسن که سیم و سمن یا برو دوش بود
کسانی که انتظار دارند چنین تشبیّاتی در ادبیات عوام موجود باشد یاسمی دارند در ترجمه فرهنگ عامیانه چنین افکار و تصوراتی را بعنف وارد نمایند بهتر است از جمع آوری فلکلم صرف نظر کنند .

بحث ادامه دارد

— قطعه‌ای درمرك صادق هدایت توسط آقای صدرحاج سیدجوادی دانشجوی دوره دکترای دانشکده ادبیات پاریس.

— قطعات منتخبه از بوف کور توسط خانم صابری دانشجوی مدرسه آردرامانیک.

ضمناً مجموعه یادبودی شامل بیوگرافی هدایت و تقریظ‌های مربوط به بوف کور و برنامه جلسه ازطرف اتحادیه بطور رایگان به‌عنوان مدعوین تقدیم شد. اتحادیه دانشجویان لازم دانست جریان مزبور را بوسیله آن مجله باطالع علاقه‌مندان به‌هدایت و خوانندگان محترم مجله نبرد زندگی برساند.

چنانچه مجله نبرد زندگی مایل باشد متن کنفرانسهای محققانه مسیوپروفسور هانری ماسه و مسیوپروفسور لازاررا که توسط نوار ضبط شده است منتشر سازد منتهی است بآدرس اتحادیه مرقوم فرمائید تااصل ویاترجمه آن ارسال گردد.

دیر هیئت اجراییه اتحادیه دانشجویان ایرانی در فرانسه - ه. شیرینلو

چند قضاوت فرانسوی در باره صادق هدایت

اقتباس از نشریه اتحادیه دانشجویان ایرانی در پاریس

خیال می‌کنیم مکاشفه‌ای که از شاهکار او موسوم به بوف کور بما دست میدهد میتواند او را بدون زحمت بین مهمترین نویسندگان عصر ما قرار دهد

آندره روسو فیگارو ادبی ۱۸ ژوئیه ۱۹۵۳

امادرباره محتویات ادبی، عبارت از يك كوينده معاصر ایرانی است که چیزی از الوان و قدرت باستانی را از دست نداده

ریبه‌مون دسنی مجله هنر ۴ نوامبر ۱۹۵۳

در اثر این نویسنده تمام سحر مشرق زمین، با افسانه‌های عجیب و دل‌پذیرش، و حکایات خیال‌آمیز برایش موجود است: خواب و خیال زمان و مکان را محو میکند، واقعیت با آنچه وهم است می‌آمیزد، لذت بانگرانی وحدت پیدا میکند؛ مثلاً اینکه افکار در روح انسان حک می‌شود.

باستور - والرئ - رادو - مجله انسانها و دنیا - مارس ۱۹۵۴

نام صادق هدایت بعنوان مؤسس اصلی ادبیات نوین ایران در تاریخ خواهد ماند. مکاشفه‌هایی که اینقدر جذاب است بی شک برای ایران همان اندازه بار آور خواهد بود که در فرانسه رومان‌تیک‌ها و پله‌ایاد (نامی که بهفت شاعر داده شده است).

صادق هدایت برای ما يك قالی باشکوه و زیبا از هنر ایرانی فرستاده که پراز لذت و دلهره و جادوهای اسرار آمیز است.

رنه لالو نوول لیتزر - اوت ۱۹۵۳

نامه مهاگاندی

«پارنا کوتی» پونی ۱۴ سپتامبر ۱۹۳۳

جواهر لعل عزیز م :

من خوشوقتم که شما با چنین نحو جامع و بی‌پرده‌ای برای من نوشته‌اید. من وقتی در مراجعت از لندن در پایان ۱۹۳۱ شما را بطور ناگهانی در مقابل خودیافتم به‌سختی از این جدائی متأثر شدم و لذا خیلی بلاقات شما و مبادله نظر اتمان مایل بودم.

من با قسمت اعظم آنچه شما در نامه خود گفته‌اید کاملاً موافقم. آزمایش حاصله از زمان کنگره کراچی، حتی الامکان عقیده مرا در باره راه حل اساسی و برنامه اقتصادی که شما به آنها اشاره کرده‌اید، تقویت نموده است هدف ما چیزی کمتر از استقلال کامل نمیتواند باشد من در این باره هیچگونه شکمی ندارم، من صمیمانه شما را تأیید میکنیم که میگوئید بدون یک تجدید نظر مهم در منافع سرمایه داری، وضع توده‌ها هرگز نمیتواند بهتر شود. من هر چند نتوانم بقدر شما دور روم عقیده دارم که قبل از اینکه هندیک موجود متجانسی شود شاهدگان از یک قسمت بزرگی از قدرشان صرف‌نظر کنند و نمایندگان ملی ملت‌های شوند که امروز بآنها حکومت میکنند.

من تأیید قسمت عمده‌ای از آنچه شما از کنفرانس میزگرد گفته‌اید از تجربه شخصی خودم بدست میآورم و هرگز کوچکترین اختلافی در تشخیص این امر با شما ندارم که در این دوران تجمع سریع و شناسائی متزاید وحدت نوع بشر. ناسیونالیسم ما نباید بایک انترناسیونالیسم مترقی ناسازگار باشد. هند نمیتواند در برابر آنچه در سایر قسمت‌های جهان میگذرد منفرد و بی‌اثر باقی بماند.

اما من میدانم که با وجود چنین توافقی در باره بیان ایده‌آلهای خودمان؛ بین ما اختلاف «سلیقه خصوصی» وجود دارد. از اینجهت شما ضرورت تشریح درست هدفمان را نشان داده‌اید امامن، در حالیکه یکبار این موضوع مشخص شده است. هر گزاهیتی برای تکرار آن قائل نیستم. تعریف خیلی روشن این هدف و تقویم آن، اگر وسائل رسیدن بآن هدف و بکار بردن آن وسائل را شناسیم، ما را بسوی آن هدایت نخواهد کرد. بهمین خاطر من اصولاً در فکر تأمین این وسائل و استعمال پیشرفت‌کننده آنها هستم.

من میدانم که اگر بتوانیم چنانکه باید در این امر دقت کنیم مقصود مطمئناً حاصل خواهد شد همچنین میدانم که پیشرفت ما بسمت مقصود متناسب با بی‌آلایشی وسائل ما خواهد بود من معتقدم که اگر بتوانیم نمایش مشهودی از صداقت و عدم

شدت مطلق خود بدهیم؛ اعلام هدف ملی ما صدمه ای بمنافعی که بشنیر میرسد شما در نامه خود بآن حمله کرده‌اید وارد نخواهد ساخت مامیدانیم که اگر میتوانستیم تنها معصوم بودن روش های خود را تضمین نماییم. ترس و عدم اعتماد شاهزادگان، ملاکین و آنها که زندگیشان منوط بر استثمار توده‌هاست نسبت بما از بین میرفت ما نمیخواهیم کسی را مجبور کنیم، ما درصدد ارشاد هستیم، این روش احتمال دارد که طولانی، و شاید خیلی طولانی، بشنیر آید اما من یقین دارم که خیلی کوتاه خواهد بود.

من حیث المجموع، من با تفسیر شما نسبت بدستورات سر آئی و تفسیر خودم درباره آن موافقم من اطمینان کامل دارم که اگر این دستورات داده نمیشد بکلی نهضت مقاومت کشوری بواسطه ضعف داخلی روز افزون از بین میرفت زیرا اعضاء کنگره با این گمان که تشکیلاتی که از آنها میتوانند خطمشی‌ها را بخواهند و اقسا کار میکنند خیالات باطلی میکردند در صورتیکه تحت رژیم فرامین Ordommamca بی کفتگو کار متشکل کمیته های کنگره غیر ممکن شده بود.

این اعتقاد غلط درباره طرز کار تشکیلات غیر قانونی و تا حد زیادی ناتوان بسرعت يك سقوط روحیه را به همراه می‌آورد که میبایست از آن جلوگیری شود در صورتیکه هیچگونه امکان از دست دادن روحیه در نهضت مقاومت اگر چنانکه باید تطبیق شود، وجود ندارد. شما خیلی درست گفته‌اید که بالاخره هر نافرمانی اساساً يك «کار فردی است» من باز هم در ترمیم و میکویم که تا آنجا که حتی تنها يك مقاومت کننده مقاومتش را ابراز میدارد، جنبش نمیتواند ببرد و باید بالاخره موفق شود. مقاومت کنندگان فردی احتیاجی به کمک تشکیلات ندارند. تازه يك تشکیلات بدون افرادی که آنرا میسازند چیزی نیست دستورات «سر آئی» بعقیده من يك جواب واقعی بفرامین بود و اگر تنها مردان و زنان متعلق بکنگره بضرورت این تعلیمات، با همه آنچه از آن منتج میشود؛ ارزش مینهادند فرامین اقل در باره آنچه مربوط بقاومت کنندگان بود بی اثر میگشت.

آنها میتوانند هسته ای که دور آن آرتش شکست ناپذیری از مقاومت کنندگان سازمان باید تشکیل دهند در دستورات سر آئی و در یادداشتهای من فرض هیچگونه ممنوعیت عمل متشکل کنگره نیست ها تحت هر شکلی که باشد، توجیه نشده است من میل دارم شمار مطلع سازم که گمان نکنید اختلاف اساسی میان مقاومت فردی و نهضت مقاومت توده‌ها نیست من معتقدم که این اختلاف اساسی در این قبول خود شما مندرج است که «این ذاتاً يك کار فردی» است.

آنچه اصولاً نهضت مقاومت فردی را از نهضت مقاومت توده‌ها مشخص میسازد اینست که در صورت اول هر کسی يك واحد کاملاً مستقل است و سقوط او تأثیری در دیگران ندارد، در صورتیکه در نهضت مقاومت توده‌ها سقوط یکی قهراً در بقیه تأثیری می بخشد. وانگهی در نهضت مقاومت توده‌ها يك رهبر اصالت دارد در صورتی که در مقاومت فردی هر کس رهبر مخصوص خویش است و نیز در

نهضت مقاومت توده‌ها امکان شکست و در مقاومت فردی عدم امکان آن وجود دارد، بالاخره يك دولت میتواند در برابر نهضت مقاومت توده‌ها ایستادگی کند. اما هیچ دولتی تاکنون یافت نشده است که لایق بایرداری در برابر مقاومت فردی باشد. هرگز نباید اهمیت زیاد برای این اظهار من قائل شد که يك تشکیلات که خود را بقدر کافی فوی احساس کند میتواند نهضت مقاومت توده‌ای را باخطرات و ضررهایش بپذیرد. در تئوری چیزی برای تنقید کردن این موضوع یافت نمیشود، اما من میدانم که در موقع عمل هیچ تشکیلاتی برای تحمل این بار نیست. من میل ندارم امیدهای بیهوده‌ای را برانگیرم. در موضوع روش کارمخفی، در حال حاضر، من بااستحکامی بیشتر از هر وقت میگویم که باید ممنوع باشد. من خود را برای قائل شدن استثنائات نیز ناصالح میدانم کارمخفی باعث بدی زیادی شده است. و اگر باشد از بین نرود میتواند جنبش را تباه سازد. ممکن است موارد استثنائی روشهای اختفائی را تجویز کند من صرفنظر کردن از این مزیت را بخاطر توده‌هایی که میخواهیم به آنها تعلیم بیباکی بدهیم، ترجیح میدهم. من نمیخواهم با دادن این فکر به آنها، که در بعضی موارد میتوان از این روشها استعانت جست، در ذهن آنان ایجاد اغتشاش کنم. کارمخفی با توسعه فکر نهضت مخالف است. اگر کنگریستها فکر کنند که هر مالی میکنند بکوقت توقیف شود مستقل شدن از آنها می آموزند. من مانند شما عقیده دارم که برای افراد عمل بیهوده‌ایست که نیت خود را در پذیرفتن يك شکل خاص نافرمانی عمومی به صاحبمنصبان محلی اعلام کنند. مایک جنبش زرک را مسخره نمیکنیم. بنابراین وقتی مراد نهضت مقاومت است باید آنها را بطور جدی، و حتی الامکان به شکل حقیقی و با شیوه‌ای که برای برنامه‌کنگره مفید باشد، انجام داد.

من يك نکته را که در نامه شما فراموش شده تذکر میدهم. شما به فعالیت‌های مختلف سازنده کنگره‌ای که در ۱۹۲۰ بعد از تسامل کافی فراهم شده بود اشاره نمیکنید. با حفظ عمق مقاومت کشوری ما نمیتوانیم در فعالیت‌های ساختمانی مانند ایجاد واحدهای کار اجتماعی «روستائی» الفاء «حرمت لمس» Intouchabilité نجس‌ها تمییم نخ ریسی و پارچه‌های دست باف (Khaddar) بگذریم؛ من در این نظریه محکمتر از همیشه باقی هستم، باید تصدیق کرد که اگر کنگریست‌ها به صدها هزار برسند، مقاومت کنندگان زندانی هرگز در «جوع ازبک» «لاک» (Lakh) (۱۰۰۰۰۰) نگذشته است! گرسایر لاکها مفلوج شوند این دراصل چیز بدی است. برای کسانی که بدلیلی نتوانند به صفوف «نهضت مقاومت» به پیوندند، با اقرار آشکار باین امر هیچگونه سرافکنندگی نیست، آنها هم بایکی از این فعالیت‌های ساختمانی که نامبردم یا خیلی دیگر که میتوانم به لیست اضافه کنم، میپردازند، بکشور خدمت میکنند و آنها بهدف نزدیک میسازند. فرامین باشدیا نباشد، اگر هر فرد مرد وزن کنگریست هنر شرکت دادن خود را در ساختمان خانه استقلال فراگیرد - هر تیرگی هم در افاق، ظاهر شود، هیچ علتی برای نایمندی یا پاس وجود ندارد. بالاخره اگر من استنباط کنم که گفتن آن مرا در خطر متهم شدن

به خود خواهی از طرف شما قرار نمیدهد، میل دارم اعلام کنم که هیچگونه درک شکست ندارم و امید دیدن وطنم در حال مشی سریع بجانب هدف درخشانش، درمن باشعله زندهای همانند ۱۹۲۰ میدرخشد زیرا من عقیده فنا ناپذیری به تاثیر نهضت مقاومت دارم.

اما همچنان که میدانید، بعد از تفکرو توسل زیاد، من تصمیم گرفته‌ام که در طول مدت حبس خانته نیافته خود، که درع اوت بوسیله دادگاه متشکل در زندان یراودا (Yerawda) بدان محکوم شده‌ام، به تعرض نبردازم. من احتیاجی به ورود بدلائل خود ندارم چونکه هم اکنون اعلامیه جداگانه‌ای در این باره تهیه کرده‌ام، این تعلیق شخصی، هرچند که برای مدتی قابل سوء تعبیر باشد، نشان خواهد داد که چطور و چه وقت میتواند يك وظیفه باشد و اگر این يك وظیفه است غیر ممکن است که به موضوع ضرری وارد آورد.

به‌شما باپو

اعلامیه مهاتما گاندی در باره تعلیق موقت نهضت مقاومت

این اعلامیه در دوره سکوت من در ساھارسا Saharsa در روز دوشنبه دوم آوریل عید فصیح از طرف من تنظیم شده است، من آنرا به راژندرا باپو دادم بدوستانی که حاضر بودند ارائه داد. نوشته اصلی بطور قابل ملاحظه‌ای مورد تجدید نظر.... و تلخیص واقع شده است اما در جوهر خود همانست که روز دوشنبه بود من از اینکه نتوانستم آنرا بتمام دوستان و همکاران نشان دهم متأسفم.. اما چون هیچگونه شکی در صحت تصمیم خود ندارم و چون میدانستم که مقاومت بعضیها قریب الوقوع بود. میل نداشتم که انتشار آنرا در انتظار عقیده دوستان با خطر تاخیر مواجه سازم. من باین تصمیم و هر کلمه‌ای از این اعلامیه پس از يك تأمل و جدانی عظیم و پس از تعمق باطنی و انتظار الهام از خدا، رسیده‌ام: این تصمیم هیچگونه سرزنی را نسبت بهیچکس در بر ندارد. این پذیرش متواضعانه حدود مخصوصه‌ام و درک صحیحی از مسئولیت سنگینی است که در همه این سالهای دراز بردوشهای خود تحمل کرده‌ام.

این اعلامیه از يك مصاحبت خصوصی با ساکنین و مجتمعی ساتیا گراها آسرام Ashram که از زندان خارج میشدند و من با ترغیب راژندرا باپو آنها را بی‌بیار فرستاده بودم الهام گرفته است و بالاخص مرهون الهامی است که من در جریان صحبت با دوست دیرین ارجداری داشته‌ام، او از انجام وظیفه درست زندان سر باز زده و انجام مطالعات خاص خود را بوظیفه‌ای که برای او تعیین شده بود ترجیح داده بود این مسلماً مخالف فواید ساتیا گراها بود. بیشتر از نقص این دوست که من او را بیش از همیشه دوستدارم. این امر نقص مخصوص خود را بن فهماند. آندوست بن گفت که او فکر نمی کرده است که من در جریان ضعف او بوده‌ام. من کور بودم، کوری برای يك رهبر غیر قابل بخشایش است. من بلا درنگ دیدم که باید فوراً تنها نماینده نهضت مقاومت در عمل باقی بمانم.

در طول هفته کنفرانس غیررسمی پونا در ژوئیه اخیر من اعلام کرده بودم که، حتی یکی کافی است که پیام ساتیاگراها را برقرار دارد و حال آنکه خیلی از مقاومتین بوقوع فرا میرسند. در حال حاضر؛ با تعمق طولانی، من در اینبار (ساتیاگراها) باین نتیجه رسیده‌ام که اگر بمنزله وسیله‌ای برای رسیدن به... خودمختاری Purna Swaraj نتیجه بخش باشد. لازمست در اوضاع فعلی فقط یکنفر خودم و نه دیگری. فوراً مسؤلیت نهضت مقاومت را بعهده گیرد.

من احساس می‌کنم که توده‌ها پیام کامل ساتیاگراها را در نیافته‌اند زیرا آن پیام در انتقال خود تحریف شده است. برای من مسلم شده است که وسائل معنوی وقتی استعمال آنها بایک واسطه غیر معنوی تعلیم داده میشود، توانائی خود را از دست میدهند عکس‌العمل توده‌ها در ضمن مسافرت برای تبلیغ پستای الحقوق شمردن نجس‌ها تازگی داشت، و تجسم برجسته‌ای از آنچه میخواهم بگویم بوده است توده‌ها باشیوه‌ای عالی و طبیعی پاسخ دادند.

کارگران؛ خودشان اذحرارت این کومک توده‌های وسیع که هرگز نتوانسته بودند بآن نائل شوند، مبهوت شده بودند. این شیوه را بجهت آنکه دارای هدفهای دنیائی است بوسیله مردان و زنانی هم که «منویت آنرا درک نکنند میتوان بکار برد بشرط آنکه کسی که آنرا رهبری میدهند معنوی بودن این سلاح را بدانند همه کس نمیتواند وسائل جراحی. ابکار برد خیلی‌ها میتوانند اینکار را بکنند اگر در پشت سر خود یک متخصص برای هدایت خویش داشته باشند. من ادعا میکنم که یک متخصص شکل‌دهنده مقاومت روحی یا منفی (Satyagrahiste) هستم. من محتاج با احتیاط کاری خیلی بیشتری از یک جراح متخصص هستم که عنوان استادی را در علم خود گرفته است. من هنوز یک جوینده حقیری هستم، طبیعت علم ساتیاگراها (مقاومت منفی یا روحی) هم دانشجو را از اینکه دورتر از پیش پای خود را ببیند منع میکند. انتباهی که از صاحب یا ساکنین آسرام (Asrham) بمن دست داد، مرا باین نتیجه رسانید که باید به تمام کنگریست‌ها تعلیق نهضت مقاومت را برای Swaraj خود مختاری (با مشخص کردن شکایت مخصوص) توصیه کنم. آن‌ها باید آنرا بمن واگذارند و آن بوسیله دیگران، در طول حیات من و فقط در تحت مزامین من دوباره شروع خواهد شد؛ تا زمانیکه کسی که مدعی شناختن این علم بهتر از من باشد و جلب اعتماد کند، پیدا نشود؛ من این رای را بعنوان مؤسس و مبتکر ساتیاگراها میدهم. از این بپس تمام آنهایی که طبق نصایح من بطور مستقیم و غیر مستقیم به نهضت مقاومت برای سواراژ swaraj (خودمختاری) کشانده شده‌اند به قطع اینگونه مقاومت تمایل پیدا خواهند کرد. من یقین کامل دارم که این بهترین راهنمایی جهت تعقیب مصالح مبارزه هند برای آزادی است.

من بزرگترین سلاح موافق ذوق بشریت ایمان مطلق دارم. من برای ساتیاگراها تبلیغ میکنم؛ برای اینکه میتواند مطلقاً جان‌شین شدت و جنگ شود و بنابراین هدف آن تاثیر بخشیدن در قلب اشخاص معروف به « تروریست » و

فرمانروایانی است که ریشه کردن این تروریسم را باخشی کردن قیام يك ملت خواهانند اما اعتدال نهضت مقاومت طولانی (هراندازه نتایج بزرگی داده باشد) نه در قلب تروریستها و نه فرمانروایان؛ بمنزله يك طبقه، تاثیر نبخشیده است. ساتیا گراهای خالص باید در قلب هردو دسته اثر کند. برای آزمایش حقانیت این پیشنهاد ساتیا گراهای باید برای مدتی بوسیله يك فرد مشخص تضمین شود این آزمایش هرگز نشده و اکنون باید بشود.

من باید بخوانندگان خود اخطار کنم که ساتیا گراهارا با نهضت مقاومت ساده اشتباه نکنند. ساتیا گراهای چیزهای خیلی بیشتری را از نهضت مقاومت در بر میگیرد و بمعنای جستجوی خستگی ناپذیر حقیقت و قدرتی است که این جستجو به کسی که در پی آن سر میدهد. این جستجو جز از طرفی که دقیقاً بر (عدم تشدد) مبتنی باشد نمیتواند ادامه یابد.

پس مقاومتین که بدین نحو آزاد گذارده شده‌اند چه باید بکنند؟ آنها اگر میخواهند برای این دعوت در موقع مقتضی حاضر باشند باید هنر و حس از خود گذشته‌گی و فقا اختیاری را فرا گیرند، وظیفه آنها بدینقرار است: برداختن بقعائلیتهای ملی سازنده، توسعه نخ رسی دستی (Khadar) که خودشان به تنند و بیافند، اشاعه وحدت قلوب روستائی (۱) با سلوک شخصی غیر قابل ملامت اشخاصی نسبت بیکدیگر در تمام قلمرو زندگی، نفی بالذات مسئله (نجسها) (غیر قابل لمس بودن) با همه تنوعات و اشکال آن؛ تمیم برهیز کامل از مشروبات الکلی و مخدرات با معاشرت شخصی با کسانی که باین برهیز شاقند و بطور کلی با برداختن بتزکیه نفس اینهاست و وظائفی که برای آنها وسائل معاش يك زندگی فقیرانه رامهیا میسازد کسانی که برایشان این زندگی فقیرانه ممکن نباشد باید جایی در صنایع کوچک نامتشکل و با اهمیت ملی که مزد خوبی میدهند بیابند.

امید است که خوب درك شده باشد که نهضت مقاومت برای کسانی است که وظیفه اطاعت اختیاری نسبت بقانون و حکومت را می شناسند و بآن عمل میکنند چندان لزومی ندارد که گفته شود با انتشار این اعلامیه من بهیچ وجه بکارکنگره تجاوز نمیکنم. این نصایح فقط بکسانی اختصاص دارد که از من راهنمایی آنچه را مربوط بساتیا گراهاست. میخواهند.

۱- یعنی «وحدت فکری جمعیت های مذهبی» (هندوها - مسلمانان - سیکها و غیره) اشاره بمسئله کومونالیسم (استقلال دهستانها) درهند: جمعیت های مخفی مذهبی. «پادداشت از مترجم فرانسوی»

بانو جیبیه فیوضات

از کتاب شرح حال آهنگ سازان شهیر

جیبیه وردی Giuseppe verdi

- ۲ -

با اینکه جیبینا وردی در مورد مذهب اختلاف نظر کلی داشتند در سه مورد دارای توافق نظر کامل بودند. هر دو بامور خیریه علاقمند بودند، از سکوت و ازوای دهکده لذت می بردند، بالاتر از همه عاشق موسیقی بودند. سخاوت و دستگیری دیگران تنها موضوعی بود که هیچوقت راجع بان باهم گفتگو نمی کردند و هر یک جرانوردی و بنل و بخشش دیگری را بدون چون و چرا می پذیرفت.

در اینباره جیبینا چنین نوشته: «هر وقت ما بحساب هزینه خود میرسیم همیشه يك مبلغ قابل ملاحظه ای کم می آید، و وردی هیچوقت توضیح راجع بان نمیدهد، لازم بتوضیح هم نیست چون من میدانم که تا آخرین دینار آن مبلغ بصرف دستگیری بیچاره و پریشان حالی رسیده است.» وردی نیز بسهم خود مواظب بود از وجوه کسری حساب جیبینا حرفی بمیان نیاورد چون میدانست که بمصارف خیریه رسیده است. گاهی در امور خیریه باهم اشتراك مساعی میکردند و این در مواقعی بود که موسیقیدانان بكمك آنها احتیاج داشتند، در اینصورت خانه وسیع ییلاقی آنها بناگاه دوستان و همکاران بی مسکن و بی مأوایشان میشد.

خانه ییلاقی وردی واقع در کنار دریاچه سانتا کاتا ابتدا، کلبه کوچکی بیش نبود ولی بتدریج در سایه زحمت و پشتکار وردی که خود مرد کار و کشاورز با تجربه ای بود بصورت ملک وسیع و باشکوهی در آمد. خودش می گفت: «من همیشه همان دهاتی دهکده لورونکول بوده و خواهم بود وردی هم اقدر که برای ساختن آهنگهای موسیقی صرف وقت میکرد برای کشت و زرع و آبادی ملک خود نیز میکوشید و حتی در ساختن اینبه مختلف ملک شخصاً شرکت می کرد. جیبینا برای دوست خود چنین نوشته: «وردی معمار شده و یکمده عمله را اداره میکند... نمیدانی از صبح تا شب تختخوابها و قفسه ها و میز و صندلیها چند دفعه از این اطاق بان اطاق جا بجا می شود...» یکروز که در حین بنایی تمام نشدنی وردی، مهمانان عالیقدر سر رسیدند بقول جیبینا «آنان افتخار اینرا داشتند که در کفش کن یا عبارت دیگر در راهرویی که مزین بلانه های متعدد برندگان بود، غذا بخوردند و در تمام مدت جلچه ها از بالای سر آنها می بریدند و برای بچه های خود دانه می آوردند.» و وردی که بقول جیبینا همیشه در گوشه و کنار ملک بکار ساختمان یا کشت و زرع اشتغال داشت و از يك معمار واقعی بهتر انجام وظیفه میکرد. ناچار لباس کار را کنار گذاشت و مهبای پذیرائی از مهمانان شد.

در حین اینهمه کار و گرفتاری بود که وردی شروع به تصنیف «اپراهای آزمایشی» نمود - اپراهاییکه تدریجا او را بصفت مقدم آهنگسازان اروپا رسانید. در طی هشت سال وردی سیزده اپرا ساخت از جمله این اپراها: I, Lombardi, Ernani, (از روی درام مشهور و یکتور هوگو), Giovanna d'Arco (ژاندارک), و Jerusalem, Attila, Alzira (اورشلیم), Stiffelio, وردی مردی خیال‌باف نبود که روحش بر فراز ابرها فارغ از حقایق زندگی در پرواز باشد بلکه مرد زندگی و پابند مادیات نیز بود و تحت تعلیمات و راهنماییهای جیسیپینا بخوبی میدانست چگونه از نیروی نبوغ و ابتکار خویش استفاده کند. وقتی که قرارداد تهیه اپرای I, Lombardi را تنظیم مینمود از جیسیپینا پرسید در اداء آن چه مبلغی دریافت کند جیسیپینا باو گوشزد کرد که زیاده روی نکنند ولی حتی الامکان مبلغ بیشتری درخواست نماید وردی مطابق توصیه وی رفتار کرد و مبلغ هزار و پانصد دلار برای اپرای مزبور دریافت نمود از آن پس وجوه دریافتی او قوس صعودی پیوسته و از دو هزار و پانصد دلار در مقابل اپرای I, Luisa Miller, بسی هزار دلار اجرت اپرای Aida بالغ گردید.

وردی از نوادر روزگار بود - نابغه عالی قدری بود که از نروتمندان نامی دنیا شد.

هر چند مسیر زندگی وردی با طلامفروش شده بود ولی گاهگاه سنک و کلوخهائی در این مسیر می افکندند تا باعث لغزش و سقوط او گردد.

مامورین سانسور اطریشی که در خلال ساخته های وردی اشتیاق و آرزوی او را برای آزادی و استقلال ایتالیا درک کرده بودند بانام قوا میکوشیدند در راه او موانع و عوائقی ایجاد نمایند ولی البته نمی توانستند او را هم مانند روزنامه نگاران و سیاستمداران و شاعران شورش طلب ایتالیا حبس و توقیف کنند زیرا نمی توانستند احساساتی را که او در قالب موسیقی ریخته بود بعنوان مدارک انقلابی بر علیه او بکار برند و همواره می کوشیدند که یا بکلی از نمایش آثار و ساخته های او ممانعت بعمل آورند و یا در متن نمایش تحریفاتی نمایند تا بی ارزش و بی معنی جلوه کند - مثلا اصرار داشتند که از اپرای انقلابی «انسانی» صحنه توطئه و شورش را که جان مطلب بود حذف نمایند و باین طریق نه تنها داستان را ضعیف میکردند بلکه قوت و نیروی تحریک موسیقی اپرا را نیز از بین می بردند و عین این تحریفات را درباره اشعار و موسیقی اپراهای ژاندارک، ماکبت، لمباردها، و نبرد لینانو نیز بعمل آوردند.

ولی وردی موقعی با بزرگترین اشکال تراشیدها مواجه شد که خواست اپرای «نفرین» (Maledizione) (۱) را به عرض نمایش گذارد. این واقعه در سال ۱۸۵۰

۱- وردی این اپرا را از روی درام «شاه تفریح میکند» (Le roi, Amuse) اثر ویکتور هوگو ساخت ولی چون مامورین سانسور اطریشی بانمایش آن مخالفت کردند ناچار در متن اپرا نام فرانسوای اول پادشاه فرانسه را بدو کلمات تبدیل کرد و آنرا تحت عنوان جدید «ریگولتو دلک دربار» به عرض نمایش گذارد.

کوارتت بسیار جذاب و شورانگیزی که در آخرین پرده این اپرا بگوش میرسد بقصیده ویکتور هوگو شاهکار موسیقی وردی است.

بفاصله کمی بعد از انقلاب مقرون بشکست سال ۱۸۴۸ بود وردی با کمال تهور در این انقلاب شرکت نموده و برای شعر میهن پرستانه‌ای که بدین‌ظریق آغاز میشد: «شپور را بصدا در آورید - پرچم سیاه و زرد را بدست گیرید» آهنگی ساخته بود.

وردی این آهنگ را به‌سراه این پیام «امیدوارم بزودی این سرود توام با صدای گلوله های توپ در میدانهای لوباردی طنین افکند» برای دوستش ماتزونی Manzoni مولف داستان معروف «نامزد» فرستاد در همان سال ذیل بیانیه‌ای را



Quartet از ابرای Rigoletto ریگولتو

امضا کرد که در آن شورشیان ایتالیا از دولت فرانسه برای بیرون کردن قوای اطیش کمک خواسته بودند.

مامورین سانسور اطیشی درصدد بودند که وردی را بجهت این نافرمانی و سرکشی مجازات کنند تا اینکه وقتی وردی برای اخذ اجازه جهت نمایش ابرای لامالدیز یون با آنان مراجعه کرد، از فرصت استفاده کردند و بعد از بررسی ابرای مزبور بدیدر تماشاخانه فنیس در ونیز که بنا بود لامالدیز یون را بمرض نمایش بگذارد چنین نوشتند:

«حسب الامر حضرت فرماندار ایتالیا بشما تذکر میدهیم که ایشان خیلی متاسفند از اینکه پیاو شاعر و وردی آهنگساز شهیر، کتاب داستان لامالدیز یون را که موضوع و عبارات آن بطرز شرم‌آوری مبتذل و منافی اصول اخلاقی است برای ساختن اپرا انتخاب کرده‌اند. حضرت فرماندار نمایش این ابرار اکتیدا قدغن فرموده و ضمانت‌ستور داده‌اند از شما تقاضا کنیم که از هر گونه تحقیق و استفسار در این‌خصوص

خودداری نمائید

خوشبختانه در ایتالیا در میان عشاق موسیقی یکمده سیاستمدار متفقد منجمله منشی شخص فرماندار وجود داشت که سرانجام در سایه وساطت و حمایت آنان ابرای لامالدیزبون بعد از اصلاحات مختصر و حذف نیشهای انقلابی و سیاسی آن ، تحت عنوان جدید ریگولتو Rigoletto در تاریخ یازدهم مارس ۱۸۵۱ در تماشاخانه فنیس بروی صحنه آمد .

• • •

باساختن اپرای ریگولتو دوره نوینی در حیات وردی آغاز گردید و نبوغ وی بیش از پیش ظاهر شد . در این دوره که شانزده سال طول کشید ۹ اپسرای زیر را ساخت :

I, vespri Siciliani , la traviata (۱) , il trovatore, Rigoletto Sa Forza del Destino , Un Ballo in Maschera , Araldo , Don Carlos Simone Boccanegra (نیروی سر نوشت)

در ایندوره وردی کندتر ولی دقیقتر از گذشته کار میکرد - ذوق و اندیشه او بعد کمال رسیده و صیقل یافته بود و او میکوشید که از آن بهترین وجهی استفاده کند ... در آهنگهای او لحن تازه ای بگوش میرسد - لحنی که الاشفقت و دلسواری نسبت بر نچها و ناکامیهای هموعانش حکایت میکرد و در آن طغیان و سرکشی جای خود را به تاسف و پشیمانی داده و امید به یأس و حرمان مبدل گشته بود . زندگی (با عبارت دیگر در آرزوی رسیدن بستارها ، در میان گرد و خاک خزیدن و لولیدن) واقعا تاثیر آور و رقت انگیز بود . همه سرگذشتها دیر یازود با مصیبت و بدبختی پایان می یافت ، زندگی فانی در این عبارت خلاصه میشد ، انجام یافتن احلام و آرزو بشکست و محرومیت ؛ افراد آرزوی رسیدن بسعادت و نیکبختی را با خود بگور می بردند - هموطنان او با امید حصول آزادی ، و استقلال بعد از آنهمه مبارزه و مجاهده باشکست و ناکامی مواجه شده بودند . در واقع تاریخچه نوع بشر عبارت از حماسه جانگزائی از آرزوها و بلند پروازیهای نابود شده است ... خوبست برای این-

حماسه آهنگی بسازیم و سرود غم انگیز شکست و ناکامی بشر را بخوانیم این اندیشه ها در ساخته های ایندوره وردی منعکس شده و بهمین جهت اپراهای ایندوره از قبیل I, L Trovatore, La Traviata, Rigoletto (۲) بسیار مورد توجه عموم قرار گرفته است ، این اپرا در قلب ماحس ترحم و همدردی نسبت بخود و هموعان را بیدار میکند و هنگامیکه آنها را می شنویم يك حس برادری و مساوات عمومی بر ما تولید میشود و احساس میکنیم که سهم همگی از میراث مشترک محنت و اندوه برابر است .. اثر موسیقی این اپراها و وقایع و حوادث داستان را تحت الشعاع قرار میدهد و در خلال زیروبم پرده های گوناگون کوفتی این نوحه تکرار

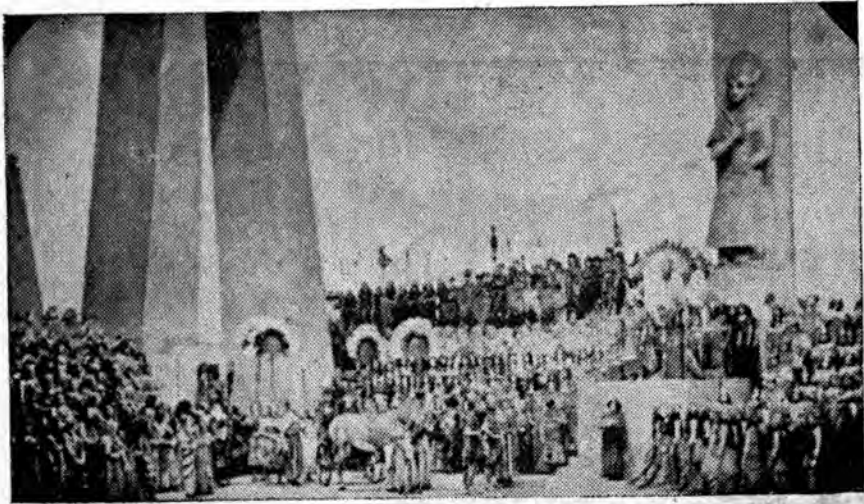
۱- این اپرا از روی رمان مشهور La Dame aux Camelia اثر

الکساندر دوما بسراخته شده است .

۲- داستان این اپرا مربوط با جزای مهبیح و سوزناک انتقام یکزن کولی است

میشود: مابدنیا میآیم، رنج میکشیم و میمیریم،
 باوجود موفقیت مادی که از ساخته های ایندوره نصیب وردی شده، آهنگ
 های ایندوره او بسیار اندوه آور و حزن انگیز میباشد زیرا افکار و اندیشه های
 یک مغز متفکر و پخته را منعکس ساخته است،

آنگاه ایام سالخوردگی و سومین دوره ساخته های وردی فرا رسید ...
 وی وارد صحنه سیاست شده و بسمت نماینده مجلس انتخاب گردیده بود ولی چون
 سیاست با طبیعت او وفق نداد آنرا رها کرد و دوباره بکار سابق پرداخت و سه



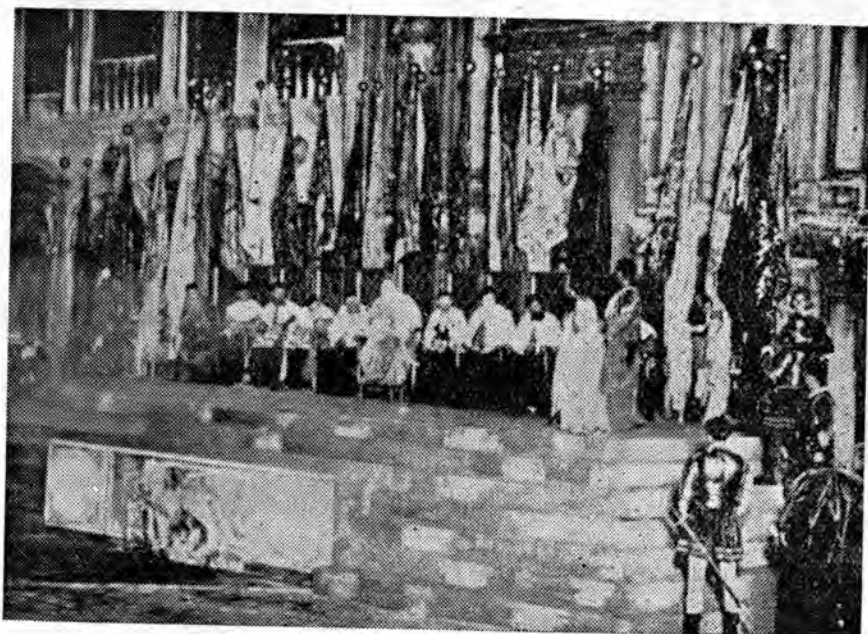
Ihè Grèat Triumphant Scéné (صحنه پیروزی ازابرای ایدا)

اپرا ساخت که هر سه حقا بمنزله آغاز دوره تجدد موسیقی ایتالیا شناخته شده است.
 از این سه اپرا، اپرای نخستین را بنام (۱) Aida در پنجاه و هشت سالگی ساخت.
 آمیدا در تاریخ اپرای ایتالیا کاملا تالاه و بی سابقه بود زیرا بجای اینکه

۱ - این اپرا بدرخواست اسمعیل پاشا خدیو مصر در سال ۱۸۷۱ تصنیف
 شد. در آنسال کانال سوئز تازه حفر شده بود و اسمعیل پاشا برای افتتاح صهارت
 مجلل اپرای قاهره الوردی بزرگترین آهنگساز معاصر درخواست کرد اپرانی
 بسازد که مجد و عظمت گذشته مصر را زنده نماید وردی هم در اداء سی هزار دلار
 اپرای آمیداد از روی اثر ماریت بی Meriette Bey مستشرق فرانسوی تصنیف
 نمود و این اپرا نخستین بار در ۲۴ دسامبر ۱۸۷۱ در قاهره نمایش داده شد

موسیقی آن به آوازهای یکنفره (aria) و دو نفره و سه نفره و دسته جمعی کهنه و منسوخ تقسیم بندی شده و قطع گردد مثل آب روان، پیوسته و لاینقطع ادامه داشت موسیقی و داستان این اپرا چنان بدقت درهم آمیخته اند که نمونه کاملی از زیبایی موزون را بوجود آورده اند. اپرای آئیدا دلیل زنده ای از عقیده وردی است که میگوید موسیقی نه تنها باید کاملاً با الفاظ اپرا مطابقت کند و از آن جدائی نداشته باشد بلکه بایستی بلطائف و نکات فکر و اندیشه ای که در پس آنهاست رسوخ نماید خلاصه در اپرای آئیدا گوتی روح موسیقی بکالبد شعر دمیده شده است.

بعد از ساختن اپرای Aida وردی سکوت و انزوا اختیار کرد - و بهیچین جهت طرفدارانش تصور کردند که این آخرین اثر اوست ولی آنها اشتباه کرده بودند زیرا بعد از شانزده سال وردی با ساختن اپرای عالی و با شکوه Otello

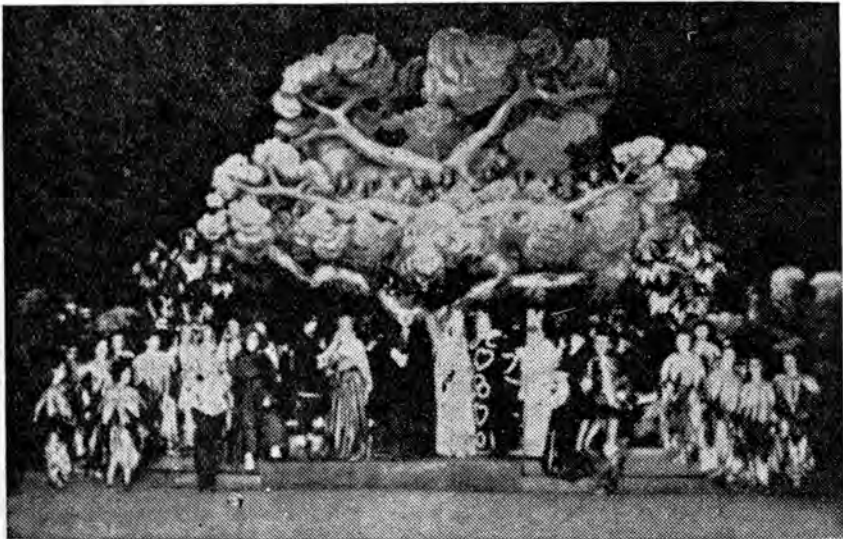


Otello (تالارکاخ از اپرای اتللو)

سکوت را درهم شکست و شش سال بعد نیز استاد سالخورده هشتادساله بسا نمایش اپرای Falstaff دنیا را دچار احجاب و شکفتی نمود و این کمندی موزیکال مجلل ایتالیا واقماً آخرین اثر استاد بود.

خوشبختانه وردی برای ساختن اپراهای اتللو و فالستاف موفق شد کتاب اشعار آریگو بویتو Arrigo Boito را بدست آورد. این شاعر که درسروند

اشعار ابراهیمی با ویلیام اس- کیلبرت همپایه است توانست که روح درامهای شکسپیر را در اشعار خود حفظ کند و نه تنها فکر و اندیشه شکسپیر بلکه نیروی تصور همیق او را نیز در اشعار خود منعکس سازد تا آنوقوع نبوغ موسیقی وردی برای ابراز نهایت قوت خود چنین زمینه مساعد و الهام بخشی نیافته بود. وردی باکلم و مساعدت بوئیتو موفق شد که روح سرور و نشاط و همچنین عمق تاثرات و تاملات شکسپیر را در موسیقی خود منعکس نماید. در واقع وردی در دو



Falstaff (صحنه ای از ابرای فالستاف)

ابرای اتللو و فالستاف اشعار جاودانی را در قالب موسیقی فنا ناپذیر ریخته است

اما این پیرمرد غم‌زده دل‌تنگ که در آخرین ساعات عمر بمعنی خنده و نشاط بی‌برده بود، دیگر دل‌بستگی و علاقه‌ای بزندگی نداشت - او همه عمر از مردم کناره‌گیری کرده بود زیرا از بیرحمی و جور و ستم آنان میترسید و بتحصین و تمجیدشان وقم نمیگذاشت حتی المقدور از حضور در نمایش ابراهای خود نیز خودداری کرده بود زیرا خلوت و انزواى سانتا کاتا را به هلهله و سرو صدای تحسین تماشاچیان ترجیح میداد.

ولی حالاحتی در خلوتگاه خود نیز آسایش و آرامشی نداشت زیرا جیبینا او را تنها گذاشته و بسرای دیگر شتافته بود... رفقای قدیمی همه از دنیا چشم پوشیده بودند و دوستان جدید نیز چنان سرگرم‌جاء طلبیها و بیشرقه‌های خود بودند که کمترین

توجهی باو که بر روی امواج زندگی بقبقرانده میشد، نداشتند دنیا اورا پشت سر گذاشته بود و بشتاب بسوی آینده میرفت - آری، دنیا بی آنکه وقعی باو بگذارد بجانب جنگها، مصائب و مشقات، مظالم و قضاوتها، خصومتها و اختلافات دیگر و ... آهنکها و نغمه های نو پیش میرفت دنیایی که تحت نفوذ نیروهای شیطانی است و روح موسیقی آسمانی در آن دمیده شده، در دست خدایان بازیچه و مسخره ای بیش نیست ... در آخرین صحنه ابرای فالستاف باریگران جلوسن آمده و خطاب بتماشاچیان میگویند: «زندگی سراسر شوخی و مسخره است»

وردی بدینگونه از جهان وجهاتیان وداع کرد. وقتی که در سن هشتاد و هشت سالگی چشم از دنیا پوشید، بوئیتو خشم و نفرت خودرا درباره شوخی سر نوشت که چنین استاد بزرگوازی را از نعمت حیات محروم کرده بود، اینطور بیان کرد:

« من تا کنون بسیاری از عزیزان خودرا از دست داده ام و چه بسا که غم و اندوه من از میزان طاقت و تحمل من افزون بوده است ولی هرگز تا کنون چنین نفرت و خصومتی نسبت به پنجه قهار، مرک احساس نکرده ام و قدرت اسرار آمیز و کور و ابلهانه و پیروز و رسوای آن تا این اندازه در نظرم حقیر و خفیف جلوه نکرده است» بوئیتو در حمله خود نسبت بمرک ذیحق بود زیرا چشم روزگار بندرت چنین نابغه بزرگ و فرد فروتن و شریفی را می بیند. بوناویا که شرح حال وردی را نوشته است درباره او چنین اظهار عقیده کرده است: « از حیث اخلاق و صفات حسنه وردی از همه برتر است » و قتیکه پادشاه خواست بوی لقب اعطا کند وردی از قبول آن امتناع ورزید زیرا در نظر او استعداد و نبوغ خداداد وی موقوف ترین و معتبر ترین نشان نجابت و اصالت بود، تازه بعقیده او برای دعوی امتیاز و بزرگی نبوغ و استعداد نیز در درجه دوم اهمیت قرار داشت روزی یکی از دوستانش پرسید که در نظر خود او بهترین کار و اثرش کدامست وردی در پاسخ اظهار داشت: « بهترین کار من اینست که در میلان خانه ای را برای سکونت و استراحت موسیقیدانان بی مسکن و مأوی وقف کرده ام »

پایان

قصه شبهای دراز...

فریدون - کار

باد می کوبد و اندیشه من
می پرد تلخ بصحرای جنوب
وادی گرم و عطشناک و خموش
وادی ظلمت و اندوه و غروب

زاد و بوم من آواره مست
شن و خورشید و فروزندگانیش
دزد دریائی بیگانه در آن
باعث ظلم و سر افکندگیش

سرزمینی که در آن مانده برنج
مادرم از پس شب های دراز
جوید او از من بیچاره امید
بامن او دارد افسوس و نیاز

وادی محنت و ظلم است و فریب
یادگار من افسرده در آن
هر کجا پای من خسته بدرد
داده بر هر ره و بی راهه نشان

اندرین وادی گمگشته مرا
عشق تلخی است پر از رنج و ملال
عشق صحرائی و سراسامی من
عشق گرمی است ز موهوم و خیال

نلیا! دختر صحرای جنوب
 عشق سوزنده نا باور من
 هر کجا از تو مرا رؤیایمست
 اشک تو گشته چو یاد آور من

نیمه شب در بر مهتاب جنوب
 سینه خویش دمی عریان ساز
 تما به پرواز در آیم به شتاب
 لحظه ای سوی تو بگریزم باز

بینم خسته ز مهر من زار
 اشک سوزنده بدامان داری
 نگهت سوی شمال است و درینغ
 که غمی تلخ بچشمان داری

ای گل وحشی صحرایی سرخ
 دلبر مه رخ شیدائی من
 عشق و سودای من ای قصه تلخ
 ای خیال دل هر جایی من

زیستگاه تو پرزاده کنون
 سرزمین من و اندوه منست
 گرچه افسونگری ساقی دهر
 ساغر الفت ما را بشکست

نلیا! قصه شب های دراز
 با من و یاد من از رنج بساز...

پائیز ۱۳۳۳ تهران



آقای دکتر شمس الدین جزایری

استاد دانشگاه - نماینده مجلس

((مالیات))

تعریف مالیات - بطور کلی میتوان مالیات را بدین ترتیب تعریف کرد :
«مالیات عبارتست از برداشتی که دولت از روی قوا و عوامل پرداخت کننده مالیات دهندگان مینماید تا بتوانند مخارج احتیاجات عمومی را پرداخت نمایند» این تعریف در عین اینکه زیاد قابل انتقاد نیست ولی جامع هم نمیشود زیرا کلیاتی را بیان کرده است بدون اینکه اساس واقعی و حقیقت مالیات را ذکر کرده باشد، لذا باید از تعریف های دیگری که بعنوان تئوریهای مختلف بیان کرده اند استفاده کنیم :

۱- تئوری مالیات مبادله - *Limpot exchange* این فکر و تئوری از آنجا ناشی شده است که میگویند دولت مالیات را برای این میگیرد که در مقابل خدماتی بافرا د بکند . علمائیکه معتقد باین فکر بودند زیادند مثلاً منتسکیو میگفت که «مالیات عبارت از قسمتی از مال هر فرد است که بدولت میدهد برای اینکه از قسمتهای دیگر اموال خود اطمینان پیدا کرده و بتواند با آسودگی خاطر از قسمتهای دیگر منتفع شود» و میرا بوعقیده داشت که : «مالیات از پیش برداختی است که افراد برای استفاده از انتظامات عمومی» میدهند و *Emile girdan* در کتاب خود بنام *Question-financiers* میگوید که «مالیات عبارت از قسط بیمه *Prime, D, assurance* است که افراد میپردازند تا بتوانند با اطمینان از مزایای حقوقشان بهره مند گردند » و بالاخره *Prouhon* در کتابش بنام *Theore, la, impot* همین عقیده را نسبت بمالیات بیان کرد و منتهی اصطلاح آنرا عوض کرده و کلمه «مبادله» را استعمال کرده و میگوید همانطور که بین اشخاص اشیاء و یا خدمات مبادله میشود مالیات هم «مبادله خدمتی است» که از طرف شخص اجتماعی یعنی «دولت» در مقابل مالیات به «افراد» میشود در هر حال از بیان این عقاید میتوان نتیجه گرفت که همه آنها ناشی از یک فکر است. درباره وجود و علت پیدایش دولت که در تئوری انفرادیون بنام *Social - contract* «قرارداد اجتماعی» بیان گردیده و میگوید که افراد بیل خود از زندگی انفرادی صرف نظر کرده و ضمن یک قرارداد ضمنی از قسمتی از استقلال و اموال و حقوق خود صرف نظر کرده و آنرا با اختیار «دولت» گناورده اند و بدینوسیله بقیه حقوق و اموال خود را تضییع کرده اند و پرداخت

مالیات بموجب تعهدی است که بر حسب قرار با دولت دارند و آنرا باید قرارداد مالی یا Fiscal - contract نامید، این قرارداد بصور مختلفی بیان و تفسیر نمودند، بعضیها آنرا «قرارداد اجاره خدمت» Contrat, de Loue Deourage دانسته و باین عقیده هر یک از افراد جامعه خدمتی را که دولت باو میکند از او خریداری مینماید در این صورت این نتیجه باید گرفته شود که هر کس بمیزان خدمتی که دولت باو میکند باید مالیات بپردازد و بین عوارض و مالیات های مأخوذه از این لحاظ با توجه باختلاف اساسی آندو تفکیک بعمل آید.

بعضی دیگر آنرا قرارداد بیمه یا Contrat d'assrsance نامیده اند و میگویند مالیات دهنده حقی به بیمه کننده که «دولت» است میپردازد تا سایر اموال او از طرف دولت بیمه شده و او بتواند با آسودگی از مالکیت سایر اموال خود استفاده کند، نتیجه این عقیده اینست که مالیات دهنده باید سهم خود را بر حسب اموالیکه بیمه میکند بپردازد بطوریکه مالیاتها باید بر حسب سرمایه و یا بر حسب عایدی سرمایه گرفته شود. عده دیگری این قرارداد را «قرارداد شرکت» Contrat, de Societe مینامند، این فکر بوسیله پروفوسور Due Bragliey Menier تشریح و بیان گردیده است. ایندسته از علماء ایجاد ثروت را منشاء و منبع کارهای اجتماعی قرار داده و میگویند که اجتماع را میتوان با یک شرکت تولیدی مقایسه کرد، بدین ترتیب که تمام تولیدکنندگان ثروت که متراشکیل میدهند با یکدیگر در یک سندیکا جمع شده و برای اینکه بتوانند با کمک یکدیگر اشیاء مشترک و مفید، لازم برای تولید ثروت را بدست آورند (امنیت - تضمین مالکیت - راهها - بنادر.....) و امثال آن، مخارج عمومی که سندیکا برای کارها نمیکند عمومی است میپردازد.

سندیکا برای اداره کارهای خود یک مدیر میگمارد و آن عبارت از «دولت» است و کلیه امور بدست او انجام میگردد و برای انجام آن از کلیه شرکاء سهمی میگیرد و آن سهم «مالیات» است و بنابراین مالیات باید بمیزان سرمایه شرکاء باشد. این عقاید و نظریه های مختلف راجع بمالیات مورد بحث و مطالعه علماء اقتصاد مالیه قرار گرفته و آنرا مبتنی بر قرارداد اجتماعی دانسته اند و چون قرارداد اجتماعی روسو را نادرست و مطروود دانسته اند طبیعتاً این عقاید هیچکدام مورد تصدیق و تأیید قرار نگرفته است. زیرا اگر قراردادی برای پرداخت مالیات در بین بود مالیات نمیتوانست امر اجباری باشد و هر فرد مختار در شرکت و یا عدم شرکت در این قرارداد بود در صورتیکه مالیات اجباری بوده و هیچکس نمیتواند بعنوان اینکه نمیشود از خدمات دولت و عمومی استفاده کند از پرداخت مالیات سرباز زند.

مضافاً هیچگونه تناسبی بین مالیات هر فرد و خدمات عمومی که از آن استفاده میکنند وجود ندارد و چنانچه بخواهیم این تناسب را رعایت کنیم بمعدالتیهای عجیبی بوجود میآید و فقط این تناسب در بعضی موارد مانند پست و تلگراف و تلفن مسلماً وجود دارد و در بسیاری موارد مانند امنیت - پلیس - مدارس - مخارج جشنها و تشریفات ابدأ موجود نمیشد و بلکه گاهی طبقات ضعیف از بعضی از این خدمات بیشتر استفاده میکنند بنابراین میزان استفاده نباید ملاک عمل قرار گیرد بلکه قدرت پرداخت است

که بایستی بعنوان ملاک انتخاب گردد.

باید تئوری حق بیمه اگر دقت شود مالیات فقط به منظور تأمین امنیت وصول نمیشود بلکه تأمین امنیت یکی از مقاصد دولت است و تازه فقط نظر تأمین خسارت مادی نمیباشد. بامثلاً تئوری در قرارداد شرکت، بعلت انحصار و تقلید به جنبه اقتصادی تولید ثروت نمیتواند صحیح باشد بلکه هدفهای اجتماعی - سیاسی - اخلاقی نیز در وضع و اخذ مالیات دنبال میگردد.

بعد از این عهد از علماء که نظریات آنها را مطالعه کردیم - علمای اقتصاد مالیه جدید اساس دیگری برای وضع و دریافت مالیات پیدا کرده اند و آن عبارت

است از «قدرت حکومت» یا *Souverainete de la etat*.

بعقیده این عهد از علماء حکومت معلول قرارداد اجتماعی نبوده بلکه بعلت لزوم تاریخی و اجتماعی بوجود آمده است و بایستی مقداری از احتیاجات دسته جمعی جامعه را بر آورد و بدینوسیله همکاری ملی بین افراد حاضر یک جامعه را نگاهداری و تثبیت کند و همکاری بین نسل فعلی و گذشته را برقرار نماید و قطعاً برای انجام این وظیفه مخارجی خواهد داشت و برای پرداخت آن مخارج اقدام به وصول مالیات می نماید.

مشابه این تئوری قبل از قرن هیجدهم و پیدایش فلاسفه جدید وجود داشته است و حکومتهای وقت حق وضع و وصول مالیات را در اختیار خود گرفته و با حکومتهای مطلقه آن دوران و قدرت متمرکز موجود غالباً سوء استفاده‌هایی بعمل میآورد و عقاید «حکومت قراردادی» و «مبادله مالیات با خدمات عمومی» عکس العملی بوده است که در مقابل زیاده رویهای گذشته بعمل آمده است در صورتیکه با وضع قوانین اساسی جدید و تجزیه قدرت حکومت و تمرکز اختیارات در دولتها، مالیات دهنندگان حق داده است که بوسیله نمایندگان خود مالیاتهای موضوعه را رد یا تقویت نمایند.

بنابراین طبق نظریه پروفیسور Allix میتوان مالیات را بشرح ذیل تعریف کرد. «مالیات عبارت از سهمی است که حکومت بر مبنای اصل همکاری ملی از مایملک افراد برمیدارد تا بتواند قروض دولت و یا مخارجی را که نفع عمومی در انجام آن است بپردازد» این تعریف در حدود تعریفی است که قبل از پروفیسور Allix مسیو M. Cauwes در کتاب علم اقتصاد خود بیان کرده است:

باید دانست که علمای اقتصاد - مالیه مدتها معتقد بودند که هدف مالیات ها فقط بایستی صرفاً تأمین پول برای دولتها باشد و نباید مقاصد دیگری در این زمینه دنبال گردد و مسیو stourm میگوید «مالیات فقط بوسیله جمع آوری عواید برای خزانه دولت است» ولی علمای جدید اقتصاد مالیه معتقدند که مالیات علاوه بر تعقیب هدف «جمع آوری عواید» بایستی مقاصد دیگر اجتماعی و اقتصادی را نیز تعقیب نماید و بی اعتدالیهای موجود در توزیع ثروت و بهره مندی غیر متناسب با استعدادها را بدینوسیله تعدیل نمود و خود این مسئله موضوع بحث جدیدی است که در فرصت مناسب تحلیل خواهد گردید.

عصر نوین

در شرق امروز، دو فکر متضاد وجود دارد، فکری کهنه و پوسیده و فکری تازه و نو، اما فکر کهنه بنا بر سنت ابدی طبیعت بزودی مغلوب خواهد شد، زیرا نیروی آن کاهش یافته و مقاومت آن متزلزل شده است. در شرق امروز، بیداری و هشیاری بر خواب و غفلت حمله ور شده و بزودی بر آن‌ها چیره خواهند شد، زیرا خورشید راهنما و روز بشتیان آنهاست. امروز، شرق را دور رهبر است، رهبری فرمان روا و مطلق العنان، لیکن پیری فرتوت و مجتضر! و رهبری چون حق، ثابت، نوامیس طبیعت، ساکت و آرام، لیکن مقتدر و توانا، که بزم خود را سخ، بنفس خود متکی و بصلاحیت و شایستگی خود مؤمن می باشد.

• • •

امروز، در شرق دومرد وجود دارد مرد دیروز، و مرد امروز، توای شرقی! کدام یک از این دو هستی؟

بیا! و نزدیک بیانا در تو دقیق شوم و از چهره ات بیابم که آیا بسوی نور رهسپاری، یا بطرف ظلمت؟ بیا! بمن بگو که تو چیستی و کیستی؟ آیا سیاستمداری هستی که در نهان میگوید: «من میخواهم از ملت خود استفاده کنم» یا رهبر شرافتمندی هستی که در اعماق روح خود زمزمه میکند که: «من میخواهم بفتح ملت خود کار نمایم» اگر اولی باشی. یک گیاه طفیلی بیش نیستی و اگر دومی باشی، چشمه زار و مرغزاری در بیابان خشک خواهی بود. آیا تاجری هستی که مایحتاج روزانه مردم را وسیله استفاده و سودجویی خویش قرار داده و با احتکار ضروریات زندگی دیگران وسایل تعیین و تشخیص خویش را فراهم میسازد. یا مرد کار و نهالی هستی که وسیله مبادله کالای کشاورزان را بایبشهوران فراهم میکند و خود را چون حلقه ای برای اتصال خریدار و مشتری قرار داده، هم آنان از او مستفید شده و هم او با رعایت عدل و انصاف بهره مند میگردد، اگر اولی باشی بزهدکاری بیش نیستی، چه در کاخ بسربری و چه در زندان و اگر دومی باشی مرد نیکوکاری خواهی بود؛ چه مردم از تو سپاسگزاری کنند، یا نکنند!

آیا پیشوای روحانی هستی که از سادگی مردم، عیش و نوش خود را تأمین و از عوامی آنها بساط خویشتن را رنگین میکند، بشیطان لغت می فرستد و خود را شیطان الهام می گیرد، یا منتقمی و پرهیزکاری هستی که فضیلت فردی را اساس ترقی اجتماعی، و تکامل روح خود را ثربان تکامل روح جامعه میدانند، اگر اولی باشی،

زندگی بیش نیستی، هر چند روزها روزه دار و شبها نماز گذار باشی، و اگر دومی باشی، در بوستان حق و حقیقت، زنبق عطر آگین خواهی بود، چه رابعه آن در مشام بشر فاسد و ضایع گردد و چه بلامانع در فضا پراکنده شود و در اعماق اثر، در آنجا که تنفس کلها ضبط میشود، فرو برود!

آیا روزنامه نگاری هستی که فکر خود را در بازار بنده فروشی عرضه کرده و میفروشد، برای تأمین منافع خویش اخبار و وقایع دردناک اجتماعی را صد چندان هیجان انگیزتر و بزرگتر نشان میدهد و چون لاشخواری گرسنه جز بر سر لاشه کندیده فرو نمی آید، یا آموزگار دل آگاهی هستی که در پشت تریبون مدنیت ایستاده و حقایق اجزیربان اوضاع که خود بدان معتقد است بر مردم تدریس و تلقین می نماید، اگر اولی باشی، چرک و خونگی کثیف و اگر دومی باشی دارو و مرهمی شفا بخش خواهی بود.

آیا فرمانداری هستی که خود را در برابر مافوق کوچک و در مقابل مادون بزرگ جلوه میدهد و جز در راه تمدنی و تجاویز بر مردم قدم بر نمیدارد یا خدمتگذار صادق و امینی هستی که جز برای آسایش مردم و تأمین منافع آنها قدم برنداشته و شب تا صبح بیدار میماند! اگر اولی باشی چون گیاه هرزه ای در کشت زار اجتماع و اگر دومی باشی نعمت و برکتی برای جامعه خواهی بود.

آیا شوهری هستی که آنچه برای زن خود حرام میدانند، برای خود مباح دارد می بندارد، زن خود را خانه نشین و خود تانیه شب بتفریح و عیش و نوش اشتغال دارد یا شوهری هستی رفیق، که هیچ کاری را بدون مشورت و رضایت رفیق خود انجام نداده و هیچگونه لذت و سعادت را بدون اولدت و سعادت نیشمارد! اگر اولی باشی، بقایایی از قبایل وحشی انقراض یافته ای هستی که در میان غارها زندگی میکردند و اگر دومی باشی از طلیعه ملتی خواهد بود که با سپیده صبح بسوی نصف النهار عدالت و مدنیت پیش خواهد رفت.

آیا نویسنده ای هستی که خود را برتر از همه بنداشته، لیکن در مغز جز تصویر منحنی از گذشته تاریک روزگار پرده سیاه بر آن کشیده، رسم نمایی شود، یا روشن بینی هستی که محیط خویش را تجزیه و تحلیل میکند تا با تمیز خیر و شر، زندگی خود و جامعه را بر اساس امور مفید و انهدام مبانی مضر پی ریزی می نماید، اگر اولی باشی سواد نویس مقلد و کودنی بیش نیستی و اگر دومی باشی برای گرسنگان غذایی مطلوب و برای تشنگان آب گوارایی خواهی بود.

ای شرقی بتو میگویم: فرزندان دیروز بدنبال جنازه عصری میروند که آنها را پرورش داده و آنها نیز بسا و دل بستگی پیدا کرده اند میگویم که آنها بطنابی دست آویخته اند که روزگار تار و بود آنرا سست کرده و هنگامی که یکبار از هم گسسته شود (و بزودی گسسته خواهد شد) تمام آویخته شدگان را در چاه فراموشی سرنگون خواهد کرد. میگویم: آنها در خانه هائی اقامت گزیده اند که پایه های آن متزلزل گردیده و هنگامی که طوفان در گیرد (و هم در صفحه بعد

مالیات و سازمانهای مالی و اداری ایران

سازمان مالی کشور ایران نیز مانند سازمان اداری آن سابقه بسیار قدیمی و بیش از چهار هزار و پانصد سال از آغاز آن میگذرد.

داریوش کبیر کشور ایران را به قسمتهای بزرگ تقسیم کرد و هر قسمت را باموری که بنام خستربادن که به معنی نگهبانان و باصطلاح امروز استانداری است میسپرد، مورخین یونانی این تقسیمات را بنام ساتراپ و مراکز آنها ساتراپ نشین ضبط کرده اند هر یک از این تقسیمات برای خود تشکیلات و سازمان خاصی داشتند مثلاً در مرکز هر استان عده ای ساخلو برای حفظ امنیت و امور انتظامی وجود داشت که رئیس آنها بنام کارانس خوانده میشد؛ و زیر نظر استانداری انجام وظیفه میکرد و در بعضی از قسمتها مستقل بود، وصول مالیاتها و نظارت بر امور قضایی و اعمال امرای دست نشانده و محلی از وظائف استانداری بود، حدود هر یک از استانها متغیر و گاه میشد که چند قسمت را یکی کرده بیک نفر استانداری میسپردند و گاه قسمتی را تجزیه و ضمیمه قسمت دیگر میکردند.

در هر استان بازرسی از مامورین عالی رتبه از طرف شاه وجود داشت که اعمال و طرز رفتار استانداریان محل را بازرسی و گزارش کار آنرا به پایتخت میفرستاد

اکنون در شرف در گرفتن است) آن خانه ها را بر سر ساکنان آن خراب خواهد کرد و مقبره آنان خواهد ساخت.

اما فرزندان فردا، کسانی هستند که زندگی آنان را بسوی خود میخواند و آنها هم او را با کامهای استوار و کردن های افراشته استقبال می نمایند.

اینها طلیمه فرخنده عصر جدیدی هستند که دود سیاه قادر نیست جلو پرتو درخشان آنان را بگیرد، صدای غل و زنجیر نمی تواند صدای انسان را معمو و نابود سازد، بوی گندآبها و مردابهارا قدرت علیه بر روی جان پرور انسان، نیست.

اینها هر چند در مقابل دستجات بزرگ، دسته کوچکی بشمار می آیند لیکن ارزش یک درخت بابرک و بار، بیش از یک جنگل خشک و بی ثمر و خاصیت یک دانه گندم قابل مقایسه با خوراها گاه نیست، اینان افراد کم نامی هستند لیکن یکدیگر را خوب میشناسند، مانند قلل جبال یکدیگر را می بینند، سخن همدیگر را می شنوند برای یکدیگر آشنایان هستند نه ای هستند اینان هسته که خدا آنرا در کشتزار بشریت افکنده است، این هسته زنده بانیروی خویش پوست را میشکند، از پوست بیرون میچهد، سر میکشد، در برابر نور خورشید شاداب و خرم می ایستد، قدمی افزاد و سرانجام درخت برومندی خواهد شد که ریشه های آن تا اعماق زمین گسترده و شاخه های آن تا قلب آسمان بالا خواهد رفت.

پایان

که بنام چشم و گوش پادشاه خوانده میشد. و همچنین بنا بمصالح سیاسی و بادر ازای حسن خدمت ممکن بود اداره امور قسمتی بعهده امرای دست نشانده و بامحلی و باکاهنان منتفذ سپرده شود و این واگذاری ممکن بود مادام العمر باشد و در این صورت فقط برای حفظ وحدت کشور استناداران تنها سمت نظارت امور را عهده دار بوده و در موقع ضرورت دستوراتی نسبت به امنیت و مالیاتها و آنچه که مربوط به سیاست عمومی بود صادر و امرای مزبور ناگزیر از اجرای آن بودند ولی در مورد مذهب، زبان، آداب و رسوم ملی، حقوق مدنی و قضائی هر قسمت طبق سنن و عادات محلی خود آزاد و مختار بود. ضرب مسکوک طلا از مختصات مرکز ولیکن استناداران و پادشاهان محلی میتوانستند سکه نقره و مسی ضرب کنند و بعضی از مستعمرات یونانی فقط میتوانستند علامت شهرستان خود را روی سکه بزنند. میزان وصول و نوع مالیات در هر محل متفاوت و اکثر بسته و مربوط بنوع کالاهائی بود که بیشتر در آنجا وجود داشت، هر استان مجاز بود مالیاتهای وصولی را به مصرف هزینه های محلی زیر نظر استنادارها بمصرف رسانیده و خود نیز در هر سال خراجی به پایتخت بفرستد. این کار قبل از داریوش ترتیب و مآخذی نداشت ولیکن در زمان داریوش کبیر کشور را به بیست قسمت مالی و برای هر قسمت مالیات نقدی از زروسم و همچنین مالیات جنسی مقرر داشت مثلا اهالی کیلیکیه یعنی استان چهارم علاوه بر مالیات نقدی مالیاتی بعد از روزهای سال ۳۶۰ اسب تسلیم میکرد و نیز استان ششم که شامل مصر و لیبیا بود علاوه بر مالیات نقدی مقدار ۱۲۰ هزار مدین که هر مدین ۵۱۷۵ لیطرمیباشد غله برای نگاهداری ساخلوی ایران در قصر سفید منقیس میرداختند چنانکه بابل نیز ثلث خوراک ارتش و دربار را میداد و نیز مصر معادل خوراک یک قشون یکصد و بیست هزار نفری غله تحویل میداده است.

درآمد شیلات دریاچه متریس به ملکه ایران اختصاص داشت و استان نهم شامل بابل و اشور علاوه بر مالیات نقدی ۵۰۰ خواجه جوان، ضمنا بعضی از کشورها که جزء قطعات بیست گانه کشور از نظر تقسیم مالیاتی نبودند هدایائی بدربار ایران ارسال مثلახشهای ای هر دو سال مقداری طلا و دو بیست تنه درخت آنوس و سه پسر بچه حبشی و بیست دندان فیل عاج و کلچندها که گرجستان غربی امروزه است به طیب خاطر در هر چهار سال یکصد پسر بچه و یکصد دختر و اعراب همه ساله در حدود دو بیست خروار کندر برسم هدیه تقدیم میداشتند. پارس که پایتخت محسوب میشد جزو ایالات بشمار نمی رفت و از دادن مالیات معاف بود. و نیز از جمله مالیاتها که در تواریخ ذکر شده مالیات چهارپایان بطور کلی و اغنام و احشام نیز ذکر شده است وضع مالیاتها اکثرآ به تناسب بنیه مالی افراد و استعداد هر محل تعیین میشد چنانکه میگویند بعد از اینکه مالیاتهای نقدی و جنسی را داریوش کبیر معلوم نمود در صد آن برآمد که تحقیق کند عادلانه است یا نه و وقتی جواب مثبت آمد باز نصف کرد برای اینکه مخارج ولایات را میبایستی رعایا تحمیل نمایند.

باید دانست علاوه بر مالیات نقدی و جنسی دولت دارای درآمد دیگری از قبیل هدایا، غنایم جنگی و ضبط اموال مقصرین هر استان نیز بوده است. بعلاوه نخسین پادشاهی که نرب سکه نمود داریوش بود که یونانیها آنرا درایک مینامند و صد وسی حبه وزن داشته و از حیث عیار و خالص بودن معروف بود بطوریکه سرپرسی ساکس در کتاب خود مینویسد عیار آن معادل یونند و شلینک انگلیسی امروز بوده است.

ابن خلدون و دو علم جامعه‌شناسی و تاریخ

بسیار جای شکفتی و در عین حال تأسف است که هنوز در ایران جزعه انکشت شمازیکه با کتاب سروکار دارند کسی باحوال و آراء این مورخ و محقق عرب زبان غیر عرب‌آشنائی و اطلاع کافی ندارد و حال آنکه محققان و فرزانتان ملل غرب آنطوریکه شایسته و درخور مقام وی بوده است هم او را شناخته و هم شناسانیده‌اند و امروزه در آن دیار و نیز در جمله کشورهای راقیه عالم کمتر محقق و پژوهنده ایستکه اثری آثاری چند درباره وی ندیده و یا نخوانده باشد. بنظر نگارنده شناسانیدن ابن خلدون بجامه ایرانی بویژه بدو انخط امری لازم و ضرور است؛ یکی بلحاظ آرائیکه در زمینه متدولوژی تاریخ بیان داشته و دیگری بجهت تحقیق و تفحص عالمانه ایستکه در علل و موجبات وقایع و دگرگونیهای عالم بعمل آورده است. حال باید دید اولاً تاریخ صحیح و علمی چیست، و فرق آن با واقعه نگاری و افسانه برائی کدامست و این خلدون با ابراز این آراء و نظریات در زمینه تاریخ تاچه اندازه در بنیان گذاردن شالوده این علم دخیل و ذیسهام است و ثانیاً فهمیده شود که وی در زمینه تحلیل و تعلیل علت واقعات و دگرگونیهای عالم چه نظریاتی ابراز داشته و اظهار این نظریات تاچه پایه وحد در کمک ببیدایش و تکوین علم جدید جامعه‌شناسی موثر بوده است. کوشش نگارنده در این سلسله مقاله که در تحت دو عنوان صورت می‌گیرد؛ یکی ابن خلدون و تاریخ دیگری ابن خلدون و فلسفه تاریخ؛ بر این مبنی است تا آراء و نظریات ویراچه در زمینه تاریخ و چه در زمینه تعلیل حوادث تاریخی بیان کرده و سپس بامقایسه آنها با آنچه امروزه درباره دو علم تاریخ و جامعه‌شناسی اظهار می‌شود، مقام و مرتبه او را در بنیان گذاری و بی‌ریزی دو علم مذکور بنمایاند.

۱- ابن خلدون و تاریخ:

ابن خلدون در آغاز کتاب مقدمه بس از حمد و ستایش خداوند و برگزیده‌وی. درباره تاریخ چنین می‌گوید:

«... بدانکه فن تاریخ از فنی است که در بین عموم ملل و امم رایج و متداول است زیرا ظاهر آن حاکی از سرگذشت ایام و آمد و رفت ملل و اقوام است که چگونه آمدند چه از خون بیادگار گذارند و بالاخره چگونه تندباد اجل خرمن هستی ایشان را بدست فاسق و باطن آن تحقیق و بررسی علت پیدایش و سر از تقا

و دلیل اضمحلال آنها وی بردن به کنه و حقیقت این تطورات و دگر گوییهاست... (۱)».

و در جای دیگر در بیان حقیقت و چه بود تاریخ می گوید :

«... بدانکه فن تاریخ فنی است از زنده ، آئینی است گرانمایه و آنرا هدف و غایتی بس نیکو؛ برای اینکه ما را باحوال گذشتگان، آداب و رسوم ملل و امم ، سیر و سلوک انبیاء و سیاست و مللکداری شاهان و امراء واقف می کند؛ و این امر مفید فایده برای محقق است که بخواهد بملل و موجبات دگر گوییها و تطورات عالم پی برد و نیازمند بساخذ و مناع بسیار و دانش وسیع و نظردقیقی است که ویرا بحقیقت نزدیک کند و از لغزیدن بجاده انحراف جلوگیری، محقق اگر صرفا بگفته این و آن اعتماد کند و خود بالشخصه صحت و سقم خبررا نسنجد ، امکان و عدم امکان حدوث واقعه منقوله را باتوجه بوضع و موقع و شرایط اجتماعی و محیط جغرافیائی آن در نظر نگیرد هر آینه از لغزش و خطا و افتادن برادی وهم و اشتباه مصون و محفوظ نخواهد بود . علت اینکه عدهٔ بیشماری از مورخین در مسیر گمراهی و اشتباه افتاده اند همین اعتنا و التفات صرف ایشان بگفته و نقل این و آن و عدم مطابقه و مقایسه اسناد و توجه نکردن بامکان وقوع حادثه در شرایط لازمه بوده است . . .»

و پس از بررسی و تحقیق آثار گذشتگان باین نتیجه می رسد که آثار آنها بعلت عدم مطالعهٔ دقیق و درک نکردن علت تغییرات و دگر گوییها فاقد ارزش و اعتبار است از جمله می گوید .

«... بدانکه حقیقت تاریخ سرگذشت جماعات انسانی ، پی بردن بعلت و سبب پیدایش تمدن و آبادانیها ، بررسی تطویر نوع بشر از حالت بدایت بشهریگری و تمدن، شرح برخورد جماعات انسانی با موانع و مخاطرات طبیعی و اقوام و ملل همجوار ، علت ایجاد حکومتها و دول و نحوهٔ تبدیل آنها بیکدیگر ، موجب و علت رغبت مردم بعلوم و صنایع و حرف و جزآن است . و از آنجائیکه بیان این سرگذشت مبنی بر خبر است و خبر هم مساعد پذیرش کذب و اشتباه بملل و جهاتیکه ذیلا گفته میشود لهذا باید در نقل آن صرافتی و تفحص و تحقیق کافی بعمل آید تا درست از نادرست و صحیح از سقیم تمیز داده شود .

علل و اسباب آلوده شدن خبر بدروغ و اشتباه :

از جمله این علل اختلاف آراء و نظریات نحل و فرق است زیرا همچنانکه میدانیم داشتن نظر خصوصی از جهتی مانع پذیرش آراء مخالف و لوصحیح ، و از طرف دیگر تبدیل و تغییر آن مطابق دلخواه ناقل صاحب عقیده است . علت دیگر عدم تشخیص و تفهیم کنه حقیقت بوسیلهٔ ناقل میباشد زیرا که ناقلین معمولاً بظن و گمان خود اعتنا و التفات بیشتری دارند تا پی بردن بحقیقت آنچه که دیده و یا شنیده اند . اعتماد بگفتهٔ گواهان هم خود علتی دیگر برای آلودگی خبر بدروغ و اشتباه است ، جعل سند و خبر نیز از جمله علل و جهاتیکه مورخ در صورت عدم بررسی دقیق ممکنست آنها صحیح پنداشته و از مسیر حقیقت دور افتد. علت دیگر

چاپلوسی و تملق گوئی پاره‌ای از مردمانست که اصولاً خوش گوئی از صاحب دولتان را بر حقیقت ترجیح میدهند...» (۱)

چنانکه مشاهده میشود ابن خلدون با ابراز این مطالب از طرفی متد و اسلوب تاریخ نگاری را پیشنهاد میکند و از طرف دیگر علل و موجباتی را که سبب تمیز تاریخ علمی از واقعه نگاری و افسانه سرائی میگردد نشان میدهد. حال باید دید اولاً تاریخ صحیح علمی بمعنا و مفهوم امروزی چیست؟ ثانیاً با مقایسه آراء ابن خلدون و عقایدیکه امروزه در این زمینه از طرف محققان و پژوهندگان علم تاریخ بیان میشود و در طریق تحقیق و بررسی حقایق تاریخی معمول و مجراست معلوم کرد که ابن خلدون تاچه اندازه در ریختن اساس و شالوده این علم دخیل و ذیسم است - بحث در این باره مشتمل بر مباحث ذیل است:

۱- کلیات درباره تاریخ ۲- موضوع تاریخ ۳- تاریخ در گذشته و حال و مقایسه.

۱ - کلیات درباره تاریخ:

میتوان گفت تاریخ از کهنه ترین فنون بشریست و از ازمینه بسیار قدیم تفنن باین فن در بین تمام ملل و امم معمول و متداول بوده است. شاید بتوان علت اقبال و اعتنائی ملل عالم را باین فن بر سنت پرستی و گذشته گرایی ایشان حمل کرد، زیرا در گیرودار هستی و حوادث متغیر و دگرگونیهای جهان نا بسامان آنچه پیش از همه نوع انسان را بوحشت انداخته مرگ و نیستی است و کوشش بشر همیشه برایین مبتنی بوده است تا بوسیله‌ای آنرا سدومانع شود ولی چون جلوگیری از آن از حیطة اقتدار و توانائی اش خارج بوده است - می کرده تا ولو بتصور خود را مخدو و جاودان بداند، در این رهگذر بیوند با گذشته و سنت پرستی تا اندازه‌ای ویرا وافی بقصود است، زیرا سنت میراثی است که از نسلهای پیشین برای او باقیمانده و او را از حیات محدود و محقر فرا میبرد. فن تاریخ هم چون نقل گذشته است برای بشر عزیز و مخترم است. باجزئی توجه بتاریخچه تاریخ مشاهده میشود که این فن از ازمینه بسیار قدیم حتی مدتها پیش از پیدایش فن کتابت در بین ملل عالم رایج و متداول بوده است. تا قبل از پیدایش فن اخبار الذکر این عمل توسط راویان و نقالان سینه بسینه بازگو میشد و پس از پیدایش این فن بصورت مکتوب و مضبوط در آمد لکن نمیبایستی از نظر دور داشت که بین تاریخ بمعنا و مفهوم امروزی با آنچه که سابقاً باین نام موسوم بوده است تفاوت بسیار وجود دارد، تاریخ بمعنای متداول امروزی بزعم عده بیشماری از محققان و فرزانشان از جمله علوم محسوب است و مؤخر بر مقدماتیست که ذیلا خواهد آمد.

چنانکه گفته شد تاریخ یکی از قدیمترین فنون بشری است. این فن نیز مانند سایر فنون در ابتدا در خدمت مذهب و معتقدات دینی بوده است ولی رفته رفته بویژه پس از پیدایش فن کتابت در اثر کوشش عده‌ای که این عمل را شغل و حرفه خود قرار داده بودند از حیطة مذهب خارج شد و بعداً در اثر همت و پایمردی عده‌ای

از متفکرین و منتقدین که آنرا بعنوان وسیله ای برای پی بردن بعلمت حوادث و دگرگونیهای اجتماعی بکار میبردند کم کم تمیین و تشخیص یافت. تاریخ بمعنا و مفهوم امروزی از جمله علوم محسوب است و تعین خود را بیش از همه، رهون مدنیت اروپایی باختری است.

۴ - موضوع تاریخ :

تاریخ بمعنای اعم سرگذشت هر چیز و بمعنای اخص سرگذشت جماعات انسانی است. در تعریف سرگذشت باید گفت که سرگذشت مطالعه سیر تطور یک پدیده (پیدایش، ارتقاء، نابودی) است. «...» تاریخ مطالعه گذشته جوامع انسانی است و برخلاف تمام علوم که در باره مطالب کلی بحث میکند تاریخ از حوادث اتفاقی و خصوصی گفتگو میکند و گذشته ایرا که نمیتواند موضوع علم تجربی قرار بگیرد مورد بررسی و تحقیق قرار میدهد...»

«...» تاریخ بمعنای عام کلمه مطالعه گذشته است و بمعنای معمولی مطالعه گذشته جوامع انسانی است؛ بحث تکوین عالم که کم و بیش فرضی است تاریخ جهان است و زمین شناسی تاریخ زمین و دیرین شناسی تاریخ انواع موجودات ازین رفته است، ولی تاریخ بمعنای اخص مطالعه اتفاقات خصوصی است که گذشته جوامع انسانی را تشکیل میدهد...»

با این تعریف دانستیم که موضوع تاریخ چیست یعنی تاریخ از چه مقوله ای گفتگو میکند.

۳ - تاریخ در گذشته و حال :

الف : تاریخ در گذشته : چنانکه گفته شد تاریخ یکی از فنون کهنه بشری است. این فن نیز مانند سایر فنون در ابتدا در خدمت مذهب و معتقدات دینی بوده ولی رفته رفته بوجه پس از پیدایش فن کتابت در اثر کوشش عده ای که این عمل را شغل و حرفه خود قرار داده بودند از حیطه مذهب خارج شد.

ب - تاریخ بمعنای امروزی : تاریخ بمعنا و مفهوم امروزی فن جدیدیست که باتوسعه و پیشرفت تمدن صنعتی و تکمیل وسایل تحقیق و همیشگی و ارتباط نقاط مختلفه جهان بوجود آمده است. قبل از این، تاریخ در شمار صرف و نحو، معانی و بیان، عروض و نقد الشعر از جمله علوم ادبیه بشمار میآمد چنانکه تواریخ نوشته شده در یونان از جمله کتاب پلوتارخ و توسیدید و همچنین تواریخی که در ایران نگاشته شده از جمله تاریخ بیهقی بیشتر جنبه ادبی دارد.

تاریخ بمعنای امروزی بمقیده عده ای از جمله علوم محسوب است زیرا که در اثر کوشش و همت محققان و پژوهندگان ملسل غرب مثل ارنست رنان، تن و فوستل دکلانز و نیز تکمیل وسایل تحقیق از جمله علم تحقیقات تاریخی که ذیلا از نظر خواهد گذشت بوجود آمده است.

علم تحقیقات تاریخی:

«... در ابتدای قرن نوزدهم علوم دیگری باز وجود آمد که میتوان آنها را علوم کشف آثار تاریخی نامید اساس این علوم خواندن خطوط لایقره بود که تا این تاریخ از مرموزات بشمار میآمد مانند خطوط هیرو کلیف و میخی. خواندن خطوط میخی مشکلتر از خطوط هرو کلیف بنظر میآمد زیرا با این خطالسنه ملل مختلفه قدیمه مانند آشوری، کلدانی، مادی و فارسی را مینوشتند.

ماژور ولین سن انگلیسی اولین کسی بود که طریقه خواندن این خط را کشف کرد (۱۸۳۶) از این پس کتبه های بسیار بدست آمد که هم خوانده و هم ترجمه شد و از این راه تاریخ دوره قدیم تجدید وحد معلومات بشری را در باب ملل قدیمه شرقی برمتجاوز از سه هزار سال از زمان مارساند از طرف دیگر تحقیقاتی راجع بالسنه آسیائی مخصوصاً سانسکریت صورت گرفت و بدینوسیله دورترین مبادی و منشاء ملل عالم قدیم کشف گردید.

تاریخ بمعنا و مفهوم امروزی گرچه با تحقیقاتیکه در گذشته در این زمینه بعمل آمده است دارای موضوع واحدی است یعنی هر دو گذشته جماعات انسانی را مطالعه میکنند، ولی بلحاظ مدت و روشیکه امروزه در این زمینه بکار برده می شود مثل جمع آوری اسناد و مدارک، طبقه بندی اسناد و مقابله و مقایسه آنها بایکدیگر، دقت و اطمینان نظر در گفته گواهان، بررسی امکان حدوث واقعه در زمان مورد بحث تمیز و تشخیص اسناد صحیح از اسناد جعلی و ساختگی تجزیه و تالیف و قایع که بنام (ساحت تاریخی) موسوم است و سپس تاریخ بمعنا و مفهوم امروزی با آنچه در گذشته در این زمینه تحقیق بعمل آمده است تفاوت کلی وجود دارد. بطوریکه گفته شد موضوع تاریخ بمعنای احض مطالعه گذشته جماع انسانی است و تحقیق گذشته بوسیله اسناد و مدارک صورت میگیرد. بدین ترتیب ملاحظه می شود که اسناد و مدارک در شناسایی گذشته تاچه حد دارای اهمیت و اعتبار است و بهمین لحاظ لازم است که این اسناد مورد تحقیق و تفحص دقیق فرا گیرد تا درست از نادرست و صحیح از سقیم جدا شود در غیر اینصورت صحت آنچه بگذشته نسبت داده می شود مورد شک و تردید است.

بهمین لحاظ کار انتقاد تاریخی که عبارتست از تعیین و ارزیابی مدارک و اسناد و استخراج حقایق، کاریست بس دشوار و این امر از طرفی نیازمند بداشتن تحقیق و پژوهنده ای عالم و از طرفی دیگر نیازمند اسلوب و روش برای بررسی و تحقیق است تا محقق بآن وسیله به هدف و منظور خود که کشف حقایق تاریخی است برسد پژوهنده نیز باید دارای اوصاف و خصوصیات تحقیق باشد از جمله این اوصاف داشتن حواس تیزبای در موقع مشاهده طبیعت و قوت تفکر بهنگام تأمل در حیات درونی و حافظه ای پایدار و سریع و مطمئن در همه موارد و قوه تحلیل مخترع و ولی بری از انحراف و داشتن استعداد برای استدلال کردن بصورت های مختلف می باشد گذشته از این اوصاف محقق باید کنجکاو باشد و جزئی ترین امور توجه او را جلب

کند زیرا همانطوریکه هرشل گفته : (گاهی ممکنست ساده‌ترین و معروفترین امور حاوی اصول و فواید بسیار مهم باشد) و نیز پژوهنده باید دارای اراده قوی و متین و صبر و حوصله ای باشد که موانع و مشکلات امر او را مایوس و دلسرد نسازد و در کار خود از ذکاوت طبیعی دان سویی اقتفا کند که چون درباره انواع صدف مطالعه، می‌کرد ۲۷ هزار نمونه یک نوع از آنها را جمع آوری کرد و بایکدیگر سنجید تا ببیند دوتای آنها یکجورهست یا نه .. »

هتایسه :

بطوریکه می‌دانیم هدف تحقق تاریخ کشف حقایق تاریخی است یعنی کوشش مورخ براین مبتنی است تا وقایعی را که در گذشته اتفاق افتاده آشکار و بر ملا کند و این امر هم ممکن و میسر نیست مگر بوسیله آثاریکه بصورت مدارک و سند از گذشته باقیمانده است ، و همچنانکه می‌دانم اسناد و مدارک معمولا کمتر از دستبرد حوادث مصون و محفوظ می‌ماند و تنها محقق عالم که واجد خصوصیات تحقیق باشد و نیز بکار بردن روش صحیح برای مطالعه و تحقیق است که میتواند واقعه ای را که در گذشته اتفاق افتاده و اکنون جزائر یا آثاری از آن باقی نمانده است بنمایاند این روش که معمولا بر دو اصل یکی نقادی و صرافتی اسناد و مدارک و دیگری ساخت تاریخی متکی است اسلوبی است، که امروزه در بین محققان و پژوهندگان علم تاریخ معمول و مجراست - نقادی مدارک اعم از مادی و معنوی و همچنین گواهی‌ها کار بست بسیار دقیق و مشکل و تمیز و تشخیص صحیح این اسناد و مدارک از ناصحیح و جعلی و ساختگی تنها بادت و امان نظر و موشکافی و در نظر گرفتن اوضاع و احوال و نیز توجه داشتن بامکان و وقوع حادثه در شرایط مورد بحث ممکن و مقدور است . پس از این مرحله یعنی (کارانقد تاریخی) مرحله دوم که «ساخت تاریخی» موسوم است پیش می‌آید در این مرحله محقق در برابر توده اسناد و مدارکی که گرد آورده و صحیح تشخیص داده است قرار گرفته و باید بوسیله این اسناد و مدارک که در حقیقت بمثابة اجزاء ساختمان واقعه تاریخی هستند ، گذشته را از نو بسازد . وقایع تاریخی را می‌توان بسند پاره‌ایکه اجزاء آن تکه تکه و بهر طرف پراکنده شده تشبیه کرد کار مورخ مانند کسی است که بخواهد بمقاد و مندرجات این سند آگاهی پیدا کند لاجرم میبایستی هر یک از اجزاء این سند را یافته و آنها را طوری نزدیک بهم بچیند تا بمضمون مندرجات آن واقف گردد . و اگر احيانا تکه یا تکه هائی از این سند بدست نیامد با بررسی اجزاء موجود کیفیت تکه های مفقود را حدس بزند تا بمقاد آن سند اطلاع حاصل نماید با توجه بمطالب فوق و نیز روش پیشنهادی این خلدن در زمینه تحقیق تاریخی ملاحظه می‌شود که وی بادانش وسیع و تیزبینی خاص خود بهر دو نکته واقف شده و رای جلوگیری از اشتباه در هر دو مرحله مطالبی بیان داشته است . پس باین ترتیب چندان دور نیست اگر گفته شود روش معموله امروزی که در طریق تحقیقات و تفحصات تاریخی بکار برده می‌شود کم و بیش همان روش و اسلوب پیشنهادی ویست پس اذکر این مطالب باید دید که ابراز این آراء و نظریات از طرف او تا چه پایه

ابتکار شخص وی بوده است. با جزئی توجه به علوم و معارف اسلامی بویژه با مطالعه دوفن درایه و رجال مشاهده می‌گردد که در زمینه تطبیق و مقایسه اسناد برای حجیت و قطعیت خبر از طرف مشرعان کوششهای قابل توجهی بعمل آمده است لیکن باید توجه داشت که عمل علماء این دوفن صرفاً جنبه مذهبی داشته است علماء فن درایه خبر را از لحاظ سلسله سند مورد بحث قرار داده و با قسمی بسیار که اصول آنها چهار قسم است تقسیم کرده اند این اصول عبارتند از: صحیح - حسن - موق و ضعیف.

چنانکه ملاحظه می‌شود آراء و نظریاتی که ابن خلدون در زمینه تحقیق و بررسی خبر و مقایسه و مطابقت اسناد ابراز داشته در معارف اسلامی بیسابقه نبوده است تنها ابتکاری اینست که او با استفاده از این ماده خام بعنوان وسیله‌ای، برای بررسی و تحقیق تاریخ استفاده کرده است. از مقایسه آراء و نظریات ابن خلدون با آنچه امروزه در زمینه علم تاریخ بیان میشود و در طریق تفحصات و تحقیقات تاریخی معمول و مجراست معلوم میگردد که وی با روش پیشنهادی خود جاده را برای تحقیقات علمی بعدی صاف و هموار کرده است بهمین لحاظ بدون شک میتوان گفت که وی یکی از پایه گذاران این علم بشمار میآید و سهم وی در این زمینه از جمله مورخین و محققین قبلی حتی بعدی بیشتر است. خلاصه میتوان گفت علم تاریخ تا اندازه بسیاری مرهون عمق فکر، وسعت اندیشه، معلومات وسیع، و ابتکار ابن خلدون است.

. . . .

قسمت دوم درباره ابن خلدون و فلسفه تاریخ.

مقاله محققانہ ای از یکی از استادان دانشمند دانشگاه و همچنین مطالبی درباره «سیاست مثبت» بدفتر مجله رسیده که بمناسبت دیر رسیدن مطالب در این شماره مورد استفاده قرار نگرفت.

عقاید بزرگترین علماء اقتصاد

تألیف George sovle

ترجمه: آقای دکتر حسین پیرنیا استاد دانشگاه تهران با قطع
وروی جلد و چاپ نفیس و زیبا در ۲۲۴ صفحه منتشر شده است .

معرفی مؤلف

- « مؤلف کتاب نویسنده اقتصادی آمریکائی است بنام جرج هنری ساول که »
- « در سال ۱۸۸۷ متولد شده و از دانشکده Yale فارغ التحصیل گردیده است ، »
- « قبل از اینکه بتألیف کتب اقتصادی بپردازد چند سال مدیر و سردبیر روزنامه »
- « The. New, RePublic بوده و فعلا علوم اقتصادی را در کالج »
- « menington و در دانشگاه Columbia تدریس میکند . »
- « . . . از تالیفات دیگر وی که در غالب دانشگاههای آمریکایی از کتب »
- « درسی علم اقتصاد میباشد از همه مهمتر کتاب « An, introduction – »
- « to . Ecnomic . . . »

از مقدمه ...

- « بهترین و اساسی ترین مسائل زندگی امروزی بشر مسائل اقتصادی است »
- « از کارگر ساده تا مقتدرترین مردم و از فقیرترین تا ثروتمندترین افراد در تمام »
- « مدت عمر، از کودکی تا مرگ هر لحظه مواجه با یک یا چند مسئله اقتصادی هستند... »
- « مهمترین و مشکل ترین اختلافات در جامعه بشر، از اختلافی که در یک »
- « دهکده کوچک بر سر تقسیم آب و ملک بین رعایا وجود دارد تا اختلافات طبقاتی »
- « و سیاسی بزرگ از داخل کشورها تا بالاترین اختلافات بین الملل امروزی یعنی »
- « اختلافات بین دو بلوک غرب و شرق ؛ مربوط بمسائل « اقتصادی راه حل هائی »
- « است که هر طرف برای این مسائل پیشنهاد و تعقیب میکند ،... تحولات اساسی »
- « تاریخ بشر که قضایای عادی نتیجه و انعکاس آن ها میباشد از مسائل اقتصادی »
- « ناشی شده و جنگها ، لشکر کشیها ، هجوم اقوام ، کشف قاره های جدید تحول »
- « در افکار و عقاید، تحول در طرز زندگی بشر، تغییر در روابط اجتماعی و غیره همه با »
- « مسائل اقتصادی زمان و تحولات اقتصادی در جوامع بشری ارتباط داشته است . »
- « عقاید اقتصادی عبارت از راه حل هائی است که متفکرین بزرگ برای »
- « مسائل اقتصادی پیشنهاد کرده اند »
- « دانستن این عقاید و نظریات نه فقط برای کسانی که امور عمومی یعنی اداره »
- « امور ایالت یا کشوری را بهمه دارند ضروری است بلکه چون مواجه بودن با مسائل »
- « اقتصادی عمومیت دارد آشنائی باین عقاید برای کلیه افراد لازم میباشد . »

سرگذشت کندوها

اثر: جلال آل احمد

«سرگذشت کندوها» اثر جدید نویسنده هنرمند جلال آل احمد است که اخیراً با قطع و روی جلد و چاپ زیبا، در نود و هشت صفحه منتشر شده است. ذیلاً قسمتی از این اثر را از نظر خوانندگان میگذرانیم و امیدواریم بعداً آنرا در مجله مفصلاً معرفی کنیم:

«... اما باقی کار شهر بعهده باقی زنبورها بود. از شا باجی خانم گذشته، تا زنبورها چند دسته بودند و هر دسته بنوبت یک کاری می کردند یک دسته زنبور هائی که صحرا می رفتند و سرو کارشان با گلها بود. یک دسته عمله بناها و معمار باشی ها یک دسته هم قراول و کشیک چی ها و دسته آخری سیورها و پسه ورداره ها. زنبور صحرائی ها آفتاب که میزد ته بندی مختصری می کردند و راه میافتادند دسته دسته میشدند و شاد و شنگول هر دسته بستی می رفتند. یک دسته می رفتند سراغ باغ بالادست که شکوفه هاش تازه باز شده بود و درختها رارنگ کرده بود. یک دسته سراغ مزرعه زیر قنات که زمزمه آبش همیشگی بود. دسته دیگر سراغ شقایق های کوهی که صبح زودتر از همه گلها بازمی شدند و اگر چه راهشان دور بود عطرشان حسابی مست می کرد. و هر دسته بمقصد که میرسیدند رقص روی هوا می کردند و چرخ می زدند و از همدیگر خدا حافظی می کردند. هر کدام می رفتند سراغ یک گل. اول دورش میچرخیدند و میرقصیدند و بعد، بر اش آواز می خواندند و خوب که نرمش می کردند روش می نشستند. و اگر گل باز نشده بود، چون میدانستند که هنوز از سرمای دم صبح میترسد، رو بخورشید التماس میکردند که تندتر بتابد و خودشان هم بکمک خورشید چند بارها می کردند تا گل گرمش بشود و زودتر چشمش را باز کند...»

خلاصه همه زنبورها یکریز کار میکردند تا از پای بقتند. و بزوفاده ای هم برای همدیگر نداشتند. نه معمار باشیها دماغشان را بالا می گرفتند که به پسه ورداره فخر بفروشنند و نه سپورها شاخکهاشان را پائین میانداختند که خجالت بکشند و نه قراولها باد تو آستینشان می کردند که برای عمله مردنی ها کرگری بخوانند. همه شان مثل همدیگر کاری کردند و میدانستند هم که کار دسته جمعی شان باعث این میشود که انبارهای آذوقه شان سرتاسر سال بر باشد و با آنهمه شلوغی که توی شهرستان هست خون از دماغ یکی هم نریزد...»

This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing.

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.